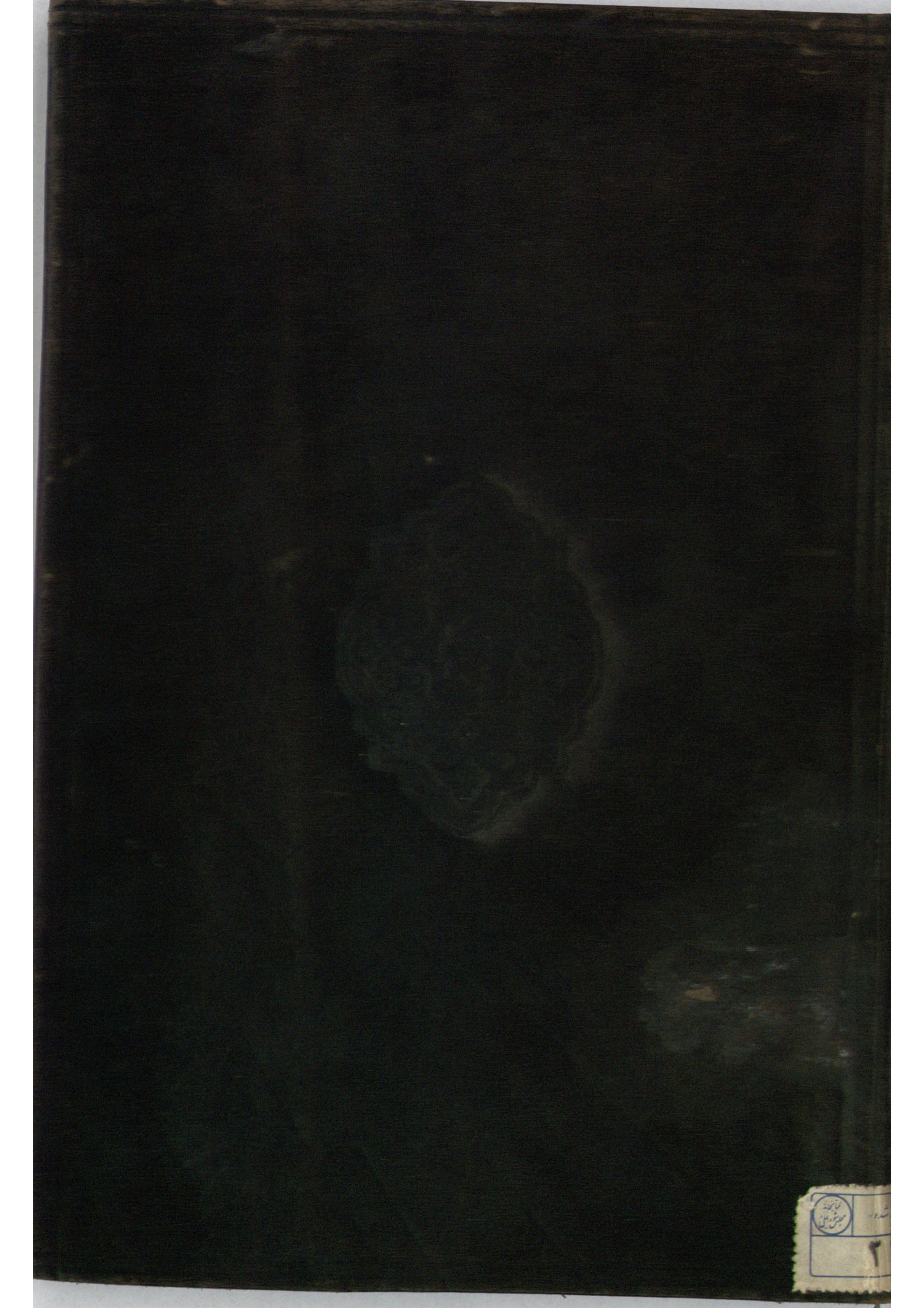
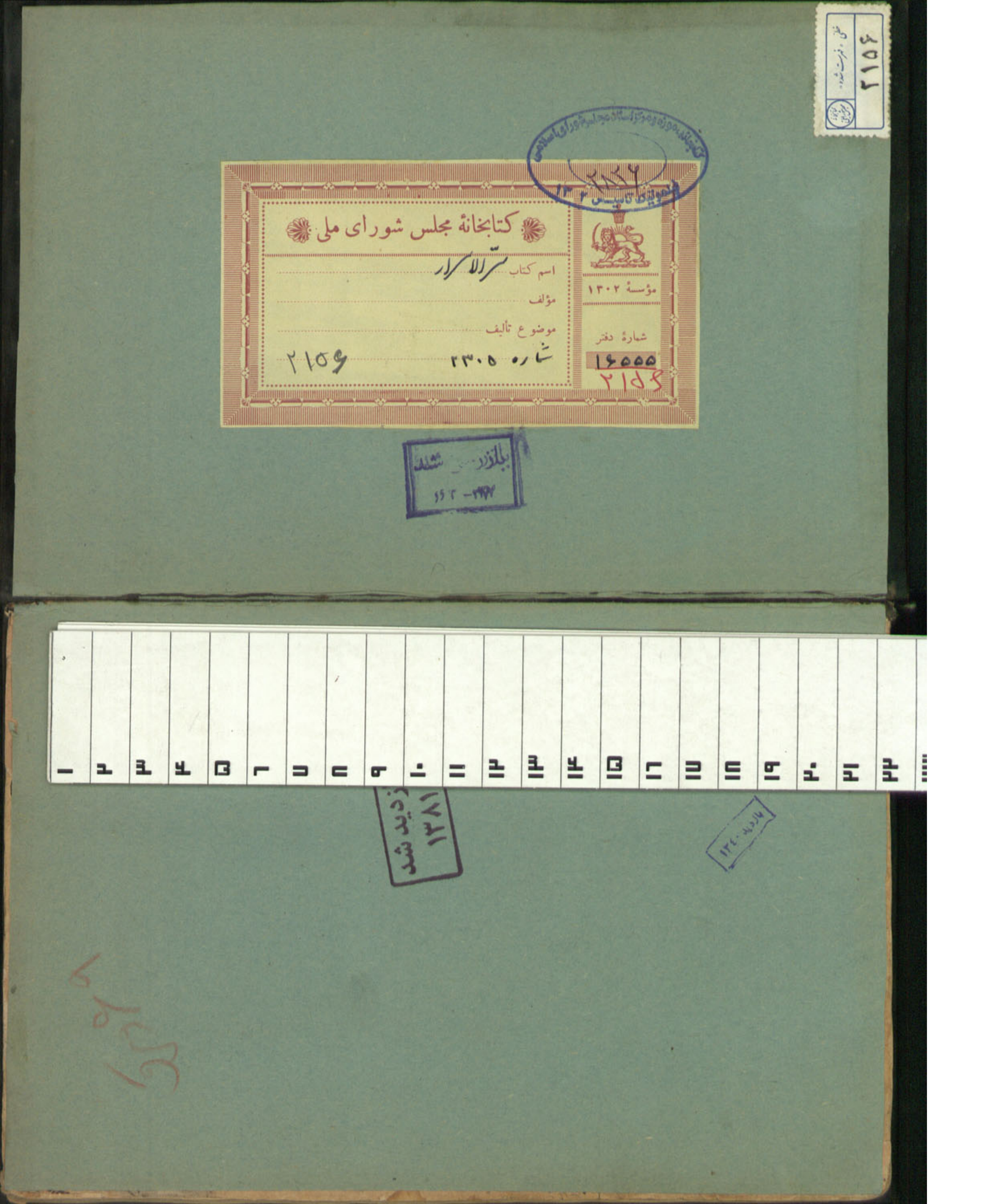
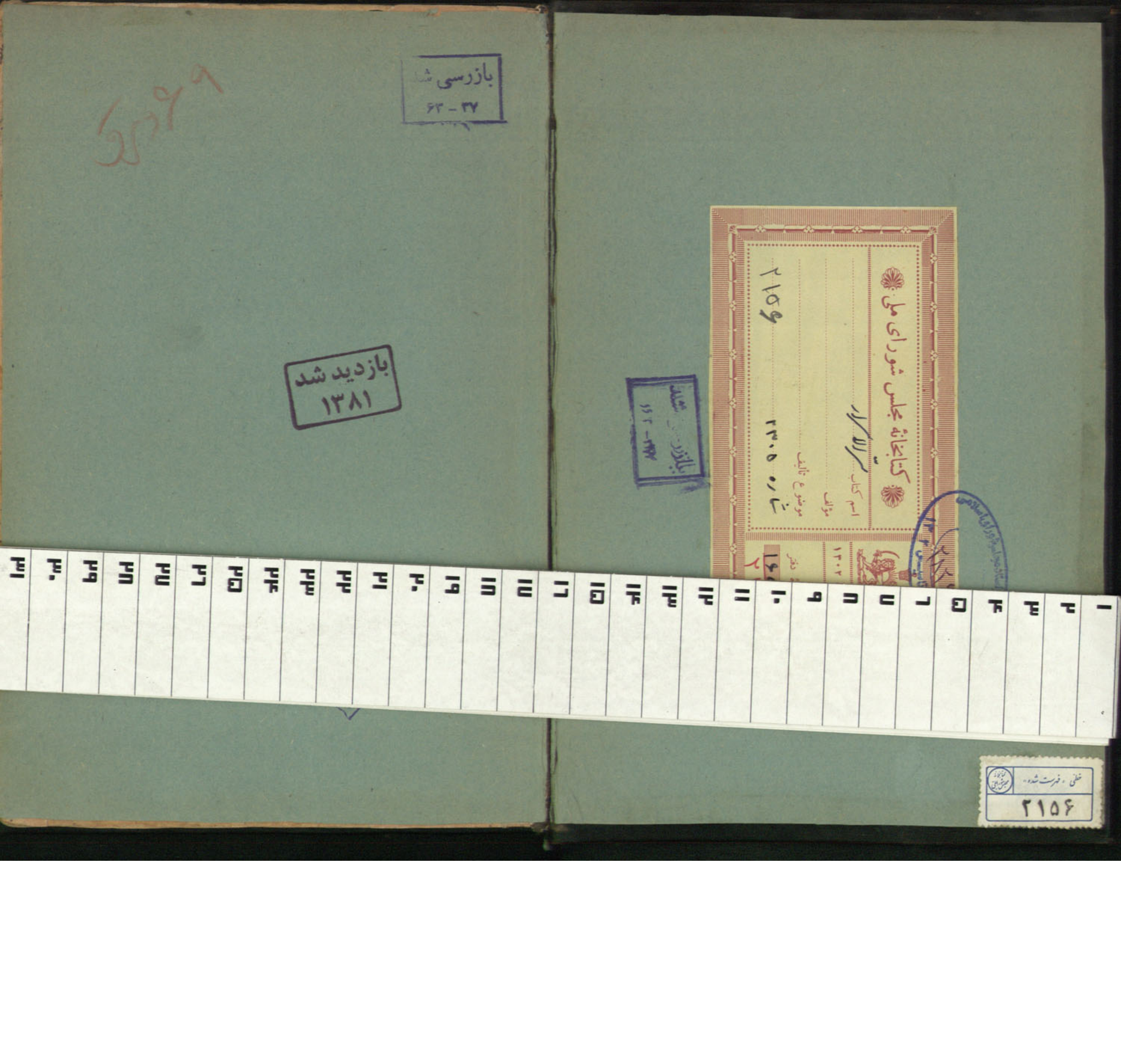
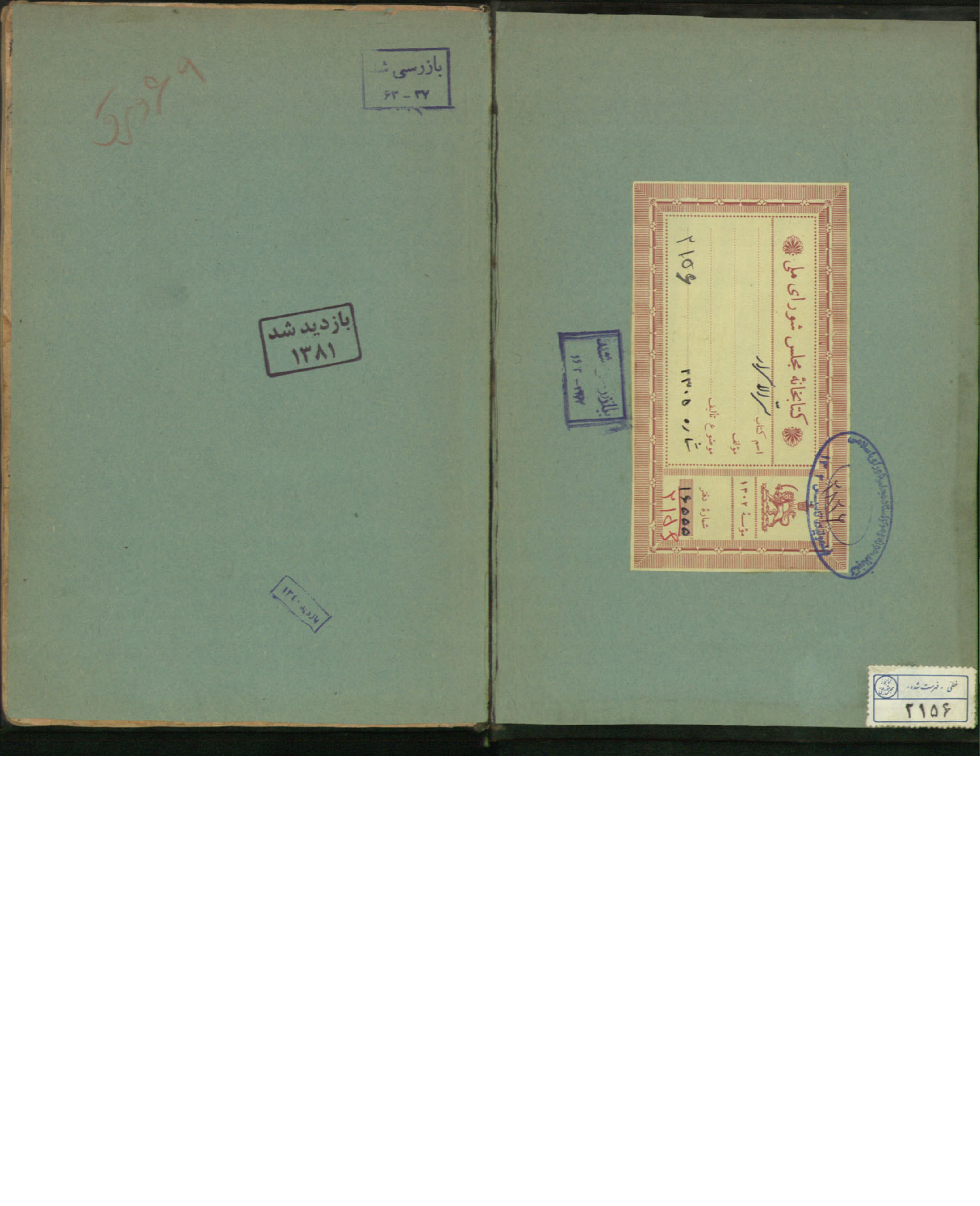
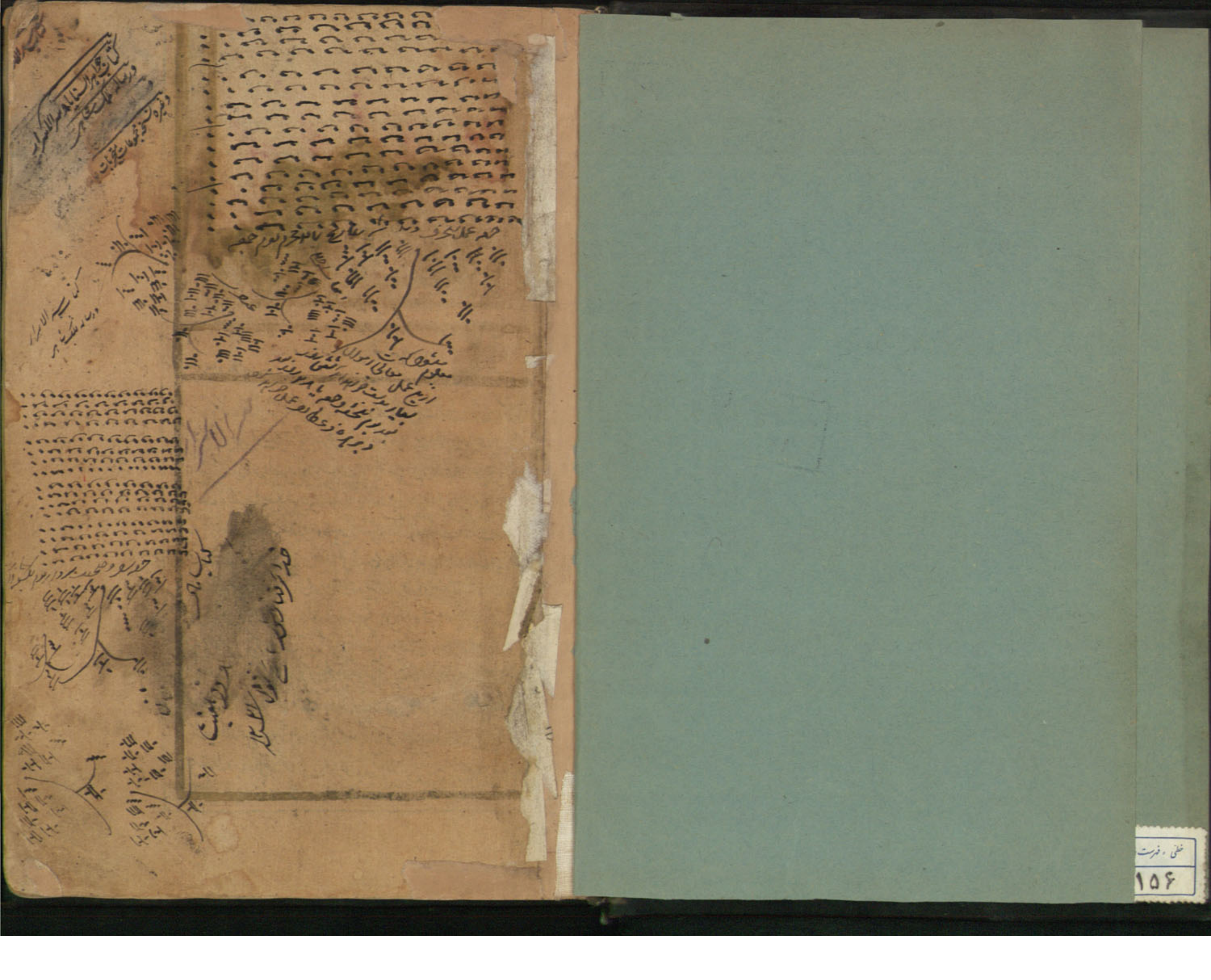



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب سر الاسرار
مؤلف
موضوع تألیف
نمره ۲۳۰۵
۲۱۵۶
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۶۵۵۵
زدید شد ۱۳۸۱


بازرسی شد
۳۷ - ۶۳
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۲۱۵۶
۲۱۵۶



بازرسی شد
۳۷ - ۶۳
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
نمرهٔ دفتر
۲۱۵۶





رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

سپاس و ستایش مر خدای را شکر گردنی که موازیست یعنی شامل است نعمت دادن او و روشن است
فضل کردن او و رحمت حق نازل باد بر محمد که بهترین خلق خداست و بهترین پیدایش او و بر آل او
و اصحاب او که پاکند افضل صلوات و سلم تسلیما کثیرا کثیرا آنکه خواست مر اسوی یان جمع کردن
تألیف هذا الکتاب مسله شباب از شاگردان است من اهل بخارا اقبال له محمد بن یونس
عالم بالریاضیات و علوم منطقیه و علوم طبیعیه از کسی که بسیار شده است خدمت و ثابت
شده است آن خدمت نزد من بعد فراغی شدن من از کتابهای دوازده صناعیة الملوکیة
اینست که جمع کردم من برای آن محمد بن یونس چیزی از کارهای صنعت تا آنکه باشد ان شیء
برای آن محمد پیشوا که اقتدا کرده شود باو و بنیاد که رجوع کرده شود سوی آن اصل کتابی است
بچیزیکه که تحفه من نکرده است بآن چیزی کسی هیچ کسی از پادشاهان و امیران و شروع کردم من
از علم صنعت چیزی که بی نیازی کرده شود یا بچیزی از جمیع کتابها که درین است بکتاب لطیف
اسمیته کتاب سر الاسرار بلند میشود بآن سر اسرار جسدها بسبب چیزیکه سپرده ام آن
کتاب را از تدبیر درجة علی راس الکوز پس رسد بآن رفع اجساد باسان ترین تدبیر
و نقضه و یرده الی حالة الاولی هرگاه که خواهد بعد گذشتن آن و خداست توفیق دهنده

وبسوی اوست

وبسوی اوست رغبت در تمام کردن چیزیک قصد کرده ایم ما و را التحقیق که حق تعالی
یا منان است پس حرام است بر کسی که واقع است بسوی او این کتاب اینکه بیان کند آن کتاب
را بکسی که نیست از ما یا منکر است یا مطلع کند عامه خلق را بچیزیکه دران کتاب را
یا بفاسق یا به منکر بسمی و سم نفسه بسمیتها داخل کردم من ان کتاب در عمل خود برای
چیزیکه بیان کرده ایم ما دران چیزیکه پوشیده اند متقدمان حکما فلاسفه مانند عادیمون
و هرمس و انطوس و بلیانوس و افلاطون و رسیموس و ارسطوس و جالینوس و ارسطالیس
و اسطفن و فیثاغورس و بقراط و دیمقراط پس جابر حیان صوفی رحمة الله بلکه دران
کتاب بابهاست که دیدیم بگذشتن ایام وصیت داروهاست و دیگر شناختن آلتها
یا تدابیر و الآخر معرفة التدابیر و حیوانی هفت پس ترابی شش انواع ارواح و اجساد
و احجار یعنی جسدهاست و گوگرد و زرنیخ است و جسد هفت اند نقره و زر و احجار
سیزده است مرقیشا و مغنیسا و دوص و توتیا و لاجورد و دهنج و فیروزج و شادنج
و شک که سم الفار است و الجبسین و الزاج و الزاجات ستة الزاج الاسود و الاصفر
و الشب و قلقدیس و قلقند و قلقطار سوری یعنی سرخ و البوارق سبعة بورق احمر
و نطرون و بورق الصاغة و تنکار و بورق زراوندی و بورق الخبز و نمک یازده
نمک پاک است و نمک تلخ و نمک شکر است و ملح اندرانی و ملح نفطی و ملح هندی و ملح القلی
و ملح البول و ملح النوره و ملح الرماد و ملح جونه **باب در شناختن رنگهای ارواح** بشناختن
جیوه و زردی الارواح الابق که پیدا آمی شود تنک سفید و وقتیکه بفشری آن سیماب بپارچه
باقی نماند از و هیچ چیز مانند سرمه و نباشد سیاه پارچه بالنوشادر نوعان یکی ازان دو
کانی است پارچه ها سفید است شکری رنگ مانند نمک تند است و تیز است از خراسان
مر جانب السمرقند و الآخر اصفر فی اعمال الصنعة النوع الآخر و یک قسم نوشادر موی است
و ذکر میکنیم او را در بحث حیوانی **باب الزرنیخ** زرنیخ شش قسم است یک قسم ازان سبز است
و هوا رادها و الآخر و دیگر زرد است غیر صاف آمیخته بخاک صلاحیت دارد برای حمامها
و قسم دیگر زرد است رخشنده صفحها برنگ زر چیده است در عمل و قسم دیگر دران چشمها
بدرنگ است صلاحیت ندارد برای ما و نوع دویم دیگر زرد است مایل بسرخی نیک است

در عملها من. کوکرد سرخ پیدا نمیت دو قسم دیگر زرد است **باب الکباریت** وان شش قسم است
درخشنده زرد سند روسی جوزی صافی و اصفر صافی مجبت مشتبع صفرة نوع آخر سفید است
صافی که برنگ زران فیل است و دیگر سفید آمیخته بخاک قابل نیست در کارها ودیگر سیاه امیخته
است با حیت ندارد برای ما دران **باب الاجساد السبعة الذائبة** ولا یحتاج الی اعادتها
الا النحاس یعنی نام اشبه المرات الا انه لین منها ... معدوم **باب لغت الاحجار المعدنیة المارقشیثا**
اربعة الوان یعنی چهار رنگ است سفید نقره وار و سرخ مسی و دیگر سیاه آهنی ودیگر زرد زرینک
المغنیا سه رنگ است یکی ازان صحرائی سیاه است دران چشمها که می درخشند درخشنده ویکی
ازان پارچها سخت است آهنی ویکی ازان برنگ دیگر است مسی ماده دران چشمهای براقست وآن
قسم نیک ترین مغنیاست **دوص دو قسم است** یکی جسد است وآن آب آهن است وان قسم
نیک است ویکی عراقیست **توتیا** هفت رنگ است سبز پارچهاست ورنگ زرد ورنگ سبز زرنگ
پوست نامیده میشود اورا مقصب ورنگ سفید پوست رنگ هندی ورنگ زرد جوزی ورنگ
محمودی ورنگ سبز کرمانی **لاجورد** یکنوع است وان سنگ صحرائیست دران سرخی کم است وچشمهای
درخشنده ذهبی است والکرمانی **سنگ دهنج** سه قسم است دو قسم سنگ سبز است دران کهاست
وچشمها تراشیده می شود ازو نگینها و سنگست از حجر احمر و مصریست و کرمانی است و خراسانی
وکرمانی کهنه بهتر است اجود **سنگ فیروزه** یک قسم است وآن سبز است که خراب میشود بچربی **الشادنج**
سنگ شادنج دو قسم است این سنگ سرخ ترین سنگهاست ذهبی است یکی ازان عدسی است و
عدسی بهتر است از دهنج و فیروزه و شادنه و لاجورد **الشک** سم الفار دو قسم است
زرد است و سفید من معادن الفضة شک دو و نقره است **الکحل** ثلثة انواع احدها انکینه
شکننده المکسر رازی وگفته می شود درازی ولیکن این چه هر سرب است **طلق** اقسام
است یکی یمانی و دریائی است و کوهی است **الجبین** بهترین آن یمانی است نوع واحد و هو حجر
صلب جبلی ابیض **زجاج** آبگینه از سنگ سفید از ریگ و قلی و بهترین آن شامی سفید است
صاف مانند بلور **تدبیر الزاجات** شناختن زاجات یعنی زاجها و بهترین آن سوری سرخ است
حل میشود در عمل سرخ کرمی دارند از کانهای قبرس و اصل ازاجات بارانست که میشود
اورا سیل فرود می آرد اورا طرف قعر معدنها پس واقع میشود آفتاب پس منعقد میکنند آفتاب

حکما وقتی

خارصینی یعنی جست فقط ... روح توتیا گویند ... مغنیسا رنگیست که ... استعمال میکنند ... کالنه گویند

حکما وقتی که می یابند مقام او وبهتر است ازو وافضل است ازو در عمل **باب تدبیر القلقدیس** که گرفته میشود
شب سفید وحل کرده میشود اورا وصاف کرده میشود اورا وتقطیر کرده میشود زاج را و پخته
میشود اورا باین آب صاف و عقد کرده میشود اورا در حمامها پس تحقیق دیده میشود قلقدیس بهتر
از قلقدیس معدنی **باب تدبیر قلقند** زاج را پس حل کرده میشود اورا باب و صاف کرده میشود
وگذاشته میشود اورا تا اینکه بسته شود و بزرگتر ازوانست **واجل منه** که صاف کرده شود ازان
را در جام مس و بگردانند اورا در دیگ مسی و پخته شود اورا و برده جز ازو نیم درم عقاب
نوشادر و گذاشته شود تا انکه بسته شود **واجل منه** یعنی بزرگتر ازوانست که حل کرده شود زاج را زنگار
وگذاشته شود چند روز دران و سبز شود پس صاف کند اورا و عقد کند اینست که در حل کنی تو
زاج را **واجل منه** یعنی بزرگست ازوانست که حل کنی تو زاج را و صاف کنی اورا و بگردانی
تو دران باندازه مثل او زعفران الحدید و بپزی تو و صاف کنی اورا پس بر می آید سرخ زرد
بعضی اوقات قایم میشود بمقام سوری پس بشناس اورا **واجل منه** اینکه حل کن زاج را و
صاف کن اورا از زنگار مثل زاج و بگذاری تو اورا چند روز تا انکه حل شود در و سبز شود
بستر صاف کنی اورا و عقد کنی اورا **باب تدبیر قلقطار** حل کنی زاج را و صاف کنی اورا و
بگردانی دران مثل چهارم حصه او آب زردی بیضه مقطر و عقد کنی اورا **باب درگرفتن سوری است**
که تسقیه کنی بماء زاج مصفا زنگار را و تشویه کنی تا که آن سرخ شود پس این زاجها اند که تیار
کرده اند حکما ازان برای عمل حمره واین زاجها بهتر اند از زاجهای معدنی پس یاد دار آنها را
برای عمل حمره **باب البواریق** بورقها پنج قسم اند یکی بوره نان است بزرگ پاره های سفید
سخت و دیگر نطرونست وآن سرخ است از بوره نان و قسم دیگر بوره صناعیست
سفید شبیه بالنسخه می باشد در بیخهای دیوارها و قسم دیگر بوره زراوندیست ... رنگ
او تیره است مع ترابیت مایل بسرخی وآن بهترین بورهاست وازان بوره یک قسم
مهاکه است وآن گرفته میشود از چوبی چهارپایه **باب صفت تنکار** گرفته میشود نمک قلی
سفید جید یکجز و بورق سفید مصفی سه جزو در ریخته شود بر و از شیر گاومیش فربه و بریز
اورا تا انکه عقد شود و خشک کنند اورا و بپوش اورا از غبار **واجل منه** و بهتر تر و
بزرگتر ازو اینکه گرفته شود یکجز و از نمک قلی سفید جید و سه جزو نطرون پس پخته شود

قلقدیس
قلقند
قلقطار
سوری
تکلیف رفضل البورقات
صفت تنکار



بشیر گاو یا شیر گاومیش ده غمرها سه مرتبه و غلولهای او به بندد و خشک کن و بیاویز در
آفتاب تا که بچکد و بمال او را و استعمال کن وقتیکه خواهی تو ولنا اردت اجل منه یعنی
بهتر ازین بگیر نمک قلی سفید چید و نطرون و بوره مصفا و ملح اندرانی و ملح بول و لو در
از هر یکی واحد سحق کرده شده مانند هبا و ببآ او را در شیر گاو یا گاومیش بقدر
چیز نیک جمع شود اجزاء او تا آنکه خشک شود بکن باز آن سحق سه مرتبه بعد از آن
غلوله ها کن و بیاویز او را در آفتاب چهل روز تا آنکه بچکد چربی او و صاف بکن سفید
و بغل او را و یکی از آن تنکار بوره ابیض است در شفیف درخشنده عمل تنکار
بگیر بکجز و قشر و پنج جز و نمک قلی و سحق کن او را السفیدی بیضه و دفن کن در سرگین اسپ
بکشب و را او نمر مطین بر می آید چنانکه میخواهی باب صفت املاح یازده قسم است یکی
ملح طعام است پاکیزه و ملح تلخ است قابل برای صناعة و نمک طبرزد است شیرین سخت
صاف شفاف و نمک سرخ است شفاف پارها بزرگ می تراشد از و صوافی و نمک
نفطی پارها سیاه سخت شفاف نیست و مراد او بوی مانند بوی نفط و نمک هندی
شیر نیست سیاه مر او را ست کم شفافیه و نمک چینی معدوم است دانا باش که آن سفید
است و بوی او بوی بیضه است مسلوق است نمک قلی و نمک بول و نمک اهک و نمک خاکستر
پس این هر چهار گرفته شده است پس این از کارهای صناعت است صفت ملح القلی
بگیر قلی پارها سفید چید از آن سحق کن

دبوط بر بوط است دالت بریدن و شکستن و آن موجود است نزد صناعت تیار است شناختن او
در رقرها و کم بوط بر بوط پس تحقیق آن یافته نمیشود نزدیک صناعت و آن بوطقه دیگر است در
اسفل علیا یک سوراخ است یا دو سوراخ است یا سه سوراخ است و بگردانند در آن چیزیکه
اراده کرده شود استنزال او و تیار کنند معجون بطرون و زیت و بگردانند در کوره و بپوشند بگشت
و بدمد بر و مانند گداختن مس وقتی که باشد استنزال حدید یا قلعی یا فولاد یا طلق سه مرتبه و سر
در گداختن اینکه آن بکوبند دق یعنی کوفتن منفاخ بزرگ که دمیده شود صحیح نرم و شکیزه او را
برفراخی کردن سوراخ نی بر مقدار سوراخ زنبیل چوبیکه در آخر کوفتن کاواک تراشیده شده دو الهای
نرم سخت اینکه باشد برده نگونسار بر او و ماشکا و مثقبا بر سر بیخ و اینکه پوشیده شود بوطقه
در آن انگشت از اطراف او و تخصیص واجب است اینکه باشد زیرا انگشت سخت و وقتی که گداخته شود
جسدهای سخت را خاصه آهن و الدوص و الفولاد **برای اینکه** بدرستیکه سزاوار است انکه گداخته
شود بکورهای بزرگ و انگشت یا انگشت نی انکه میگدازند با و آهن در شهر عراق و اینکه باشد آهن
انکه گداخته شود براده سوخته بزرنیخ مقدار چهارم حصه او و زرنیخ سرخ نیمه او و زرنیخ زرد در میان
همیانی مطین در تنور افروخته شده باتش قویه چند مرتبه شسته بآب خشک کرده آمیخته شده
بزیت بعد چیزیکه آمیخته شود با و مانند ششم حصه او نطرون سرخ احمری مستنزل کرده
شود در بوط بر بوط **پس اگر اراده کنی تو** بیاض یعنی سفیدی او را پس نحوران او را از زاج شامی
سفید و نوشادر بلوری آمیخته شده بزیت روشن و بریز او را بر زمین در هر مرتبه در ریزا او خنک
بکن او را بان طریق تا انکه سفید شود و نرم شود پس بیامیز مانند او قلعی برای اینکه بدرستیکه قایم میشود
او بر آتش بجای فضه و قریب است که میرسد باو و بدان وقتیکه برسیم حاجت بابهای بزرگ اگر خواسته است
خدا تعالی **و اما الآلات مدبر العقاقیر** فالقرع است و انبیق است صاحب دیوار و قابله و قرع یا انبیق
اعمی و اثال است و دیگدان است و قدحها و دیگهاست جمع قدر جمع قنینه و شیشهها و صلایه است و
فهرست تنور شیشه گران و تابشدان و نافخ دم است و الراط و الدرج و کوره پس قرع و انبیق
صاحب نول است و قابله است تا انکه تقطیر کند ابها را و سر در آن ایمنست که باشد قرع بزرگ کنده لا تو بیفتد
اسفل و لا نفاخته فی احجمها **الانبیق** منهدم بر و اینکه باشد دیگ انکه قایم باشد و بر و بر صورت
دیگ مکان باشد قرع غرق باشد در آب تا بالای دو او باشد نزدیک دیگدان آویزند که در و آب گرم باشد

گداختن حدید در عمل ابیض

نرم کردن و سفید کردن آهن

زیاده

زیاده کرده شود در دیک آب را هر گاه که نقص و اخذ را انیک مرز آب سوخته ساز از قرع مطین
معلق در آتش دان یا پر در صحیح از خاک و روشن کرده شود زیر او آتش نرم و هر گاه که گرم شود
آتش دان و شروع شود تقطیر سخت امساک کن از و آتش را تا آنکه الا یقطر شود تقطیر
و کاه گردانیده شود قرع را در دیک تو قدر که در آن دیک خاکستر است و آتش کن زیر او و آن
اخص است این قایم است تدبیرها برای نوآموز و کاه گردانیده شود زیر ستوقهای که
واقع شود زیر دیک خشت پخته سائیده شده بسیار و گردانیده شود بروی خاکستر و نصب
کند بر و قرع و گردانیده شود اطراف قرع و کاواکهای قرع خاکستر پخته پس تر آتش
کرده شود و واجب است اینکه محکم کرده شود از طرف زبانه صرقابله را تا آنکه داخل نشود دود او را
دود قابله نکند او را بادها **باب لغت الانابیق** و انبیق چهار جنس است انبیق گشاده نول السید
صلاحیت دارد برای تقطیر انقاس و رنگها **واخر فیه ادنی** یعنی و قسم دیگر در آن کم فراخی
است صلاحیت دارد برای تقطیر جحر در ابتدای کار و قسم دیگر تنگ نول باشد بسیار برای
کردن آب و تصفیه آب **لغت حمام الحکماء لتحلیل القرع** یعنی صفت حمام حکما برای حل قرع و یک قسم انبیق
اعمی است قابل است برای حل کردن ارواح و اجساد شمع و آن انبیق است کما و را خندق
است از غیر ناودان گردانیده شود در خندق از و چیزیکه اراده کنی تو حل او را در قرع بعض
آبها گرفتن او و مرکب کرده شود انبیق را بر و دیگر وصل را بعد چیزیکه که چنانچه ذکر کردیم ما از رنگ باشد
دیک انکه قایم شود قرع بر و بر صورت دیک و قرع مغرق در آب یعنی بر دوا ریخته شود در دیک
آب را و صلاحیت ندارد برای غیر حل دان حمام تر است که ذکر کرده شده است بر و **صفت عمیا**
برای بستن محلولات بالاعمی قدح منهدم یعنی قدح است کناره شکسته که مرکب کرده شود بر قرع
و گردانیده شود در و اشیاء منحله و آویخته شود در تنور شکسته و گردانیده شود زیر او قندیل
روشن یا فتیله روشن یا انگشت یا خاکستر گرم و تازه کرده باشد تا انکه گرمی فرو نشود و شمع
و سرد نگردد و بسته شود **باب صنعة الاثال** پس گرفته شود شش و سفاله دیک را آهن و از
خاک بوطقه و دراد میدارم من از ینها از خاک حکیمان و گرفتن گل حکما اینک یکی یا تو طین خالص سرخ
یا سفید سطبر پاک از سنگریزه پس بسط کرده شود در مکان پاک و بریز بر و چند مرتبه آب تا انکه
تر شود و این اجزاء اوست از اینک و لیساید او را بدست خود بعد از آن بگذار او را تا انکه

چنانچه حرکت نکند زیر قرعه
زیر دیک را پس پی شکند
و کاه بلند میشود بقرع

دور کردن دیگ کردن آب

حمام الحکماء حل کردن اشیاء

عقد کردن حل شده

ساختن دیگ اثال

اگر تنک شود بستر بکوب او را بچوب بر طریق عمل گلالان بستر به بیز او را بغربال باریک
باریک بار به پرویزن موی و بکوب او را مرتبه دوم بسنگ و به بیز او را بحریر یا بغربال موی
باریک بستر تر کن او را باب و تحقیق داخل کن در روسیوس برنج که بر آمده است از آرد
یک روز و شب در معجون که او را باب خالص با آهستگی و خمیر کن یک شبانروز بستر بکوب سرگین
و آن [illegible] سرگین کست پس حل کن او را بموی یا پای بستر به پرویزن تنک تا آنکه
فرود آید از و هر خاک [illegible] در دست بستر از غربال باریک بستر بکوب او را در کهل آهسته
پا چیز با آن [illegible] از طینه خمیر کرده شده مانند او و برای [illegible] خاک دو سیر نمک طعام و سیر
سفال کوفته شده باریک پخته شده بحریر دیگ کف دست از موی چهار پایه بریده شده
بریدن باریک آنچه مقدور باشد ببرد و بگذار سه روز پس آن بهتر است نزدیک ما از طین حکمت

باب اتخاذ الاثال یعنی فرا گرفتن اثال اینست که بگیری تو دیگ بر صورت دیگ که درازی او
یک گز و عرض آن دو وشت پس مرکب کن او را بر دیگدان برابر و بر اکن گرد او چنانچه گرد او
بمقدار یکمشت و نیم است خاکستر بیخته بستر دور کن او را و او عمل کن بر خاکستر بیخته گرد دیگ بستر وار
و گذاشته شود تا آنکه خشک بستر دور کن او را و صقل کن دیوار او را بگل سفیده و سفیدی بیضه
و صقل کن او را مرتبه دویم و بگردان بطرفه چنانچه گرد شود فالمصاعدات و بگذار او را تا که خشک شود
سوار کرده شود بر و دیگ اثال و مطین بکنند او مطین کردنی برابر میانه و راست نه درشت
و سطبر و نه تنک باندازه اثال بستر بگذار او را و سر نگون کن سرپوش را و مرکب کن بر و
دیگ با او مطین کن وصل را بدستور و بگردان برای دیگ باز و چنانچه دار باشد زیر سرپوش
[illegible] از آن سرپوش را تا آنکه تر نیز دور وشن بکن آتش بالای سرپوش پس بسوز داد او را
نگاه [illegible] میکنند او را [illegible] و مراد [illegible] میکنیم ما در تصعیدات

والمستوقد پس تنور نیست کوچک است باندازه اثال و چی باشد زیرا اثال می نهد ما مع دیوارهای
او که داخل است تا آنکه بکرد آتش اطراف دیگ را و در زیر او کوی باشد که بنهد در آن انگشت
سرخ شده و باشد بالای آن تنور تنک از زیر او و مراد میدارم تنور را و باشد بمقابل بمقابل
تنور سوراخهای [illegible] زیر باز و بر آید از و دود و اثال گرفته می شود برای تصعید عقاقیر
[illegible] و انبیق [illegible] آتش است برای تقطیر آبها **والقنانی** احتیاج است بسوی او

در تصعید است

(حاشیه: کوره تصعید عقاقیر)

در مصعدات و غیر آن و آن اینست که اهل حکمت بسیار است که اراده میکنند تحقیق [illegible] را
از آن پس میکنند آتشی را در آن قنانی پس تصعید میکنند شی را در آن و تصعید میشود [illegible]
میشود در سینه او مانند قلعی و صاف میشود از و پس اگر باشد شی مصعد پس اراده [illegible]
تحقیق او بر نک او پس نرمی میکنند او را بشی از روغنها و اگر اراده کنند جوهر او را تر میکنند
بعضی روغنها و میگردانند در آن باندازه چهارم حصه او و میباشد جوهر او را [illegible]
ذکر کردیم ما **و ملطخ القنینه** اول بگیر گل آهن بریان کرده خمیر کرده بسفیدی بیضه و سطبر بستر
تطیین کند یعنی بالای او بگل حکمت پس عمل میکنند در و آتش نرم پس اگر [illegible] روغنها
استوار کن سر او را بلعه آلودن او و اگر باشد در [illegible] روغنها بسته کن [illegible] سفید
پاک و هر گاه تر شود آن صوف گرفته شود و افشرده شود و نهاده شود عوض [illegible] دیگر
هر وقت که تر شود او کرده شود افشرده شده و گرفته شود تر شده را تا آنکه گرفته شود تر شده
را تا آنکه گرفته شود قنینه تر او دست او را [illegible] و بسوزد یکی از دو صوف پس [illegible] استوار کن
سر او را بنمک قلعی و مطین کرده شود بالای او را و باشد چیزی معجون کرده شود با نمک [illegible] از
آب گرم تا آنکه شکسته شود قنینه پس این سر قنینه است و مطین کردن سر اوست **باب الاقداح**
احتیاج است بسوی آن اقداح را برای بریان کردن عقاقیر پس برای اینکه بدرستیکه صاحب
این صناعت بسیار است دمناک میکنند عقاقیر خود را با آبها و میگردانند آن عقاقیر را در میان
دو قدح مطین و میگیرند وصل را از آن ها [illegible] که آلوده شده است بر خرقه با نمک و آرد جو
و خطمی آلوده شده بر پارچه با نوره معجون کرده شده بسفیدی تخم مرغ و مطین بکنند آنها را
بالای آن بستر تسویه کن او را در آتش سرگین با تنور بر اندازه چیزیکه محتاج اند بسوی او
باب الاقداح محتاج [illegible] بسوی آن هر دو برای سحق عقاقیر **باب صفة الاتون** [illegible] مانند اتون [illegible]
گچ سفال گران است و برای تکلیس اجساد تا آنکه بگردد چون [illegible] سپید باشد [illegible] او را
صفة الطابندان بدرستی که آن و مانند اتون ضرابین و آن مانند دراج است که گرم میکنند
یا و که گردانیده میشود بر و آتش و گردانیده میشود در و چیز یکه اراده کرده میشود که آتش بکنند
وجه او را آتش [illegible] علیه [illegible] بدون [illegible] **باب نافخ نفسه** دمنده بذات خود [illegible]
زیر او تنگ تر از او مراد میدارم من اعلا تنور قائم باشد [illegible] دیوار او مرکب [illegible]

(حاشیه: [illegible] کردن قنینه — قدح تسویه کردن عقاقیر — صفت طابندان [illegible])

دیگدان فرنگی سوراخ سوراخ دیوارها و در وسط سفل او جای انگشت بهت بر می آید دران خاکستر و ریزی تو در سفل او انگشت و قایم کنی بالای آن تنور جزی را که تکلیس اراده داری اور ا در آتش کن بانگشت طبق کرده شود بر و منحرکه و نهاده شود جایکه حرکت نمید هد او را باد در آتش او سخت بست البته تکلیس اجساد و کرم کردن آنها و کداختن آنها بغایت کرم کردن کلس بسم جی رسد **باب صفة التدریج** صنعه و تجا ایست کرفته میشود از خاک بوطها حرکت داده شود و هنف برای تخلیص و کردانیده شود در و چیزیکه اراده شده است تخلیص او زاسر و از جب باکت بکمیش این صفها صاف از اجساد و صاف از دوا و طبق کرده شود بر و و کرفته شود وصل انفار و آتش کرده شود بر و پس بدرستیکه آن جسد خالص می شود از چرک **صفة الکره** و کره علاج کرده میشود با درارات را که آمیخته میشود با او ادویه را آنکه علاج کرده میشود با او سا تحید سخته را و کردانیده شود در پارچه سخت و طین کرده شود بر و مانند کره و تشویه کرده شود بر قدر خاکستر تحقیق که گذشت ذکر آنها بجزیکه دران عمل کفایت میکند و شروع میکنیم اکنون در کتب تدابیر را تا آنکه باشد نظر بهتا ان شاء الله تعالی **باب التدابیر** تدبیر هفت قسم است پس قسم اول پاک کردن ارواح است و کلس ساختن سنکهاست و اجساد است و نمکهاست و پوستها و ثفلهاست و قسم دویم شمع کردن ارواح است و کلسهاست و نمکهاست و غیر آن و قسم سیوم حل کردن ارواح است شمع شده و بورقها و کلسها و نمکها و غیر آن و قسم چهارم آمیختن محلولات ای تحلة الروح علی حدة والنفس علی حدة والجسد علی حدة ثم یختلط بها و یجعل فی آلة الحل و تدفن فی الزبل حتی یمتزج و هذا تمزیج المحلولات فاعرفه و قسم پنجم از بستن است آنکه می باشد با و تمام عمل و قسم ششم تصعید اجسادست و اجساد برای قایم کردن کبریت و غیره و قسم هفتم آنها است سرخ کننده پس شروع میکنیم اکنون ای من الاقسام از ان بتدبیر ارواح زیرا که تدبیر ارواح رنک دهنده است پس از ان ارواح فرارات است و جست رنک در غیر ان فرارات و ان فرارات زیبق و نوشادر است و کوکرد است و زرنیخ است فاما زیبق و نوشادر هر دو بپرند و نمی سوزند **و زرنیخ** و کوکرد می سوزند و می پرند و مراد از زیبق ذهاب النداوة و پیدا شدن خشکی است و مراد از نوشادر صفا است و پاک شدن از او سیه و مراد از زرنیخ و کوکرد سفید است رفتن چربی است و سوزانیدن **فاما زیبق** زیبق و نوشادر و زرنیخ سرخ یعنی ... و کوکرد زرد بکار می آید در عمل حمره یعنی سرخ و سپید همه و

زرنیخ زرد بکار می آید در سفید تنها پس بدان او را و کاه می باشد در زیبق از علاج عقد و تصعید و ملغمه و در نوشادر تصعید و تقطیر و در زرنیخ و کوکرد تصعید و شستن و تشویه و تصعید یکجا **باب در تدبیر تصعید** باب در تدبیر تصعید اینکه بکیری تو از ان چیزی را که میخواهی پس سحق کن او را الخ دال چند ساعت تا [illegible] شود پس [illegible] او را [illegible] شود و پستر یک [illegible] در زمین [illegible] زیبق به زیت [illegible] خالی شده از ان زیت [illegible] بستر بریزان و جمع پر کردن [illegible] خاکستر [illegible] بالای او شیشه بندوق یا قلعی کداخته باندازه رنک بپوشاد [illegible] بان زیبق چند مرتبه تا آنکه [illegible] شود [illegible] سنک و ازانکه کدازی [illegible] فرود آر از آتش پس [illegible] بسته شود فرو کن دران سرها و ان را [illegible] باشد زیبق صوف تر کرده شده در زیت [illegible] او را در میان آن بکن با و این عمل را [illegible] بکرد در سنک **واجل منه** یعنی بهتر از وا اینست بر آکن بران بدل خاکستر [illegible] میخواهی برای سرخ پس مرقیشا ذهبی را و بریز برای سفید قلعی را و برای سرخ [illegible] و اینکه بر آکن بر و شب برشته برای عمل سپید و زاج سرخ برای عمل سرخ **فلما العقد الذی** یعنی پس اما عقد کردن آمد میکرد اند آن اکسیر قایم یا فضه قایم یا طلا پس نمی باشد مکر با کسیر ترابی معدنی است و نباتی حیوانی تمام ترکیب و طبایع اکمه ذکر میکنیم ما بعد فراغ خود از اصول **باب تصعید الزیبق** یعنی مصعد کردن زیبق پس دو قسم است یکی برای عمل سرخ و دیگر برای عمل سفید و در تصعید کردن آن زیبق دو سر است یکی رفتن از ان تری است و دیگر پیدا کردن خشکی است تا آنکه باشد [illegible] اما رفتن تری آن پس بدو عمل است **اول** اینست که چند سائیدن تو او را با چیزی که میخواهی تصعید او را اینک تشویه کنی او را در شیشه مطین با آتش نرم پس تر سحق کنی او را و تشویه کن بکن با و آن عمل را هفت مرتبه تا آنکه بمیرد خوب بستر تصعید کن او را **الثانی** یعنی دویم اینست که سحق کنی او را با چیزیکه میخواهی تصعید او را و تشویه کن تشویه سبک و بکردان او را در اثال و باشد برای اثال انبیق از خاک چسپیده یا زجاج کشادنی و تقطیر کن تا آنکه تمام چیزیکه در وست از تراوت و بکردان زیر او سکوچه یا باشد هر او را سر پوش سوراخ دار بر قیه اثال که دران سوراخ هست باندازه چیزیکه داخل میشود او را در فتیله پس بکردان در و فتیله

صوف را وسیاوبز کناره فتیله را در سکرجه تا وقتیکه مقطر شود تمام چیزیکه در وحت از
تراوت بستر را ور کن او را و رد کن بدل او مکبه یکی انکه می آید بر تمامی ترس سیر وار
دیگر وصل را انشاء الله تعالی و الذی تصعید الزیبق چیزهای که تصعید میشود زیبق با آن قسبت
قراج ونمک و کوکرد و اهک و خشت و آبگینه درها دماچه بل و خاکستر بلوط و مارقیشیا و
از آبها سرکه انکوریست و آب زاج حل شده و آب نوشادر و آب شب یمانی و آب آهک و آب
کبریت باب تصعید الزیبق للبیاض بگیر سیماب که بسته شده است ببوی رصاص و سحق کن او را مانند او
سفید و نمک ترشی ترنج و خاکستر و بریز بر و سر که بعد اینکه بگردانی تو او را اصلا
و سحق کن او را آن هر و احد زمه همیشه در روز سه ساعت در اول روز و یکساعت در
نیمروز و یکساعت در آخر روز دیگر و او را در قاروره مطین و استوار کن سر او را و بگردان
بر خاکستر گرم در تنور که نان پخته میشود در و و بگذار او را یکشب و برآری او را از صبح و
بگردان او را در دیگ اثال بعد اینکه سحق کنی او را و بگردانی زیر اینکه سائیده و مرکب کنی
برو مکبه انبیق انکه ذکر کردیم ما او را دیگر وصل را و روشن کن زیر او اول تا آنکه بگیری تو نداو
را بستر دور کن او را و بگردانی بدل او مکبه قنانی و روشن کن بر و یکساعت با آتش نرم بستر
زیاده کن نار را پس بگردان او را آتش علامیانه و روشن کن زیر او برای هر رطل دوازده
ساعت و هر گاه که گرم شود شود ترس و مکبه بگیر آتش را از او فروختی تا آنکه قاسه شود مراد
میدارم چیزی را که بر ترس است می سوزد تا آنکه تصعید شود همه او و رد کن بالاء او را بر اسفل او
و سحق کن هر دور او تصعید کن هر دو را لکن آن را با آن هر دو سه مرتبه تا بستر بگیری استخوان سوخته
را آنکه بر می آید از آتا نین یعنی تنورها آدمی و سحق کن او را و باز سحق کن بالارقه را مانند او و از آن
استخوان یکساعت چید و تصعید او را با آن استخوان سوخته سه مرتبه و نو کن آن استخوان
را در هر مرتبه پس بدرستیکه آن بر می آید در مرتبه سیوم سفید میت خشک و می باشد در مکبه بزرگ
تیز سوراخ بقدر چیزیکه داخل شود او را کناره سوزن جوال دوز و پس داخل کنی تو در آن چوب
بچیده شده بر آن پنبه و برآری تو آن چوب را هر ساعت و ظاهر میشود چیزیکه بر آن چوب است
تصعید شده و بکستران بر آن پس وقتیکه برآری او را و نه بینی بر آن از متصاعد هیچ چیز پس قطع
کن آن آتش را و بگذار او را که سرد شود پس بستر جمع کن چیزیکه بر ترس است بعد اینکه

آهسته کنی دور کرده شود و وصل را و بکن او را نیکو کن او را و ولت کن در روغن سید البحر
و بگردان در شیشه مطین پس بگردان او را در شیشه در دیگ ریگ و لقمه ده قاروره را و بعد
و آتش کن زیر دیگ دیگر رطوبت که دفع کند او را پس وقتیکه منقطع شود رطوبت پس بند کن
دهن او را و بپوش بالاء او را خاکستر آرد انگشت و روشن کن بالاء او تا آنکه بسته شود
در قاروره آبگینه چنین پس اگر منعقد شد و اگر نه باز بکن تدبیر را بدو پس وقتیکه بر سد آن
پس طرح کن یکدرم او بر بیست درم مس منقاد بدرستی که او در می آید در رو و عمل میکند عمل صالح
آخر بگیر رطل سیماب بسته و مانند او زاج و مانند جمیع نمک برشته و سحق کن او را با سرکه
انکوری تا که بگردد در این کالصیر کالطین المسحوق بالماء یقال له صلصال پس تر خشک کن
او را و سحق کن او را و تصعید کن او را از اثال بتایر چیزیکه گفتیم تا سه مرتبه بعد گرفتن تراوت
بستر تصعید کن او را الکلس استخوان سه مرتبه هر مرتبه نو کن برای او زاج و نمک و کلس استخوان
تا آنکه بر آید مرده نشان در لبن عذرا باندازه چیزیکه لت شود دان با او و سحق کن او را نیم روز
تا آنکه خشک شود بستر بگردانند او را در شیشه مطین استوار کن از سر او و بگردان او را در
آتش زبل شب پس وقتیکه صبح شود برآر او را و سرد کن و پس وقتیکه برآری تو چیزیرا که در و است
و سحق کنی او را و تشقیه کنی او را نیز تا آنکه قایم شود و جاری شود بر صفحه ود و دنکند بینداز
یک بر پنجاه مس می یابی تو چنانچه دوست میداری و اگر تشقیه کنی با آب کوکرد مبیض آنکه
نیست سیاهی در و بسته شده است نیک آنکه میکند یکدرم او بر سی درم هر جسدی که خواهی
تو بیابی او را فضه در جمیع احوال در خلاص آخر دیگر بگیری تو سیماب بسته با نیز او را
بنصف او قلعی یا سرب و سحق کن او را با مانند او زاج و مانند او خشت خام و مانند جمیع نمک برشته
و بعد آن نرم بر صلایه بریز بر و آب ترش ترنج و سحق کن او را با آن نرم و تشویه کن او را در قاروره
مطین استوار کن سر او را با آتش نرم پس تر سحق کن او را با آن آب در روز دیگر مانند آن تشویه کن او را
بنار نرم بکن آن را هفت مرتبه و آتش تشویه آتش سرگین است بستر تصعید کن او را سه مرتبه
مخلوط او را مانند کلس رصاص یا سرب یا فضه و لت کن او را با آب نوشادر به وی محلول تا آب
او که مقطر است تشویه میانه پس بدرستی که آن منعقد شود بینداز یکی از آن بر سی درم مس
رنگ میکند رنگ جید آخر تا خذ یعنی بگیر سیماب زنده پس بکش او را بر قسیت هم در آن سیماب

وماننده همه نمک بسته شود و سحق کن او را بعد که انکوری در آن حالتی که تصعید کرده شده است در
روز و تشویه کن او را در شب و بگیر تراوت او را پس ترکیب کن بر و سرپوش در هر مرتبه
رد کن بالا را بر پائین تا انکه سفید شود بستر سحق کن او را با آب سفیدی بیضه محلول آنکه در آن
بکلس تخم مرغ است و نوشادر است و شب یمانی است برای رطل سفیدی یک اوقیه از هر یک
سحق کن او را بروز و تشویه کن بشب تا انکه بسته شود و جاری گردد بر صحایف مس رنگ میدهد
یکی بر بیست و پنج مس یا رنگ دادنی **باب اخر** بگیر سیماب بسته شده یک رطل و مانند او انکه
و مانند همه زاج و مثل همه نمک بریان پس با او را نرم پس که خمر دو روز بر صلابه بستر تشویه
کن او را اکمن این عمل را با او سه مرتبه یا او را بروز و تشویه کن او را بشب با آتش سبک
بستر بکن او را او را اثال و بگیر نداوت او را و تصعید کن او را سه مرتبه تا انکه مصعد شود همه او
سفید مرده بستر تسقیه بکن او را ماء الرصاص او الاسرب محلول مانند او و تشویه کن او را در
هفت مرتبه و اگر چیز زیاده باشد تا انکه قایم شود و جاری گردد بر صفحه و دود نکند واقع میشود
یکدرم بر پنجاه درم مس قایم میکند او را فضه **باب اخر اس** و اگر بگیری تو از آن سیماب جزو
و از زرنیخ مصعد آنکه نیست سیاهی در وی جزو و تشمیع کنی او را با آب قلعی یا فضه یا
سرب محلول بنوشادر هفت تشمیع ها و حل کنی او را و عقد کنی او را رنگ میکند برای تو
یکدرم او یک رطل مس را چیزی که بر می آید بر خلاص و اگر حل کنی هر یک را جدا و بیامیزی او را
و بگذاری او را در زبل سه هفته تا انکه حل شود و باز عقد کنی آن حل شده را رنگ میدهد
تا لکی دو رطل مس را و اگر سحق کنی این معقود را و تسقیه کنی او را مانند وزن او زیبق محلول
در ده مرتبه و تشمیع کنی او را بستر حل کنی او را و عقد کنی او را رنگ میدهد برای تو یکی
هزار و دو صد مس را و اگر بگردانی بدل زرنیخ مصعد کبریت سفید آب سفیدی بیضه تصعید
کرده شده حل کرده شده در نوشادر نوشت مکلس تا انکه قایم شود عقد میکند یکدرم او هزار
از زیبق و اگر طرح کنی یکدرهم او بر سیصد سیماب عقد میکند بستر اکسیر رنگ میدهد یکی او صد را
از هر جسد که خواهی و بجهت میرساند تورا از این باب بگیر که خوش شوی اگر حق تعالی خواهد
تحقیق بگذشت ابواب تصعید های سیماب برای بیاض و مرضی اوراست شکر و اکنون شروع
میکنم ما بیاری او و خواهش او در تصعید زیبق برای عمل سرخ **ابواب تصاعید الالیق للحمرة**

بگیر سیماب بسته

[illegible]

بگیر سیماب بسته شده را برای زر یک رطل پس سحق کنی او را با مانند او زاج و تسقیه کنی او را با آب انکه
دگوگرد که معروفست بزاد الرغوه و سحق کنی او را تا انکه نه بینی تو اثر او را بستر خشک کن
او را و بکوب او را و بکن او را در اثال و بگیر نداوت او را و تصعید کن او را سه مرتبه [illegible]
اعلی را بر اسفل در هر مرتبه [illegible] تسقیه کن او را بزاد الرغوه و تشویه کن با آتش سبک
مرتبه سفید در هر مرتبه هفت تحقیق کن او را در قنینه [illegible] کردن تصعید مانند جاوی ای شعله
کننده رنگ میدهد برای تو رنگ صالح و اگر سحق کنی او را و تسقیه کنی او را با آب مس
محلول و تشویه کنی او را او را بشب تا انکه قایم شود و جاری گردد بر صفیحه فضه رنگ میدهد
برای تو یکدرم او چهل درم فضه را از زر عالی پس اگر بیامیزی ده [illegible] و مثقال زر بر اید آب زر
اخر بگیر یک رطل سیماب بسته شده بر اکن کبریت و از زاج و مانند او از کبریت
زرد و مانند نیمه زاج [illegible] او را بسر که خمر یکساعت و طرح کنی بر وی مانند زاج نمک برشته
و تصعید کن او را بعد گرفتن نداوت هفت مرتبه بستر تصعید کن او را در هشتم با مانند نیمه او
قلقند و مانند قلقند زنگار در قنینه پس تصعید کن سرخ مانند شعله بستر تسقیه کن با آب [illegible]
مکلس بکبریت که مقام او زاج محلول و تشویه کن او را اکمن او را همیشه تا انکه قایم شود و
دود نکند رنگ میدهد درم او هفتاد مثقال را رنگ کامل بزرگ ان اینت علیه محتاج شوی
طرف آمیخته **باب اخر** میگیری تو از سیماب بسته شده بر اکن در قیشا و زرد یک رطل
و مانند او زاج و مانند آن زاج کوکرد زرد و مانند کوکرد نمک اندرانی و سحق کنی با آب خاکستر بلوط
چهار ساعت تا انکه نه بینی اثر او را پس تر تشویه سبک [illegible] بستر سحق کنی او را و تشو[illegible]
کنی او را اکمن العمل را با او چهارده مرتبه [illegible] تسقیه کنی با آب [illegible] مرتبه اول بستر تصعید
کن او را در دیگ اثال سه مرتبه [illegible] تحقیق آن سیماب بر می آید گلگون سرخ پس اگر
بر آید سفید پس نیست خوب پس تسقیه کن او را آب نوشادر محلول که انداخته شده است
در و زاج و قلقند از هر یکی مانند چهارم [illegible] و تشویه کن او را تا که سرخ شود مانند [illegible]
در تسقیه و در تشویه بستر حل کنی [illegible] بعد اینک [illegible] کنی او را [illegible] حل [illegible] ثابت
از ساعت **باب راس** [illegible] تسقیه کن [illegible] زر [illegible] مذکور [illegible] در آخر [illegible]
بستر دفن کن او را پس تحقیق که آن حل شود آب سرخ و عقد کرده آنرا رنگ میدهد



بیکدرم هشتاد مثقال فضه را بیرون می آید زر پس اگر بینداز[ی] در محلول مانند نصف او
آب سرخی زردی بیضه یا موی یا خون رنگ میدهد برای تو یکدرم او دوصد مثقال هر جسد
را اگر خواهی تو بر خلاص باب اخر بگیر یک رطل سیماب معقود برای زر و مانند او زاج و تصعید
کنی او را تا آنکه سفید شود و تصعید شود مرده نشان پس تر تسقیه کن او را بخل خمر مقطر
و چهارم حصهٔ او زاج و لت کنی او را و صاف کنی او را پس تر بگیر نمک قلی مانند چهارم
حصهٔ او و لت کنی او را در آن خل صاف کنی پس تر مانند چهارم حصهٔ او کبریت زرد و
لت کنی او را در وی صاف کنی او را پس تر زعفران آهن مانند ربع او و لت کنی او را و
امان سه مرتبه و صاف کنی پس تر زنجار مانند ربع او و لت کنی او را و صاف کنی او را
و سحق کن با آن بروز و تشویه کن او را بشب تا آنکه بگردد مانند خون پس تر بگیر کبریت سفید
قایم که نیست در وی سیاهی البته و شناختن اینست اینکه بر اکنی از وی صحیفه فضه
گرم پس میکند سیاه او را و جاری شود دود و دود نکند پس تسقیه کن او را از این سرکه آنکه
تسقیه کرده شود از وی سیماب مصعد را و تشویه کنی با آهستگی تتمه تا آنکه سرخ شود پس تر بگیر
کلس قلعی بیضا سفید را پس تسقیه کن او را از این سرکه و تشویه کند او را تا که سرخ شود
پس تر بگیر کلس قشر را و تسقیه کن از این سرکه و تشویه کن او را تا آنکه سرخ شود پس تر بگیر کلس زر
که مکلس است بزیبق که دود داده شده است بگیر بیت تا آنکه سرخ شود پس تسقیه کن

19

نرم وکم ... نیمه آن نمک طعام پس تصعید کنی سه مرتبه وتشو کنی برای تصعید نمک درو تا آنکه بیابی اورا مانند برف **باب دیگر برای ...** بگیر نوشادر وبگردان ما از نمک هندی نیم چند او وسحق کنی اورا او بکن اورا در اثال و تصعید کنی از دو سه مرتبه پس تحقیق او تصعید شود مانند نمک پاک جید **باب دیگر برای عمل سرخ** بگیر نوشادر و سحق کنی اورا وبا مانند اوزاج وتصعید بکن اورا از زاج سه مرتبه وتشو کن یعنی مجدد برای اوزاج در هر مرتبه در هر مرتبه تصعید میشود بهتر است **باب آخر للحمرة** باب دیگر برای عمل سرخ بگیری نوشادر وسحق کنی اورا بمانند اوزاج و مانند زاج قلقند پس معجون کن اورا بزردی بیضه پس تصعید کن اورا پس تحقیق تصعید میشود سرخ جید **باب آخر للحمرة** بگیر نوشادر پس سحق کنی اورا بمانند اوزاج و مانند زاج زنگار و مانند همه زعفران حدید وتصعید کنی اورا از نمک سه مرتبه هر مرتبه رد کنی اعلی را با سفل پستر بگیر ثفل را و تسقیه کن اورا با آب زاج محلول وجمع کن در میان او ودر میان مانند او زیتی سرخ کرده شده و تسقیه کن اورا با آنجل که در ان خل چهارم حصه از زاج و زنگار است و زعفران حدید است وقلقند وقلقطار است برابر که در آفتاب نگهداشته شده است یک هفته پستر تشویه کن همیشه تا آنکه سرخ شود وبگردد زنجفر جید رنگ سپید هد یکدرم بر ده درم فضه را بیامیزی ده را سه پس اگر تشمیع کنی اورا بصفت تشمیع وصل کنی تو اورا وطرح کنی دران مانند چهارم حصه سیماب کلس زرد ودفن کنی تو اورا چهل روز حل شود او سرخ مانند خون پستر عقد کنی اورا رنگ میدهد یکدرهم چهل قمر زر واگر حل کنی اورا دوباره وعقد کنی اورا رنگ میدهد یک هشتاد مثقال را واگر تسقیه کنی با آب الزرنیخ الاحمر مانند وتشویه کنی اورا رنگ میدهد برای تو یکدرم یک ... یک رطل فضه را ذهب **باب آخر** بگیری تو دو اوقیه مرداسنگ یعنی ورقی ای جید ها صفایح سه اوقیه زرنیخ احمر پس بپزی اورا ابد و رطل سرکه خمر مقطر تا آنکه رجوع کند سوی یکسیر وصاف کنی اورا وبکنی در و چیزی از زاج صاف و تسقیه کنی از و اکسیر را بگذاری اورا پس سرخ پس تحقیق گذشت ذکر تصاعید نوشادر برای عمل سفید وسرخ واکنون شروع میکنم در تدابیر کوکرد و زرنیخ چنانچه ذکر کردیم

ماو توفیق

20

ماو توفیق بخدا است **ابواب ذلک ذکر تدبیر الزرنیخ والکبریت** قال ولد محمد زکریا وکل تدبیر که ذکر کنیم ما اورا در کبریت کوارست پس در زرنیخ کوار ترست و آنچه واقع میشود دران دو از تدبیر تشویه است و طبخ است یکجا وتشویه است وتصعید است وغسل است تنهاء دیگر اینکه غسل است وتشویه بختن یکجا وباز غسل است وطبخ است وتشویه و تصعید یکجا وظاهر کردن جوهر او وآنکه علاج کرده شود با وکوکرد او زرنیخ را از ادویه مثل زنگار داهک و کلسها و برادة النحاس و آهن و رصاص و شیث و زاج و نمک و سفیده قاشغری و مرداسنگ و آبگینه و اشخار و ابرک و کف دریا و راسخت و کف زجاج و خشت سفید و خاکستر ماجو و خاکستر بلوط و خاکستر ... وکاه ترکیب کرده میشود بعض این را بسوی بعض وعلاج کرده میشود باین داخل کرده میشود بآن آبها مفرد و مرکب را وآن خل است وآب نمک است وآب شیبا یمانی محلول است وآب زاج و بول و عطر وآب عقاب وآب رائب و دو شیده از ترش واترج وآب اشخار وآب اهک وغیر اینها **در از در تدبیر کوکرد و زرنیخ اینست** که بگردانی هر کدامی آن هر دو را که خواهی ... ئیده شده مقداری ویپوشد بر و پوشیدنی دیگر وصل را و بکن در طبق سوراخی که بوزد بباد با دردنی کرد نگهدار خود را و بسوی باد اورا و بکنی در زمین حفری در وش کنی در ان حفر آتش را میانه و بکن دیگ را دران ونظر کن بسوی آن حفر و بسوی چیزیکه برمی آید از سوراخ از دود پس بگذار تا آنکه برمی آید از سوراخ از دود سیاه و زرد پس وقتیکه شروع کند سفید بر آید بند کنی تو ثقبه را وبگیری تو اورا بگذاری که سرد شود پس تر برار اورا و بکوب اورا و تصعید کن اورا **...السرفی معرفة** در شناختن دریافت مصاعدات وغیر مصاعدات اینست که برا کنی بر صفحه فضه گرم پس سیاه نکنند اورا **باب تصعید الکبریت والزرنیخ** خذ ایهما یعنی بگیر هر کدام را که خواهی از ان هر دو یک سیر پس سحق کن آن زرنیخ و کبریت را بمانند او ملح مقلو تلخ باشد یا اندرانی و مانند نیم او زنگار است ای الکبریت او الزرنیخ وسحق کرده شود اورا با سرکه انگوری یا آب قلی یا آب نمک یا بول اطفال سحق کردن نرم و تشویه کن اورا شب با آتش میانه پستر سحق کن اورا سائیدنی باین آبها

ماء الرائب

زردی آبی که از جغرات ظاهر شود وآن جغرات است که بسیار ترش شده باشد در ورع وانبیق معطر کنند و آنچه تقطیر شود آنرا ماء الرائب خوانند ۵

و تشویه کنی او را از آن آتش کرده میشود سه مرتبه و تصعید کرده شود در دیک بعد گرفتن نداوت او
تا آنکه سفید شود و جاری کنی تو او را سیاه نکند صحیفه را و اگر نه بریز بالیان و مکرر کنی بران تدبیری
را تا آنکه برسد چیزی را که اراده داری و اگر تو کنی برای آن کبریت و زرنیخ اخلاط را مرتبه باشد
بهتر است **فهم فقد منه رطل زرنیخ** یا کبریت که هر دو پخته باندازه چیز یک معجون میکنی او را و بکن تو
او را در خیشه در قدر خاکستر و لقمه دهی تو در قاروره را بصوف و بگیری تو نداوت او را بعد
اینکه روشن کنی سر بندکنی سر او را بنمک برشته و آرد جو و بخاک بالا آن و پر کنی بالای آن بخاکستر
بگردانی بالای خاکستر گرد انگشت را بعد ازین شعله کنی در آن آتش را و بگذاری باقی روز کرده
شود با آن کبریت و زرنیخ العمل را چند مرتبه تا آنکه بسته شود و قایم گردد بر آتش بعد ازین تشمیع کنی
او را سبع مرات یعنی هفت مرتبه بآب نوشادر و انداخته شود یکدرم او بر سی درم نحاس میکند از
او را فضه غبار آلود **باب آخر** بگیر یکی از آن هر دو که خواهی یک اثار و مانند او نوره آب نار رسیده و
سحق کرده شود او را بجای طرح یوم و تشویه کن شب او را با آتش میانه و تسقیه کن او را یعنی همان زرنیخ
یا کبریت را بلبن عذرا و تشویه کن تا او را بر نار چیز یک بجان کرده ایم آن چیز را بسته شود بعد ازین
تشمیع کرده شود او را چند مرتبه بآب عقاب و حل کرده شود او را و تسقیه کرده شود از محلول
سیماب تصعید کرده شده که برای قمر است و تشویه کرده شود او را با آتش سبک کرده شود
با و این عمل را تا آنکه قایم شود و جاری گردد بر صفحه مس قایم میکند آن نحاس را فضه اگر خواسته است
الله تعالی **باب اخر** بگیر کبریت یا زرنیخ از آن هر دو هر کدام را که خواهی یک رطل که تشویه داده شده است
و بر آمده است دود او و سیاهی او و خشک کرده شده است بگیر از آن زرنیخ یا کبریت پس سحق کن
او را مانند او خونه استخوان و تسقیه کن بآب نمک سه روز و بسای او را بر صلایه در روز و تشویه
ده او را در شب با آتش نرم بستر تصعید کن او را در اثال بعد گرفتن نداوت تا آنکه سفید شود و لون
جلای او کلس و آب نمک در هر مرتبه تا آنکه به بینی او را سفید که سیاه نمیکند و تسقیه کن
او را نه شب سائیده بآب صابون تا آنکه منحل شود یکجا و تشویه ده او را با آتش سبک کرده
شود آن محلول آن کبریت و یا زرنیخ تا آنکه قایم شود و سیاه نشود طرح کرده شود درم آن
کبریت بر سی درم سیماب در بوطقه که مراو راست طبق و بگیر وصل و بگذار او را کرم بعد
ازین بدم بر و پس تحقیق بسته شده است فضه و اگر باشد زرنیخ پس بر سی مس نقره میکند

غبار آلوده رنگ **باب آخر** بگیر از هر کدام آن هر دو که خواهی یک رطل و مانند او گوگرد مانند
نیمه او براده آهن و سحق کنی او را بسرکه انگوری ترش سه روز متواتر در هر روز سه مرتبه
در سه ساعت یک ساعت از اول روز و یک ساعت نزد نیمه روز و یک ساعت از آخر
روز بعد از آن تشویه کن او را تشویه میانه بستر سحق کن او را و تسقیه کن او را بسرکه و تشویه
کن او را سه مرتبه بستر تصعید کن او را بعد گرفتن نداوت از و پس تحقیق
در مرتبه اول سفید در وزن دیست بستر تو کن برای او اخلاط بعد اینکه برسد در دفعه
اول تا آنکه باقی نماند در ثقل از آن هیچ شی و تصعید شود هم بسته کرده شود آنرا
تا وقتیکه جاری شود و سیاه نکند فضه را **فی** اسحقه او را مانند نیمه او روغن
مسحوق و کلوگیر کنند او را پس آن کلوگیر میشود مانند بلور پس بگیر او را و تسقیه کن او را بحق
محلول با کلس قلعی و تشویه کن او را تا قایم شود و دود نکند و جاری شود و اقع شود یکدرم
او بر سی درم مس و در نسخه این مجمه ذکر یافت بر هشتاد مس و پنجاه قلعی و سیماب یکدرم از
نقره سپید که راجع میشود در خلاص **باب آخر** بگیر از هر کدام این هر دو که خواهی یک سیر
و مانند آن کبریت یا زرنیخ براده مس و مانند او نمک تلخ پس سحق کن او را با آن را نمک
بنوشادر آب قلی یکروز و سائیده این نرم و تشویه ده او را شب با آتش میانه و بگو
او را و تسقیه کن بآب قلی و تشویه ده او را بکن با و سه مرتبه بستر بعد ازین تصعید کن
او را تا آنکه تصعید شود همه او سفید و در هر مرتبه مجدد کن برای او اجزا در هر مرتبه و
لت کن بدهن غیر سوخته مقطر و تشمیع کن او را با آن روغن تا آنکه قایم شود و دود
نکند و قایم شود یکدرم او بر سی درم مس و اگر باشد کبریت پس هشتاد زیبق و رصاص
را قایم میکند آن هر یک را قمر بحکم الله تعالی **باب آخر** بگیر از هر کدام از هر دو که خواهی
یک سیر و سحق کن او را مانند او نمک تلخ با نمک اندرانی و سحق کن او را بعد از آن تسقیه
ده او را بآب خالص و تشویه کن او را و تصعید کن او را و تجدید بکن مر او را نمک در هر
مرتبه تا اینکه تصعید شود برای تو سفید و باقی ماند نمک بتحت بخیر سیاهی بستر تشمیع کن
او را بنوشادر هفت مرتبه تا آنکه گداخته شود در نداوت بعد از آن بگیر چونه رصاص
مانند او و تشمیع کن او را بآب نوشادر تا آنکه گداخته شود در تری و اگر خواهی باشد در

زنجفر ثانی
قجینند و بیخ
پس در یونقت

سی مرتبه بعد ازان یکپر سیماب تصعید کرده شده که برای عمل بیاض مانند او و تشمیع کن
با آب نوشادر چنانچه کرده تو پیش ازین و جمع کن این همه را بر صلایه برابر و تسقیه
کن او را با آب آهک که تیزاب نام نهاده شده با آب طبخان و تسقیه کن او را با آن تیزاب
و تشویه کن او را تا آنکه بگردد نقره وار سفید بعد پنج تشویه واقع میشود یکدرم او
بر یک رطل هر جسد که خواهی تو اگر باشد کبریت و اگر باشد زرنیخ پس عمل کن هر دو
بر مس است بیشتر که نقره سفید راجح شود در خلاص **باب خر** بگیر هر کدامی را که
خواهی از زرنیخ یا کبریت یکرطل و از اسفیداج قلعی مانند او سحق کرده میشود بسرکه
انگوری و تشویه دهی با آتش ریگ چند مرتبه بود بعد ازان تصعید کن او را و تجدید
بکن مر او را اسفیده هر مرتبه تا اینکه مصعد شود سفید و سیاه نشود بعد ازان باز
نوده اسفیده را و تسقیه کن با آب مرداسنگ و محقق بکن او را می برآید مانند نقره سفید
رنگ میدهد یک بیست مس را نقره غبار آلوده **باب خر** بگیر از هر کدامی
که خواهی از زرنیخ یا از کبریت یکرطل و مانند او مرداسنگ سفید و مانند او نمک
اندرانی سحق کرده میشود بسرکه انگوری یکروز و تشویه ده یکشب بکن با آن
اینچنین هفت مرتبه بعد ازان تصعید کن او را و نو بکن او را دو تهها در هر مرتبه
تا اینکه مصعد شود سفید نباشند سیاهی در و پس معجون کن او را بروغن نفط خواه
بروغن خروع مقطر که غیر مشتعل است و محقق بکن او را واقع میشود یکدرم او
بر بیست مس منقا که به بیاض البیض بی پوست معجون بنوشادر بیشتر که اجزا **باب خر**
بگیر از زرنیخ و یا کبریت هر کدامی را که خواهی یکرطل و مانند او روسوخته و مانند هم
نمک برشته سحق کن او را سحق نرم بغیر ندات و تشویه کن او را بعد ازان مصعد کن تا
آنکه سفید شود و مجدد کن مر او را دواء مذکور یعنی را بسحث در هر مرتبه پسته محقق کن
او را هفت مرتبه بمثله روسختج بر می آید اصفا من المهبا پس سحق کن او را و تشمیع
کن با آب نوشادر تا که بگردد کداز نده پس حل کن او را بعد ازان بگیر کلس نقره پس تشمیع
کن او را با آب تا که بگردد نمک وار کداز نده پس حل بکن او را و معزول بکن او را بیشتر
بگیر زیبق مصاعد را پس تشمیع او را با آب نوشادر و حل بکن او را بعد ازان جمع کن

میان

میان اهها بسته و بکن دران مانند چهارم حصه همه آب نوشادر محلول و دفن کن او را تا آنکه
حل شود آب صاف که ثفل در و نباشد پس عقد بکن او را در عمیا بر ریگ گرم و واقع میشود
یکدرم او بر شصد هر جسد که خواهی تو بگذار قمر شود که بر خلاص ماند پس اگر حل کنی تو او را
دویم مرتبه و عقد کنی تو او را رنگ دهد یکی هزار را پس اگر حل کنی و عقد کنی تو او را سیوم مرتبه
می نماید ترا چیز یکه اقرار کنی تو بچشم خود **باب احمر** بگیر از زرنیخ و کبریت هر کدام را که
خواهی تو یکرطل و سه مانند او براده مس و تسقیه کنی تو با آب قلی و تشویه کن او را بعد ازان
تصعید کن او را و مجدد دهی او را مس و نگهدار او را مس را که مانده است زیر تا آنکه تصعید
شود همه سفید غیر سیاه کننده را بعد ازان بنوشادر اول آب قلقند و زاج و تشو کن او را تا که
سرخ شود و قایم شود پس تر معزول کن او را بعد ازان بگیر سیماب مصعد که برای عمل زر کرده
مانند او و تشمیع کن او را و یکسو کن او را و بگیر مانند زیبق قلقند و مانند او زعفران
آهن جمع کن همه را بر صلایه و تسقیه کنی با آب نوشادر مصعد که زاج کرده شده است در و
مانند چهارم حصه او بعد چیز یکه تحقیق حل کرده او را از زاج و قلقند و تشمیع کنی او را تا که
بگردد نمک وار کداز نده و جاری شود بر صحیفه بیشتر حل کنی او را و بگردان در و مانند نیمه
روغن بیضه و دفن بکن او را تا که حل گردد و بگردد آب صاف پس تحقیق او میشود اینچنین
در پنجاه روز پس تر عقد کنی او را پس عقد کن که عقد میشود یاقوت رنگ رنگ میدهد درم
او دو رطل از هر جسد که خواهی تو طلای احمر پس بران این را **باب احمر** بگیر از کبریت و زرنیخ
هر کدام را که خواهی تو یکرطل و مانند او اهرک و بنوشادر او را آب شنجار و سحق بکن او را و
تشویه کن او را و بکن با او سه مرتبه بیشتر تصعید کن او را و مجدد کن او را اخلاط هر مرتبه
تا که بگردد سفید که نباشد در و سیاهی بعد ازان بکن در و مانند ربع او نمک شنجار
صاف و تشمیع کن او را با آب نوشادر تا اینکه بگردد نمک وار کداز نده بنداوت
بیشتر حل کن او را و عقد کن او را رنگ میدهد مس را و اگر باشد کبریت پس هر جسد که
خواهی تو طرح بکن بر می آید تحقیق گذشت بیان تصاعید زرنیخ و گوگرد و شروع میکنم
من اکنون در ذکر تشویه و شستن و پختن **باب در غسل جید** کبریت و زرنیخ بگیر از کبریت
و زرنیخ هر کدامی را که خواهی یکرطل پس سحق کن او را با مانند او نمک با آب صاف دو روز



در آفتاب بعد ازان بشوا او را باب تند در پیاله و بگذار او را خشک کن او را و اعاده کن برو
عمل تا انکه بگردد اسفیداج وقتیکه پراکنی از و بر صفحه نقره کرم کرده شده سیاه نکند آن
فضه را و نسوزد آن را و اگر چه باشد پنجاه مرتبه پس بگیر مردار سنگ سفید پس بیز او را بچهار
آب سرکه انگوری تا انکه رجوع کند تا نیمه و صاف کن او را پس بگیر قلی را پس کلس کن او را
و بیز بچهار مانند او آب تا اینکه رجوع کند بسوی نیمه و صاف کن او را پس جمع کن آن
هر دو را یکی و بگذاری او آنرا تا انکه صاف شود و بگیری از روی آب صافی و باقی ماند زیر او
جسم نیک پس خشک کن او را و بینداز برو مانند چهارم حصه کلس قشر بیض و مانند کلس
عقاب مصعد و خوب سحق بکن هر دو را و غرق کرده شود این هر دو را در میان دو قدح
چند مرتبه تا انکه پس ترحل کند او را و جمع کن در میان او و در میان چیز یک صاف کرده
ازان و تسقیه کن از و کبریت را و زرنیخ مغسول را و سحق کن با و و تشویه ده یا هیچکی
تا انکه قایم شود و دود نکند پس تحقیق او رنگ میدهد یک بیست مس نقره غبار آلوده و
نگهدار تو اینک بند کنی سر قاروره را تا انکه نشف شود رطوبت او پس استوار کن
از سر آن قاروره و بپوش بالای او و در دیگ خاکستر بیخته و بالای خاکستر آر د انگشت
افروخته و بند کن دروازه آتشدان بعد شش ساعت پس تحقیق آن بسته میشود نقره وار
سفید باب احمر بگیر هر کدام ازان هر دو که خواهی در ظرف سبز و بریز برو آب نمک
و ترک کن او را سه روز و حرکت ده او را هر روز چند مرتبه پس صاف کن او را براق
و بشوا او را باب شیرین تا انکه نیابی تو دران شوری چیزی پس خشک کن او را و رد کن او را
بسوی برنیه و بریز برو آب نمک و حرکت ده او را در روز چند مرتبه و ترک کن او را سه روز
پس صاف کن او را پس بشوا او را تا انکه جاری کنی تو بر صحیفه نقره سیاه نکند او را و او
جاری شود برو سفید پس خشک کن او را و سحق کن او را و یک سو نگهدار او را پس تسقیه کن
باب سیر محلول و مانند او در ده مرتبه و تشویه کن او را نزد هر تسقیه و سحق کن او را تا انکه بسته
شود پس بینداز یکی بر پنجاه مس بر می آید نقره غبرا پس اگر باشد کوکرد پس از هر جسد که
خواهی قایم میکند او را ~~نقره غبرا پس اگر باشد کوکرد پس از هر جسد که خواهی قایم میکند او را~~
نقره غبرا باب احمر بگیر از کبریت و زرنیخ هر کدامی را که خواهی پس سحق کن او را بمانند

او نمک

او نمک تلخ و بگردان او را در تنور پس وقتیکه شروع شود دود فتح کن آن عمل را با او
پانزده مرتبه بعد ازان بشوا او را براق تا انکه برود ازو ملوحیة پس بریز بروی
نمک را بعد انکه بکنی او را در ظرف برنیه سبز و ترک کن او را سه روز پس صاف کن
او را و بشوا او را همچنین و رد کن او را بسوی برنیه بکن با آن این عمل تا انکه خوش شود
مجره و فحله پس بگیر آب نوره و شخار را برابر و بریز برو چهار مانند او آب
و بگذار او را سه روز و صاف کن او را پس بکن مانند ربع او قلی و نوره قلی و بگذار
او را سه روز دیگر و بکن این عمل را پنج بار پس صاف کن بارها تا انکه صاف شود چند
و نگهدار دست خود را و نگهدار خود را پرهیز کن ازان پس تحقیق او سم است یعنی زهر است
پس بینداز دران تمام هر رطل از و یک اوقیه از کلس قشر صدف و اوقیه از کلس
قشر بیضه و بگذار او را سه شب و صاف کن او را پس بینداز دران برای هر رطل
از دو اوقیه شب سوخته و بگذار چند روز و صاف کن او را و تسقیه کن از و این
زرنیخ و کبریت و سحق کن با و و بکن او را که در دیگ مطین و زیر او و بالای او شب
برشته و بپوش بالای او نمک و بگذار او را برای او استوار کن از سر دیگ بکن آن با او چند
مرتبه تا انکه قایم شود و دود نکند رنگ دهد یکی بپنجاه مس را باب احمر بگیر از زرنیخ
و کبریت هر کدام را که خواهی یک رطل و سحق کن او را بمانند او نمک و تشویه کن تشویه خوب
تا که پاک شود و بگذار ازو و بریز برو آب آهک و در آفتاب دار او را تا انکه سرخ شود و صاف
کن نزدیک آن و بشوا آنرا براق تا انکه برود نمکینی پس بگردان بروی مانند وی
نمک و سحق کن او را خوب و تشویه کن او را تا انکه گداخته شود پس برار او را و بریز برو
آب نوره و در آفتاب بدار او را تا انکه سرخ شود پس صاف کن و بشوا او را باب
تیز و اعاده کن برو تدبیر را تا انکه راضی کند عمل او و در رفضه و یکسو نگهدار او را پس
بگیر سرکه مقطر و بگردان دران سرکه برای هر رطل از سرکه من شب یمانی و ملح اندرانی
و نمک قلی و نمک نان و چونه پوست بیضه یک اوقیه و بگذار دران حل چند روز و جنبش
ده او را هر روز یکساعت صبح و یکساعت شب جنبش سخت تا انکه حل شود
آن اشیا دران سرکه بعد ازان صاف کن او را و تسقیه کن ازون سرکه بر یکسو

نهاده شده و دوشت تشویه کن بر چیزیکه گفتیم ما تا آنکه قایم شود یکی از وسی سول
یکبار از نقره غبرا باب خمر یکبار از هر دو هر کدام را که خواهی پس سحق کن او را بسرکه
انگوری صاف خوب دران مانند چهارم حصه او کف دریا برشته یکروز تا شب تا
آنکه بگردد مانند خاک سرشته و قرص کن او را و طبخ کن او را بسرکه یکروز کامل پس تیز
صاف کرده شود ازان سرکه و تو کن برای او سرکه را و بیز او را تا آنکه خوش کند
رنگ او و کار او بستر یکسو نگهدار او را چهار رطل سرکه انگوری پس بگردان دران سرکه
یک رطل قلی سوخته در طابشدان غبار و نیم رطل مردارسنگ سفید و دو اوقیه نوره
آهک و دو اوقیه شب یمانی برشته و دو اوقیه زاج سوخته و بگذار این اشیا را
دران سرکه سه روز و بجنبان او را در روز دو ساعت هر دو کناره روز
یعنی صبح و شام جنبش سخت بعد ازان صاف کن او را و بکن دران چهارم حصه
او از اشیاء بنا بر چیزیکه گفتیم ما بکند بان این عمل را چهار بار بستر خوب کن تصفیه
بستر تسقیه که شود مراد میدارم من مدبر معزول را یعنی همان کبریت و یا
زرنیخ مدبر را و تشویه کن او بر چیزیکه گفتیم ما تا آنکه قایم شود رنگ میدهد
یک او چهل از مس را نقره خوب جیده باب خمر یکبار از زرنیخ یا کبریت
هر یکی را اگر خواهی تو سحق کن او را بسرکه خمر که دران ربع او ملح قلی است و آب
قلی است یکروز و تشویه ده او را بشب باتش نرم اگر باشد گوگرد و اگر باشد زرنیخ
پس باتش میانه و همچنین می باشد عمل تو در تمامی چیزی که گذشت بیان آن از
کباریت و زرنیخ بعد ازان سحق کن او را و بشو او را باب شیرین و خشک کن او را
بگردان بر و عمل را تا آنکه راضی شود عمل او و رنگ او پس تحقیق مراد از وست ذهاب
السواد یعنی سیاهی است و سوختن و سوزانیدن و پریدن و اگر چه نباشند
آن هر دو در نهایت سفیدی بستر نگهدار بعد ازان بگیر زیبق پس بریز او را مانند
آب و چیزی پس تحقیق مراد ازان رفتن از خاک جوزی چند بار حتی تبیض یعنی
تا آنکه سفید شود در رنگ او بعد ازان صاف کن او را و بکن او را در قرع و بر او کن
برو بورق و نمک تلخ هر دو نصف باشند تا آنکه بگردد مانند لبنی بستر ترکیب کن

بران انبیق را و تقطیر کن او را و بکن این عمل را با و چند مرتبه تا آنکه مقطر شود اینکه
شعله نمیکند و نمی باشد درو و نمی سوزد بستر معجون کن با و چیزی را که یکسو نهاده
تشویه کنی چند مرتبه تا آنکه قایم بود برای تو بستر تشمیع کن او را باب عقاب چند مرتبه
تا آنکه بگردد نمک وار که می گدازد بستر حل کن او را تا آنکه حل شود آب پس اگر ته
نشین شده او را نقل پس بگیر عقل او را پس تشمیع کن او را باب نوشادر و حل
کرده شود او را همچنین تا آنکه منحل شود جمه او و عقد کن او را در قاروره در
دیگ خاکستر و می باشد شیشه سیواراز سر خود پس تحقیق آن میکرد نقره و اسفید
واقع شود یکی او بر شصت مس قایم میکند او را نقره سفید باب خمر یکبار از زرنیخ
یا کبریت هر کدام را که خواهی تو پس سحق کن او را نرم و معجون بکن باب نمک مقطر
و تشویه بده بشب بستر برار او را و سحق بکن او را و غسل بکن او را یعنی بشو او را
از نمکها و حل کرده شود و ریخته شود بروی آب نمک را بستر سحق بکن او را و تشویه
بده او را و برار او را و سحق کن او را و اعاده بکن تدبیر را تا آنکه راضی شوی تو
لون او را و فعل او را واقع میشود به این تدابیر بعد اینک بروز دود او به
تشویه دادن بر چیزیکه گفته ایم ما ازان هر دو عمل بعد ازان خشک بکن او را
و یکسو کن او را بستر بگیر چهار اوقیه نوشادر مصعد و سه اوقیه مردارسنگ
سفید پس بریز برو یک رطل سرکه انگوری خالص و دفن بکن او را سه هفته و
صاف کن او را و بینداز در و گل قشر و چونه صدف و سبجی مکلس یک یک
اوقیه و دفن کن او را دو هفته فانه ینحل ما و صاف کن او را و تقیه
کن از و چیزی را که یکسو کرده تشویه قایم میکند بر آتش یکی او ده اوقیه تیم
شود بر سه مس بر می آید نقره غبرا باب خمر بگیر از هر کدام که خواهی تو
پس سحق کن او را باب شخار و چونه و بیز او را مانی آب صاف کرده شده
از ون آب و اعاده کن بر و تدبیر را بکن اینچنین تا که سفید و امید داشته
شد عمل او را بستر معجون کن بشهد سفید او را و تشویه ده او را بکن اینچنین
او را سه بار یا زیاده قایم شود بستر بینداز یکی او را بر بیست نحاس باب خمر

یکی از زرنیخ و کبریت از هردو هر کدام را که خواهی تو تشویه کن و سحق کن با آب ملح
یعنی نمک تلخ و در نسخهٔ دویم ماء قلی و تشویه ده او را پستر سحق کن او را بروز
و تشویه ده بشب تا آنکه بر آید سفید و بشوید او را فی کل عمل پنج مرتبه و صاف کن او را
با آب نمک تا اینکه بگردد آهک سفید راضی کند ترا رنگ او و فعل او پستر مشمع کن
او را با آب عقاب چند مرتبه تا آنکه بگردد نمک وار بگذار به نداوت پستر بگیر سیماب مصعد
را که برای عمل سفید درست کردی تو و تشمیع بکند او بنوشادر تا آنکه بگردد نمک وار
که از نده پستر یکسو کن او را پستر بگیر کلس قلعی و تشمیع بکن او را با آب نوشادر
تا آنکه بگردد نمک وار که از نده پستر جمع کن میان همه بوزن برابر و تشمیع بکن
او را ده مرتبه و حل کن او را و بگیر آنچه باقی است ثقل از وی پس سحق بکن او را و تشمیع
کن او را چند مرتبه و حل کند تا اینکه بگردد همه آب پستر عقد بکن واقع میشود در همه
علی ثلثمایة راجع میشود در خلاص پس بدان این را لازم العمل و بهتر از وی اینکه
حل کنی تو هر یک را از این ارکان جدا جدا و مزاج ده این ارکان را و جمع و دفن
کن او را تا آنکه حل شود و در بهم دیگر و حل کند و نیک شود امتزاج او پستر عقد کن
او را واقع میشود بر چهار صد هر جسد که خواهی تو و اگر سحق کنی این بسته شده و آب
ده او را مانند چهار حصهٔ او سیماب محلول و تشویه کنی او را رنگ میدهد یکی بسیصد
و اگر حل کنی او را و عقد کنی او را رنگ میدهد یکی بهزار را از هر جسد که خواهی پس بدان
او را التحقیق گذشت باب غسل کردن و پختن و تشویه و شروع میکنیم ما اکنون ذکر
غسل و طبخ و تشویه و تصعید یکجا باب خبر بگیر هر کدام آن هردو را که ظاهر
تو پس با او را بمانند او نمک نرم و تشویه کن او را بعد از آن بشوا و را بگفلیز
و مکرر کن برو نمک را تشویه و سحق را سه بار پستر لت کن او را با آب نمک و تصعید
کن او را در اثال تا آنکه راضی کند رنگ او و عمل او پستر بگیر نفط سیاه پستر بگردان
در و عقاب مانند او و تقطیر کن او را و اعاده کن بروی عمل تقطیر را تا که آن بحترق
شود پستر سفید کن از و نگهداشته شده را و تشویه کن او را و تشمیع کن او را
تا که قایم شود پس واقع شود یکی از آن دوا بر پنجاه مس میگردد نقره جید پاکیزه

باب خبر پس با هر کدامی را خواهی تو بمانند او براده مشتری و آب نمک بایند که انگور یا
یکروز و تشویه کن او را بشب پستر سحق کن او را و سقیه کن او را با آب نمک و تشویه
ده هفت مرتبه پستر مصعد کن او را و بگیر مصاعد را پس مزاج ده او را بمانند
او سونش آهن و مانند او نمک تلخ و سحق کن او را نرم و تشویه ده او را تا آنکه پس با
او را و تصعید کن سه مرتبه پستر لت کن او را با آب نمک و تصعید کن او را در اثال
تا آنکه خوش شوی از رنگ او و عمل او پستر بگیر نفط سیاه را بعد از آن بکن درو
نوشادر مانند او و تقطیر کن او را و اعاده کن برو عمل را تا آنکه نسوزد پستر
سقیه کن از و معزول را و تشویه ده او را و تشمیع کن او را و سقیه کن او را
تا آنکه تمام شود یکی از آن بر پنجاه مس را میگرداند نقره جید باب خبر پس با
هر کدامی را که خواهد مانند او براده قلعی و آب نمک را و سرکه انگوری یکروز و
تشویه ده شب را پستر سحق کن او را و سقیه کن او را و تشویه کن هفت مرا
پستر تصعید کن او را و بگیر مصاعد را پس بیامیز او را بمانند او سونش آهن
و مانند او نمک تلخ و سحق کن او را سحق نرم و تشویه ده تشویه دادن خوب و سحق
کن او را و مصعد کن او را سه مراتب ردکتی بالا را بر پایین در هر روز یک مرتبه
تا آنکه راضی کند ترا رنگ او و عمل او پستر بگیر هردو ثقل مکلس هر واحد از آن
هردو جدا در کوزهٔ مطین بعدلت کردن او را با آب و نمک و بگذار او را در اتون تا آنکه بگردد
چونه وار سفید پستر جمع کن در میان آن هردو و بیامیز با آن هردو تمام سیماب مصاعد را
و آب ده او را با آب الطبخان و ماذکر میکنیم او را با آبهای تیز که از امیاه الحاده گویند
در انواب تحلیل و تشمیع کن او را با آن آب هفت مرتبه برو فرو کن او را بعد گردان
در قندیل و آویختن او در دیک در آن آب است و در میان آن قندیل بقدر ریک وجب
و طبق کن برو سرپوش را و بگیر وصل را و باشد در یکی از اطراف سرپوش سوراخ باندازه
که ریخته شود از آن سوراخ آب در دیک هر گاه که کم شود پس زیاده کن آب گرم تا آنکه
منحل شود همهٔ او مادامیکه حل نشود خشک کن او را و تشمیع کن او را و حل کن او را پستر
آب ده از و معزول را و تشویه ده همیشه او را تا آنکه آب دهی او را مانند وزن او سه نوبت
ماء طبخان نگهداشته شده

تا آنکه قایم شود دود نکند واقع شود یکدرم او بر یک رطل هر جسد که خواهی تو قایم میکند
نقره اگر حق تعالی خواسته است **باب دیگر** بکیر از زرنیخ و کبریت هر کدامی را که خواهی تو چهار
مثقال او سونش آهن با او سحق کن او را با سرکه و نمک از سه روز پی در پی بر صلایه بعد از آن
تشویه ده و بکوب او را و سحق کن او را با سرکه و نمک و بیز با آب سرکه تا اینکه اشتیاق کنی او را و او
تشویه دهی او را همچنین سه مرتبه پس تر تصعید کن او را و رد کن اعلی بر اسفل سه مرتبه و بکیر و
نگهدار ثفل و بکیر مانند او براده مس او مانند او نمک اندرانی را و سحق کن او را و تصعید کن او را
و رد کن اعلی را بر اسفل تا آنکه خوش کند تر از رنگ او و عمل او و بکیر و نگهدار پس تر سونش یکبر آهن
و نحاس را که تصعید کرده شده اند از آن پس اشتراک کن هر یک را جدا از آنها چند نوبت
تا آنکه سفید شود پس تر تمام جمع کن در میان هر دو و بکیر از آن هر دو را و اطعام کن او را قلعی
پاک را بنوشادر پس تحقیق قایم میکند او را بر آتش نقره غبرا یا سفید **باب راس** فان
اردت یعنی پس اگر اراده کنی تمام عمل او را پس تطعیم کن که صد از و یکدرم از سیماب معقود
بسته بنقره پس تحقیق او راضی میکند تر الون پس تر بکیر آن نگهداشته شده و سحق کن او را
و صاف کن او را و طرح کن در درون مانند ربع او عنزروت و در هم کند او را سه بعد
از آن صاف کند او را و بگذارد او را یکروز و سحق کن او را و تشویه کن او را بکن باو
اینعمل را تا آنکه قایم شود بعد از آن آب ده او را آب مردارسنگ که پخته شده است و
تشویه کن او را پس تحقیق که میگردد نقره و او سفید واقع میشود یکدرم او شصت پس
که میگردد نقره **باب دیگر** بکیر از زرنیخ و کبریت هر کدام را که خواهی تو یکرطل و سحق کن او را
بمانند او زاج و مانند او نمک یکروز با آب خالص و تشویه ده او را بشب با آتش تو را اگر
باشد زرنیخ و اگر باشد کبریت پس با آتش نرم پس تر بکوب او را و بشو او را بکفلیز تا آنکه
بر آید ملوحیت او پس تر نو کن برای او نمک و آب و تشویه ده کرده شود و آن عمل سه
نوبت پس تصعید کن او را سه بار تا آنکه راضی کند تر از رنگ او و عمل او و بکیر سفل پس
تکلیس کن او را و تشقیه کن او را با آب قلی و نطرون او را تا آنکه بگردد جسد گدازنده و
گداختن او چند نوبت باشد پس تر سحق کن او را و جمع کن او را بمانند سیماب مصعد و مانند
سیماب از این زرنیخ و تشقیه کن او را با آب نمک تلخ و تشمیع کن او را بعقت نوبت و

حل کن

حل کن او را و عقد کن او را واقع میشود یکدرهم او صد درهم هر جسد را اگر خواهی میباشد
نقره سفید پس تحقیق حل کنی او را و عقد کنی تو او را سه نوبت رنگ میدهد یک پانصد را بر هر جسد
که خواهی تحقیق گذشت این باب در شروع میکنیم ما اکنون به بر آوردن جوهر زرنیخ و کبریت تا آنکه
می باشد رنگ دهنده مشمع کننده بیدان او را **باب اخراج جواهر الکباریت والزرنیخ** یعنی
این بر آوردن جوهر کوکرد و زرنیخ است بکیر داز زرنیخ و کبریت هر کدام آن هر زد که خواهی پس
بکن او را و بریز برو در ظرف مغرفه آهنی چرب روغن به کرده را که پاک کرده شده است
پس وقتیکه بسوزد و برود از و سیاهی پس بشو او را با آب نمک بعد از آن بیان کن برو
این عمل را تا آنکه راضی کند فعل او در رنگ او و عمل او واقع میشود یکی او بر سی مس میگردد
نقره غبرا **باب دیگر** طبخ کن از این هر دو هر کدامی را که خواهی تو در روغن زیت تا وقتیکه
سیاه شود تجدید بکن مر او را با زیت دیگر را تا که سفید شود و پاک گردد واقع میشود
یکی او بر بیست مس **باب دیگر** بکیر هر کدامی را که خواهی تو ولت بکنی تو او را و تیغی
در هم کنی تو او را گداخته و تشویه کن در تنور گرم بعد از آن غسل ده او را با آب شنجار
چند نوبت پس تر اعاده کن بروی تشویه را بکن با و آن عمل را چند مرتبه تا آنکه بگردد نقره
وار سفید واقع میشود یکی او بر بیست مس پس میگردد نقره غبرا **باب دیگر** بکیر از آن
یکرطل بکوب او را و حل کن او را و بکردان او را در قدح گل کرده و بگذار او را بر آتش
انگشت و بریز برو غمره روغن بیدانجیر و بادام برو دمیدن ملایم تا آنکه بجوشد و سیاه
شود دهن و بریز از و روغن را بعد از آن بشو او را با آب شنجار روغنی باشد آن پس تر آب
پس اگر تیز آب است خللی ساز در آن عمل پس تر اعاده بکن بروی تدبیر را تا هفت
نوبت تا آنکه سفید شود واقع میشود یکدرهم او بیست و پنج هر جسد که خواهی تو میگردد
نقره صالح **وجه دیگر** بهتر از و اینکه بکیری از زرنیخ و کبریت هر کدامی را که خواهی
تو پس معجون کن او را با موم سفید و تشویه ده او را بکن آن عمل را با آن سه مرتبه در
قاروره همچنین بعد از آن بیامیز او را به بیاض البیض و باز تشویه دهی او را
پس تر معجون کنی او را بسفیدی بیضه و بکن او را در دیگ که در آن خاکستر است
و در قاروره و ملغمه کن آنرا و بکن او را و برارند او مدت را بعد از آن بند کن از سر آن

پس آن قاروره را بپوشان بخاکستر و بالای خاکستر آرد انگشت یعنی کوفته انگشت دهی و مشتعل کن آتش در رو و روشن زیر او با آتش نرم میانه سه روز و سه شب هر گاه که بسیار شود انگشت روشن در آتشدان پس بیرون کن او را و بکن بالای دیگ تا آنکه باشد آتش بر و از هر دو طرف یعنی زیر و بالا بعد از آن بگذار او را و سرد کن و بر آور و بشکن او را یابی تو نقره وار سپید پس تصفیه کن او را و الکلیس موی محلول برابر در سه دفعه و تشویه ده او را کل دفعه تا آنکه بگردد نقره وار سپید مانند غبار رنگ میدهد یکی او یک رطل مس را فضه سپید صاف تحقیق تمام شد ذکر تدبیرهای زرنیخ و کبریت و شروع میکنم اکنون بیان تکلیس این

باب در تکلیس کردن و تکلیس می باشد در جسدها و سنگها و نمکها و ثقلها و پوستهای بیضه و صدفها و آن تدبیر اجساد دها و سوختن چیزی که در آن هر یکیست از چنین کبریتها و دهنها و گردانیدن آن هر یک مانند چونه سپید که نباشد در آن هر یک یا و آن تکلیس در اجساد که از نده بر سه قسم است یک قسم سوز اندن است جسدها را و قسم دیگر دست زدن است و یک قسم تلغیم است و در غیر آن اجساد ذائب می باشد بسوختن فقط

تکلیس الذهب بالحرق این باب چونه کردن زر است بسوختن بگیر براده طلا را و قلی با آن براده زر چهارم حصه زرنیخ سرخ و صیو و طینه بطین الحکمه و تشویه کن او را با آتش پر زور یک شب و برون کن او را و سحق کن او را و بشو او را با آب و نمک و بکن با او مانند او نمک و بکن او را در کوزه مطین و بگذار او را در آتون یعنی آتشدان پس تحقیق تکلیس میشود سفید در پنج نوبت این عمل نیک است پس بدان آن را و یقین کن

باب خر بگیر از آن زر هر قدر که خواهی تو و بگداز او را و در خورد ده گرده از آن زر یک سرب را یا مردار سنگ را پس تحقیق آن زر شکننده میشود پس تر سحق کن او را با آب نمک و داخل کن او را در آتون در کوزه گل گرفته بکن این عمل با آن زر چند نوبت تا آنکه خاکستر گردد

باب خر یک از آن زر را در میان بوطقه که تحقیق گداخته شده است در آن بوته سرب یا مردار سنگ پس تحقیق آن زر منکلس میشود ببوی آن سرب و اگر طلا کنی با تو تین بوته را مردار سنگ گداخته شود در آن

زر و سائیده شده است بعد آن با آب نمک و داخل کن در آتون چار این چند بار میگردد غبار الاجزا به

باب خر بگیر براده زر را پس سحق کن او را با آب نمک مقطر و آب نوشادر روز را او مکلس کن او را در اتون یا در آتشدان تا آنکه بگردد غبار و بشو او را در هر مرتبه از نمک و عقاب و نو کن هر او را نمک و نوشادر بعد از آن بگیر زاج زرد و حل کن با آب و بیز او را و صاف کن او را و بکن در آن ربع او زعفران جدید و آب داده شود از این یعنی کلسها را که خواهی تو و تشویه کن تا آنکه ثابت شود آن ذر و ر سرخ پس تر بگیر سیماب مصعد که برای حمره درست کرده و پس مشمع کن او را بنوشادر مصعد بزاج محلول انداخته شده در آن ربع آن زنگار مقطر و مشمع کن او را با ده نوبت و حل کن او را و آب داده شود با و کلس را تا آنکه بنوشد مانند جوز تشرب پس تر القی کن یکی را بر سه نقره و بیامیز ده بدو تحج

باب اجل منه و بهتر او اینکه بگیری تو زاج را حل کرده شده را و بپند از در و مردار سنگ مانند ربع او و بگذار او را سه روز و صاف و را مثل او مانند چهارم حصه او زرنیخ سرخ را او تر که یعنی بگذار او را سه روز و صاف کن او را و مانند ربع او مر قیشا ذهبی را و بگذار او را سه روز و مکرر صاف کن او را و جوش ده هر بار بعد از آن صاف کن او را پس تر بپند از در آن مانند روغن زردی بیضه را و آب داده شود با و براده زر را و سحق کن او را با آن و دهن و تشویه ده همیشه تا آنکه بگردد زر و ر سرخ مانند خون و برای اوست طرح پس یکسو نگهدار او را پس تر جمع کن در میان او و در میان مانند او زیبق مصعد که برای عمل حمره محقق سرخ کرده شده است و مشمع کن او را با آب عقاب مصعد که برای حمره است بزاج ده تشمیع بتکرار است پس حل کن او را و عقد کن رنگ میدهد یکی از آن پنجاه مثقال را و اگر گردانی در آن کبریت سفید که نیست سیاهی در و آب شده باب زاج سرخ و سبز و سرخی خون تا آنکه بگردد سرخ مانند سیماب و مشمع کن او را پانزده نوبت و حل کنی او را و عقد کنی او را رنگ میدهد یکی دو صد مثقال هر جسد را که خواهی جمع نمیکند در خلاص و اگر مشمع کنی هر یک را از آن جدا جدا و حل کنی او را و جمع کنی در میان

ودفن کنی سه هفته وعقد کنی اورا زنک میدهد یکی او سیصد مثقال را در هر جسد که خواهی
تو واگر حل کنی مرتبه دویم وباز عقد کنی زنک میدهد یکی او ششصد را واگر حل کنی سه نوبت
سه بار وعقد کنی زنک میدهد یکی او هزار جسد را از هر کدامی که خواهی تو **باب**
تصدیة الذهب بکیر از برادهٔ زر را هر قدر که خواهی تو وسحق کن اورا بمانند آب
عقاب بسرکه مقطر بر صلایه تا انکه تصدی شود وبکردد هبا اکرچه باشد در سه نوبت
باب اخر اسحق ببا زر را وبمانند او نوشادر را بسرکهٔ انکوری سه روز بستر
تصعید کن اورا از زر ودکن اعلی را بر بالین بس سحق کن اورا بسرکه خمر وتصعید
کن اورا تا انکه بکردد غبار که نیست مر اورا پس بکیو کو اورا بستر بکیر زاج و
زنکار وشنکرف وعقاب مجمر از هر یک یک وقیه وبریز بر وسرکه مقطر یک رطل
ودفن کن اورا در زبل حل شود در هفته بعد ازان آب داده شود ازان کلس معزول
وتشویه کن اورا تا انکه بکردد ذرور سرخ بیند از یکی را بر ده بعد ازان جفت کن ده را
به ثلث بر می آید طلاء جید خوب واکر سحق کنی تو بمانند او زیبق سرخ را ومعجون کنی تو
بزردی بیضه وتشویه کنی تو اورا وبیندازی تو یکی اورا بر سی درهم نقره میکرداند طلا
جفت کن دو را بسه بر می آید خوب چنانچه دوست میداری واکر بکیری تو همه اورا و
تسقیه کنی بسرخ کبریت وتشویه کنی تو اورا زنک میدهد ترا یکی اورا پنجاه فضه را
ذهب بر می آید در خلاص واکر حل کنی تو این را وعقد کنی اورا زنک میدهد یکی ازان
صد مثقال فضه را واکر حل کنی اورا وآب دهی ازان زعفران حدید وتشویه کنی
اورا تا انکه بتوشد مانند خود واکر صبر در ده نوبت باشد زنک دهد یکی ازان یک رطل
از قلعی ذهب **باب تکلیس الذهب بالانعام** بکیر براده زر را هر قدر که خواهی تو وملغمه کن اورا
بسه مثل سیماب وسحق کن اورا نمک بعد ازان تشویه کن اورا در میان زاج وکبریت هفت
تشویه تا انکه بکردد ذرور سرخ رنک میدهد یکی ازان ده را وجفت کن یک را بسه بر می آید
خوب اکر خواسته است الله تعالی **باب اخر** اینکه ملغمه کرده شود سوهان زر را به پنج مثل
سیماب وتشویه کن اورا در میان زاج وکبریت تا انکه بکردد ذرور سرخ نیست
مر اورا زنک میدهد یکی ازان ده را وجفت کن ده را بچهارم حصه **باب اخر**

حلانات شمس

اجل منه اینکه بکیری پنج درهم سرب اخمس درهم اسرب وملغمه کن بسی درهم سیماب مجمر
وسحق کن اورا وبشو اورا بآب ونمک وبیفشر اورا بستر بکیر افشرده شده را و
ملغمه کن با و براده زر را وسحق کن اورا وتشویه ده اورا در قاروره در میان کبریت
تا انکه بکردد کلس نیست جز جز اورا غبار واو را بستر تسقیه کن اورا بروغن زردی بیضه
وتشویه کن تا انکه بکردد مانند خود بر می آید مانند خون بیند از یکی ازان بر پانزده
قمر را وجفت کن ده را بدو بر می آید اکسیر **باب آخر اجل منه** اینکه ملغمه کرده شود سوهان
زر را به مثل ان سیماب وسحق کرده شود اورا خوب بمانند نیمه زر زاج ومانند نصف
زاج کبریت زرد وآب ده اورا بآب بوره وتشویه کن اورا هفت تشویه تا انکه
سرخ شود وبکردد ذرور بستر تصعید کن از وسیماب را بستر تسقیه کن اورا بآب
زاج وزنکار ونوشادر وآهک وکوکرد وتشویه کن اورا تا انکه سرخ شود وشمع کن
اورا هفت نوبت بآب عقاب فقط وحل کن وتسقیه کن اورا سیماب مصعد را
ازان وتشویه ده اورا تا که سرخ شود بستر تشمیع کن اورا هفت مرتبه بآب عقاب
فقط وحل کن اورا وسحق کن اورا بزیبق مصعد را ازان وتشویه کن اورا بستر مقطر
کن قرین را وبکیر آب اورا وروغن اورا وعقد کن روغن را در عمیاء در آفتاب
یا در خاکستر کرم وبریز بر وازآب سفید که بپوشد اورا وبر کند اورا تا انکه
سرخ شود صاف کن ازان آب را واعاده کن بر وتدبیر را تا انکه بکیرد رنک
اورا بستر بنوشان از و زیبق سرخ را مانند او سه نوبت وسه نوبت تشویه کن
وقتیکه تسقیه کنی اورا وبر دکنی اورا تا انکه درخشنده شود وسیر شود در رنک او بعد ازان
بیند از یکی را بر یک رطل قمر رنک میدهد اورا طلاء احمر پس بدان آنرا اکر خواسته است
الله تعالی **باب تکلیس القمر بالحرق** بکیر قمر را وتطعیم بکن اوان ده قمر را یک کبریت زرد وآن
ذاب هست بستر بکردان در صلایه وسحق کن اورا سحق خوب بعد ازان تسقیه کن اورا
آب نمک وسحق کن اورا یکساعت خوب تا انکه خشک شود وبکن اورا در کوزه
مطین وداخل کن اورا در اتون وبر آر اورا وقتیکه سرد شود وبر آر جز بکه در وقت
ویسا اورا خوب بشو اورا واعاده کن بر و تدبیر را تا انکه بکردد ذرور سفید که

تصعید نقره

نیست جز مراورا پس بدان آنرا باب اخر بخوران ده از و قمر رایک قلعی پس تحقیق
آن سحق کرده میشود بستر داخل کن اورا در تالشدان وبریز بر و از آب نمک و
حرکت ده اورا تا اینکه سفید شود و بکردد هبا مانند آهک باب خر بکیر از آن قمر
قدری که خواهی وبخور داو ده سرمه را تا انکه ریزه ریزه شود بستر سحق کن اورا باب
نمک و داخل کن در اتو یعنی تنور کرم تا انکه مکلس شود و بکردد غبار دارم اد میدارم
اتون یعنی طالشدان یعنی بهتی باب خر سحق کن براده فضه بمانند فضه شب سفید
خوب و سحق کن اورا تا انکه غبار وار شود بستر بستر براری اورا و سحق کن اورا و تشویه
کن کرده شود تا آن این عمل را سه مرتبه بعد ازان بشو اورا و اعاده بکن برو شب را
وتشویه را سه نوبت پس تحقیق میکردد غبار وار نیست جز مراورا باب خر و اجل منه
انکه تسقیه کرده شود این مکلس را بسرکه انکوری مقطر تر کرده شده است در و مانند
سیم حصه او قلقند و زنکار محمر و عقاب مصعد از براده س و رنک کوکرد پاک کرده
شده که تر کرده شده است این ادویه را در سرکه انکوری مقطر یکماه و دفن کنند در سرکین
اسپ و کذاشته شود در آفتاب بعد ازان تسقیه کرده شود کلس را و تشویه کرده
شود النحل را باو تا رنکین کردد مانند زنجفر بستر طرح کن از و یک را بر ده قمر رنک
میدهد اورا بر نک طلا جفت کن ده را از و بدو زر براید عجب باب خر سحق کن
براده اورا بمانند او زاج زرد و تشویه کن اورا و تسقیه کن بخل و تشویه ده
اورا کرده شود باو عمل را تا انکه بکردد ذرور سرخ بستر تسقیه کن اورا بماء مردار
سنک و زرنیخ سرخ تا انکه سرخ شود بعد ازان تسقیه کن اورا با آب عقاب تا
انکه کداخته شود و جاری کردد بعد ازاین طرح کن ازان یکی را بر ده نقره
میکردد طلا بکن تو پس بدان آن را باب خر و اجل منه اینک مشمع کنی قمر شاه
سفید را با آب عقاب ده تشمیع ها بعد ازان مصعد کنی اورا با ثال تا اینک مصعد
شود اکثر او بستر بکیر صفحهای نقره و آلوده کن فضه را باین مصعد بعد جزی
ترکنی اورا با آب شب و بکردان اورا در قدح و بپوش برو قدح دیکر و بکیر وصل را
وبتشویه کن بشب بعد ازان برار اورا و اسحقه و بشو اورا و اعاده کن برو تدبیر را







تا انکه

تا انکه مکلس شود بعد ازان تسقیه کن بزیبق محلول و تشویه کن اورا بکن آن تسقیه و
تشویه را باو تا انکه بنوشد مانند وزن خود عقد میشود نقره وار سپید رنک
میدهد یکی ازان به هفتاد مثقال را باب راس و اکر تسقیه کنی این نقره را مانند کلس
از آب موی که انداخته شده است در و برای ده دو درم کلس پوست بیضه را
وتشویه کنی رنک میدهد یکی او صد س را و اکر مشمع کنی کلس را بیش از علاج
تا انکه بکردد نمک کداخته شود بعد ازان حل کنی اورا و تسقیه کنی باو و ملغم را او
تشویه کنی سه بار رنک میدهد یکی دوصد و بیست را و اکر بکیری تو یک رطل
از و دو زرنیخ و تسقیه کنی با آب قلی و سرکه و تشویه کرده شود بستر سحق کرده شود
وتشویه کرده شود و تسقیه کنی تو اورا و تشویه کنی اورا تا انکه سفید شود و قایم کردد
و دود نکند و سیاه نکند بعد ازان بکیری فضه سفید را و مکلس کرده شود
او بمر قیشا و کرفته شود ازان زرنیخین یکجز و ازین فضه یکجز و مشمع کنی اورا
بزیبق محلول بنوشادر ده تشمیع تشمیعات تا انکه بنوشد مانند خود و ریخته
شود بروی آب سرب و دفن کرده شود اورا تا انکه حل شود همه او بستر
عقد کنی اورا و رنک میدهد یکی سیصد مس را نقره تا انکه رجوع کند در خلاص و
اکر بکدازی رصاص را و بریزی اورا در آب ده نوبت بستر بکداخته شود فضه
را و ریخته شود اورا دران آب بعد اینکه بکردانی در هر رطل از آب دو درهم
کبریت زرد کلس شده سیاه را علاج کرده شود ان سیاهی را بنمک تا انکه
سفید شود و هبا کردد باب خر و اکر بیزی کوکرد را با آب قلی و آب آهک مجدد
بستر بریزی تو دران نقره کداخته چند مرتبه سوخته شود و خاکستر کردد اجزاء
او بستر تسقیه کنی با آب نمک و داخل کنی اورا در طالشدان پس تحقیق که
آن میکردد کلس سفید مانند آهک در سه مرتبه اکر خواسته است الله تعالی باب
راس و ان خلطت معه یعنی و اکر بیامیزی باو سیماب مصعد را مانند او و مشمع
کنی ده تشمیع ها و حل کنی تو اورا و عقد کنی تو اورا رنک میدهد یکی او صد س را
واکر حل کنی اورا مرتبه دویم و عقد کنی اورا رنک میدهد یکی او یک رطل مس را

باب تکلیس الفضه بالتصدیه بگیر براده قمر را هر قدر که خواهی و مانند او عقاب و لت
کنی او را بآب و بجنبان از و در هر روز چند مرتبه و هر گاه که خشک شود پس زیاده
کن آب تا آنکه بگردد زنگار سفید نیست جز حرا او را پس تر بشو او را و تشویه کن
او را بآب و نمک تا آنکه بگردد سفید مانند نوره باب خر بگیر براده فضه را و مانند
او نوشادر و سحق کن او را یکساعت خوب خشک و بگردان او را در میان دو قدح
و قدح پائین مطین و قدح بالا غیر مطین باشد و بکن او را بر آتش انگشت و هر گاه
که دود کند پس بردار و بگذار او را تا سرد شود بکن باو این عمل را ده نوبت پس تر
بکش او را در آرا او را و با او ر او رد کن او را بسوی دو قدح و باز رد کن
بسوی او تدبیر اول را تا آنکه بگردد قطعهٔ نمک پس تر تصعید کن او را در دیگ
اثال تا آنکه مصعد شود از و نوشادر با آتش نرم و باقی ماند کلس زیر پس رد
کن اعلی را بر اسفل و تدبیر کن همچنین تا آنکه بگردد سفید که نیست که نیست جز حر
او را و را باب خر بگیر براده فضه پس سحق کن او را بآب نمک مقطر یعنی مقطر
کرده شده است در و مانند ربع او نوشادر بر صلایه در هر روز سه ساعت
یکساعت از اول او و یکساعت نزدیک نیم روز و یکساعت در آخر روز
او و فرش کن او را بر صلایه و بچکان بر و سرکه مقطر که در و مانند ربع او عقاب
است و ترک کن او را یکشب بکن این عمل را با او پانزده روز تا آنکه بگردد زنگار
پس تر بشو او را بآب صاف و تنقیه کن او را بآب نمک و سحق کن او را سه روز
تا آنکه بگردد هبا سفید که حس کرده نمیشود باب خر بگیر سرکه انگوری
مقطر را و بکن در و مانند او نوشادر محلول و مانند او زنگار مقطر و مانند او
شب یمانی محلول مقطر و بگذار او را سه روز پس تر تنقیه کن از و براده فضه
در قاروره گشاده سر باندازه میگذاری او را و بگذار او را یکماه و حرکت
ده او را در هر روز سه ساعت مختلف مانند اول بنا بر چیزیکه گفتم مانزنی او را
زدنی بالخشب یعنی بچوب و هر گاه که کم شود آن سرکه زیاده کن تا آنکه بگردد
زنگار بعد از آن بگذار چند روز که بگردد اسفیداج پس تر حل کن او را پس تحقیق که

(حاشیه) ولیکن فی اسفل الفوقانی ثقبه صغیره لیظهر عنه الدخان فاذا ابداء الدخان سددت و انزلت عن النار

حل میشود شتاب پس تر بگیر زرنیخ سفید که سیاهی نبوده باشد و روپس شمع کن او را
ده تشمیع بآب نوشادر تا آنکه بگردد نمک وار که گداخته شود و حل کن او را و تقطیر کن
او را پس اگر باقی ماند از و چیزی پس تشمیع کن او را و تقطیر کن او را تا آنکه مقطر
شود همه او بعد از آن جمع کن در میان آن هر دو و عقد کن آن هر دو را بعمانجاستر
گرم پس تحقیق که او منعقد میشود به سه روز رنگ میدهد یکی از و دیگر طل را که خواهی تو
از هر جسد قایم میکند او را فضه رجوع میکند در خلاص باب راس و اگر تنقیه
کنی از آن سیماب صاعد را و عرق کنی آن را با آن آب و حل کنی او را و عقد کنی او را رنگ
میدهد برای تو یکدرم دو صد درم از هر جسد که خواهی تو و اگر حل کنی تو او را مرتبه دوم
رنگ دهد از آن به چهار صد و اگر حل کنی تو او را مرتبه سیوم رنگ دهد یکی به هشتصد
هر جسد را که خواهی تو و اگر تنقیه کنی تو او را مانند او آب موی و تشویه دهی تو او را
بعد آنکه بیامیزی در و چهارم حصهٔ او آب کلس موی رنگ میدهد هزار را از جمیع اجساد
که بهتر است از معدنی بسیار تکلیس الفضه بالانعام بگیر براده قمر را پس ملغمه کن او را
به مثل او سیماب و ملغم سحق او را و تصعید کن او را بعد چیزیکه کردانی در و
مانند نیمه او نمک و رد کن اعلی را بر اسفل بعد چیزیکه میشوئی او را و مجدد ده مر او را
نمک تا اینکه میگردد چونه سفید نیست جز او را باب آخر بگیر براده فضه را و ملغمه کن
او را به پنج مانند او سیماب و بعد او را بآب و نمک بشو او را تا آنکه صاف شود و
بگردد مانند مسکه تشویه کن او را در میان شب یمانی برشته و سحق کن او را و
کن او را بآب نوشادر و تشویه کن در میان شب یمانی تا آنکه بگردد غبار وار
که نیست جز او را و اجل منه اگر سحق کرده شود او را بچهار مانند سیماب محلول بآب
عقاب و تشویه کنی او را در میان دو قدح با آهستگی تا آنکه بگردد غبار و اجل منه
ان تذویب یعنی اینکه بگدازی فضه را با مانند او قلعی را و سحق کن او را و بشوی او را
همیشه بآب نمک تا آنکه سفید شود بعد از آن ملغمه کن او را بچهار مانند او سیماب و سحق کن
او را و بشوی او را بآب نمک تا آنکه بگردد مانند مسکه و تصعید کن آن هر دو را و
نو کن نمک را هر نوبت تا آنکه بگردد ته مانند کی چونه وار سفید باب راس پس تر بگیر

فرقانی را پس تصعید کن اورا مانند نصف او نوشادر دو مرتبه و حل کن او را بعد
ازان بگیر کوکرد سفید کرده شده را یکجزو زرنیخ سفید کرده یکجزو بگیر این مکلس شده
مصاعد که از سیماب یعنی قمر و قلعی یکجزو و تسقیه کن ازین محلول بوزن او و تشویه
کن او را بتنور دیک هر تسقیه بکن آن عمل را تا آنکه بگردد نقره وار سپید واقع میشود
یکی او بر صد و پنجاه مس پس اگر حل کنی تو او را و عقد کنی او را مرتبه دوم رنگ میدهد
یکی او سیصد هر جسد را که خواهی تو بعد چیزیکه بشوئی ازان آب مقدم را **باب**

باب خمس ملغمه کن یکی از رصاص بچهار وزن سیماب و سحق کن او را تمام یکروز
بستر زیاده کن طیاره ثلثه درا بهم از غیر اینکه بشوئی او را بستر بسا او را یکرو
ویکروز دیگر بعد ازان بیفشر او را و ملغمه کن چیزیرا که فشرده شده است از و سیماب
را بقصه برای یک سه و سحق کن او را و تشویه کن او را تا آنکه بگردد کلس سپید و
بگردان بر و سه مثل او زیبق محلول و عقد کن او را و بپیند از یکی او بر صد رصاص
که قایم است با آهن قایم میشود قصه سفید **باب تکلیس النحاس بالحرق** بگیر براده نحاس
واخلاط چهارم حصه او زرنیخ زرد و بکن او را در کوزه مطین و تشویه کن او را شب
در تنور بستر برار و سحق کن و بشو با آب و نمک چند مرتبه و صاف کشیده و لت کرده
شود او را با آب نمک مقطر در کوزه مطین و داخل کن او را در آتون بستر برار او را
وقتیکه سرد شود و بشو او را و خشک کن او را و سحق کن او را و معجون کن او را با آب
و نمک بعد ازان بکن او را در کوزه مطین و ورد کن بسوی آتون تا آنکه بگردد کلس
سپید غبار وار **داجل منه** بگیر براده مس را هر قدر که خواهی تو و بیامیز نیمه او
زرنیخ زرد و بکن او را در قاروره مطین و تشویه کن در تنور گرم یکشب بعد ازان برار او را
وقتیکه سرد شود و بشو او را با آب نمک بعد ازان خشک کن او را و بیامیز با و مانند
ششم حصه او نطرون و معجون کن او را بزیت قدر چیزیکه جمع نمود اجزاء او و استنزال
کن او را بوطه بر بوط نازل میشود جسدی مانند چینی پس سحق کن او را و معجون کن او را
با آب و نمک و بکن او را در کوزه مطین و بنه او را در آتون بعد ازان برار
وقتیکه سرد شود و سحق کن او را و بشو او را و اعاده کن بر و تدبیر را تا آنکه بگردد

تکلیس النحاس

چونه **باب آخر** بگیر از مس را و تطعیم بکن او کوکرد زرد تا آنکه بسوزد بستر سحق
کن او را و بشو او را با آب و نمک و تشویه کن در آتون بر آید زره چیزیکه گذشت
تا آنکه بگردد ذرور سپید و بستر تسقیه کن با آب قلقند و قلقطار و قلقدیس
محلول بسرکه از هر یک چهارم حصه سرکه و تشویه کن او را تا آنکه بگردد ذرور
سرخ رنگ میدهد یکی او ده فضه را بعد ازان حملان کن یک را یک **باب آخر** بسوز
مس را بکوکرد و سحق کن او را و تسقیه کن او را با آب زاج تا آنکه بگردد سرخ چنانکه
دوست میداری **باب آخر** بگیر براده مس را و تسقیه کن او را با آب زاج و
زنگار و نوشادر و تشویه کن او را همیشه تا آنکه بگردد ذرور سرخ رنگ میدهد یکی
ده فضه را و بیامیز به پنج از زر **باب رأس** پس اگر جمع کرده شود در میان
او و در میان سیماب سرخ محلول و کوکرد شود تا آنکه حل شود و تحقیق رنگ
میدهد یکی پنجاه نقره را و بیامیز زر زاده بر می آید سرخ **باب تکلیس النحاس بالعقد**
وان اینست که بگردانی آن مس را زنگار باین طریق که بگیری صفحای نحاس رایس
بغوطان آن صفایح را با سرکه انکوری بر سنگ پس بریز بر سر باطله که دران سرکه
است و بگذار او را تا آنکه زنگار شود و هر گاه که زنگار شود بسا او را ازان سرکه
و اعاده کن بر و تدبیر را تا آنکه زنگار شود تمامی او زنگار سبز **واجل منه** اینکه بگیری
برای هر رطل براده مس یک اوقیه نوشادر و بریز بر دیگ بپوشد سرکه انکوری و
بجنبان او را در هر روز چند مرتبه تا آنکه زنگار شود هر گاه ~~هر گاه~~ که خشک شود
و مدد کن او را با سرکه تا آنکه بگردد همه او زنگار سبز **واجل منه** اینکه بگیری تو
یک رطل روسخت باریک و نرم کن سحق او را و داخل کن در دیگ اوقیه
نوشادر بعد ازان بگیرد و رطل سرکه انکوری خوب بستر بکن در دیگ اوقیه دیگر
نوشادر را و تر کن او را و نگهدار او را و سحق کرده شود روسخت نرم و تسقیه
کن از و بر صلایه و سحق کن او را بروز و فرش کن او را بشب و مدد کن او را
از سرکه پس هر گاه که خشک شود زیاده کن او را تا اینکه بگردد همه زنگار **واجل
منه** بگیر یک اوقیه سونش مس را و مانند او نوشادر و بریز بر او آب بقدر چیزیکه بشوید

ساختن زنگار

اورا وحرکت ده اورا در روز چند مرتبه و هر کاه که خشک شود پس زیاده کن آب در واب نوشادر کم است تا انکه بکردد زنکار پس اکر مشمع کنی این زنکار را طرح کنی ازو یکی را بر یکی فضه بر سه مرتبه اثر میکند درو واجل منه بهتر است ازو برای حملان انکه بکیری مس سوخته را صفایح و بیا اورا و بکردان با او و نشادر و بر زیر بروی سرکه انکوری که درو چهارم حصه او عقاب است و بجنبان اورا تا انکه زنکار کردد و هر کاه که خشک شود پس مدد ده اورا بخل تا انکه بکردد زنکار خوب که صلاحیت دارد بهمه او برای حملان واجل منه اینکه بکیری ازین زنکار پس بیا اورا بخل حمر یعنی بسرکه انکوری که درو چهارم حصه او زاج است و تشویه کن اورا و بکیر بکن این عمل را هفت نوبت تا انکه منخ شود و بکردد رنک دهنده رنک میدهد یکی ده فضه را چنا میز نماند او طلا اما برمی اید مانند او شب را بخرج احمر واجل منه اینکه بکیری زنکار انچه ذکر کرده ایم ما پیش پس ازین تسقیه کن بسرکه که درو ربع او زاج است مصفا و مانند نیمه زاج کبریت زرد بنه سه روز و صاف کن و تسقیه کن با آن خل تا انکه بکردد زنجفر خوب بینداز یکی برده و حقت کن اورا اما نند او طلای برمی اید آبریز باب اخر بکیر زنکار اخیر و تسقیه کن اورا بذات الرغوه کن و سحق کن بروز و جمع و تشویه ده اورا بشب بکن این را هفت نوبت بعد ازان تسقیه کن اورا بسرکه که درو ربع او زاج باشد و مانند او قلقند و تشویه ده اورا همچنین هفت نوبت و بینداز یکی را بر پانزده و درده سه زر برمی اید خوب پس بدان این را واجل منه انکه بکیری زنکار اخضر را یک جزو و ربع او زاج زرد و معجون کن بروغن زردی بیضه قدر حتی که جمع شود اجزاء او پس تشویه کن اورا با تش ملایم همچنین تا انکه بکردد شنکرف بینداز یکی بر بیست و درده سه طلا را برمی اید نیک واجل منه انکه تسقیه کنی این را بزاج محلول برطوبت که درو مرقیشا صفرا و زعفران حدید و دهن صفره یا بسویه مثل ربعه او و سحق کرده شود با او و تشویه کرده شود تا انکه بخورد مانند خود و از اجزاء محلوله سوای زاج محلول و سوای سرکه میکردد زنجفر وار خوب بینداز یکی برسی در

ده دوتخم

ده دوتخم دهی طلا واجل منه اینکه تسقیه کنی اورا باین آب و آن آب انیست بکیر ملح القلی خوب و صاف پس حل کن اورا برطوبت با ربع او زاج صاف است پس تحقیق حل شود و سحق کن درو بروز و تشویه کن اورا بشب تا انکه نوشیده شود مانند او والقا کن یکی را بر چهل نقره برمی اید زر خوب باب رابع وان اخذت زاج محلل کنی و صاف کن آنرا پس طرح کنی درو ربع او زنک و زرنیخ سرخ و مرقیشا ذهبی برابر و تر کرده نکهدار سه روز و صاف کنی اورا و تسقیه کنی ازو براده طلاه را و تشویه کن همیشه تا انکه بکردد ذر روز بعد ازان حقت کن بجز یک کذشت از زنکار ها مانند ربع او و مشمع کن همه بنوشادر مصعد را بزاج محلول که درو مانند ربع او زاج صاف است هفت تشمیعات رنک میدهد یکی صد فضه را و اکر حل کنی تو و عقد کنی تو اورا رنک میدهد یک رطل یا دو رطل پس اکر حل کنی تو اورا مرتبه دویم و بکردانی درو از آب زردی بیضه مقطر مانند نصف جمیع و از دهن او مانند ربع همه و عقد کنی تو اورا رنک میدهد یکی اورا شصد را رجوع میکند در خلاص باب تکلیس النحاس بالتعظیم خذ براده نحاس را پس ملغمه کن اورا بسه مثل او سیماب و مانند مس شب یمانی و مانند نصف شب یمانی عقاب و سحق کن اورا در روز سائیدن نرم بستر بشوا اورا باب و نمک پس تشویه ده درمیان شب معجون کرده شده است بسفیدی بیضه چند نوبت تا انکه بکردد ذرور سپید غبار دار و حقت کن اورا بمانند او فضه برمی اید فضه باب خر ملغمه کرده شود به پنج مانند او سیماب و سحق کن اورا نرم چند نوبت تا انکه بکردد ذرور سپید غبار روار و طبخ کن اورا بزیت سه نوبت تا انکه بجوشد بعد ازان بشو اورا باب و نمک پس تصعید کن اورا در اثال بعد ازان رد کن اعلی را بر اسفل تا انکه بکردد مانند چونه باب اخر ملغمه کن براده مس را بسه مثل او سیماب و طبخ کن اورا بزیت سه نوبت بکن اورا در قاروره کل اندود کرده درمیان زاج و کبریت و تشویه ده اورا تا انکه بکردد زنجفر پستر تسقیه کن اورا باب نوشادر مصعد بزاج و مشمع کن اورا ده تشمیع بعد ازان حل کن اورا باب رابع و تسقیه کن از و کبریت سفید و تشویه کن اورا تا انکه بکردد شنکرف وار پستر تسقیه کن اورا بخل که درو ربع او زاج مصفاست



و مانند زاج زعفران حدید و مانند زعفران سرخی روغن شاخ است و تشویه کن او را بکن اینعمل
را با او تا آنکه بنوشد مانند خود آن سرکه را پستر سحق کن او را بمانند او زیبق محرم محقق و تسقیه
کن او را بسرخی موی که محلول است بآب او و تشویه کن او را پستر بینداز یکی را بر صد
فضه و اگر حل کنی تو و مقطر کنی تو و اخذت ثقل او و تشمیع کن او را بنوشادر مصعد
بزاج و حل کنی تو او را مقطر کنی او را تا آنکه مقطر شود همه و عقد کنی تو او را بعیار رنگ میدهد
یکی از آن دو هزار مثقال فضه را رجوع میکند در خلاص باب تکلیس الحدید فی الحرق
خذ برادة الحدید فاسحقه بمانند او زرنیخ سرخ را پس داخل کن او را در کوزه گل اندوده
و داخل کن آن کوزه را در آتون بعد از آن برار او را و سحق کن او را همچنین بدکن او را
تا آنکه بگردد نقره سپید پس اگر مشمع کنی این کلس را بآب عقاب که مصاعد بنمک
هفت نوبت شده باشد و حل کنی او را و تسقیه کنی او را از آن زیبق مصاعد و تشویه کنی
باتش ملایم هفت بار پستر مشمع کنی تو و عقد کنی تو رنگ میدهد یکدرم او صد نحاس را
و قلعی را نقره خوب باب اخر بگیر براده حدید هر قدر که خواهی تو و بمثل او زرنیخ زرد
و بکن او را در کوزه مطین و تشویه ده او را در اتون و استنزال کنی تو بعد سحق
کردن بششم حصه او نطرون و تر کن او را بچیزی که جمع کرده شود او را از زیت پس
تحقیق آن فرو می آید بمانند چینی پس سحق کن او را بآب و نمک و بشو او را چند نوبت
بعد از آن خشک کن او را پس بکن با او نمک اندرانی و داخل کن او را در آتون و برار
او را وقتیکه سرد شود و بشو او را بعد چیزی که سحق کنی او را و خشک کنی او را پس
اعاده کن بر و عمل را همچنین تا آنکه بگردد چون سپید پستر تسقیه کنی او را بزیبق محلول
بنوشادر و تشویه دهی او را تا که بنوشد سه مثل خود پستر بینداز یکی را بر صد هر جسد
را که خواهی تو بر می آید نقره باب تکلیس الحدید بالقصد تا آنکه بگردد زعفران بگیر براده حدید
بگیر و بشو او را و خشک کنی او را در صره بکنند او را و بکن او را در موضع نمناک سه
روز پستر برار او را و سحق کن او و اعاده کن بروی تدبیر را همچنین میگردد زعفران
و اجل منه بگیر براده حدید مقدار او بشو او را بآب و نمک چند مرتبه تا آنکه برود چرک او
پستر بکن او را در جام شیشه و بریز بر و سرکه انگوری و بجنبان او را در روزی چند نوبت

هرگاه

هرگاه که خشک شود پس زیاده کن سرکه را تا آنکه بگردد زعفران واجل منه اینکه گرفته شود
براده آهن را و بیامیز چهارم حصه او زرنیخ سرخ و بکن او را در کوزه مطین و تشویه
کن در شب در تنور گرم بسیار یا در اتون الحدادین و برار و چون سرد شود بشو او را بماء و
ملح حتی یصفو و اسحقه بسدس نطرون و جمع کن او را بزیت و استنزل کن چند نوبت
پستر سحق کن او را و تسقیه کن بسرکه خمر که در و چهارم حصه زاج است سه شب مانده است در و
صاف کرده شده تسقیه کن او را و سحق کن او را بروز و تشویه کن او را بشب تا که بگردد در و
سرخ لا یغادر اذا جمع کرده شود باز عفران تحقیق که آن انداخته شود یکی از آن بر شش نقره
و حلال کرده شود برای یک یکی را بر می آید زر خوب نیک واجل منه ان تسقی هذا الزعفران
خلا فیه مثل ربعه زاج مصفی و مثل الزاج زنگار و سحق کرده شود او را بروز و تشویه داده
شود تا آنکه بگردد مانند بقم پس انداخته شود یکی بر ده فضه محلول کرده شود برای یک یک را
باب و اجل منه اینکه تسقیه کنی این زعفران را و آن آهن مصفاست بعد سحق او بخل که در آن
ربع آن قلقند است و مانند او نوشادر است و مانند نیمه نوشادر کبریت مصفی است که مانده است
در آن خل سه شب تسقیه کن او را بروز و تشویه کن او را بشب تا آنکه بگردد زعفران انداخته
شود یکی از آن بر بیست نقره و برای ده پنج طلا واجل منه این اول باب است اینکه مستنزل
کرده شود این آهن یک را بششم حصه او نوشادر و مانند او شیرزق پستر بششم حصه او
زاج بکن انعمل را با او سه مرتبه بعده تسقیه کن او را بسرکه که در آن ربع او زاج محلول است و زنگار
و کبریت و نوشادر است برابر سحق کرده شود بروز و تشویه کرده شود بشب بر می آید در روز
سرخ بینداز یکی از آن بر سی فضه و جفت کن ده را بسه ذهب بر می آید سرخ و آن عمل
میکند در رصاص عمل میانه و جفت کن فضه را بسه و سیوم حصه بر می آید سرخ نیک پس
بدان این را باب و اجل منه اینکه تسقیه کرده شود این سرخی موی معقود محلول را بآب آن که
چهار مثل او است سحق کرده شود و تشویه کرده شود تا آنکه بگردد نقره برنگ جگر رنگین
رنگ میدهد یکی او را بر سی نقره و در یک نسخه اینچنین که صد مثقال و بر پنجاه قلعی فی الحقیقة
و اجل منه اینکه بگیری تو انچه را که بیش از این بایست اینکه رنگ می دهد یکی او را بر سی نقره
را پس جفت کن او را بمانند او سیماب مصعد که برای سرخ است که تحقیق کرده شده بر آن آنچه

ماوزادر آخر این کتاب مشمع کن اورا با آب نوشادر مصعد شده بزاج اصفر و زردی بیضه
هفت بار و حل کن اورا و بکن در و دو درم روغن زردی بیضه و دفن کرده شود تا
تا انکه با هم آمیخته شود مانند او و دفن کرده شود نیک منحل شود آب برکرند بعد بیشتر عقد
کرده شود بعد ازان پس تحقیق رنگ میدهد یکی ازان یک رطل فضه را آب زر **زاس**
واگر اعاده کنی تو کامل ازان پس بگردان در و پیش اینک عقد کرده شود انچیز را که ذکر
کردیم ما در آخر باب زنجار مانند سیماب احمر و از سرب سوخته بزاج ربع زیبق
واز گوگرد سپید قایم مانند نصف زیبق و گردانیده شود آنرا جمع کن در زبل
تا انکه حل شود بیشتر گردانیده شود دران مانند جمیع سرخی موی و عقد کن بعما
با آتش انگشت ریزها پس تحقیق که آن متعقد میشود در هفت روز رنگ میدهد
یکی هزار هر جسد را که خواهی تو زر آب زر و اگر حل کنی این را و عقد کنی آنرا مرتبه دوم
رنگ میدهد یکی دو هزار را و اگر حل کنی تو او را و عقد کنی تو او را مرتبه سیوم اثر
میکند در اجساد اثر کردن زهر مارها فی الابدان یخ در بدنهاء حیوان یکی ازان چهار
هزار از جمیع اجساد **صفت ذات الرغوه** بگیر نوره غیر مطفی دو جزو و در نسخه دیگر
یکجز و یکجز و کبریت اصفر و اطبخه باربعة امثاله ماء القراح حتی یحمر وصفه و اعد
علیه التدبیر حتی الماء یحمر ثم اجمع المیاه کلها و اطبخها حتی یرجع الی النصف
واستعملها **باب تکلیس الحدید بالنعام** خذ برادة الحدید المحلول فاطبخه بشب یمانی
و نوشادر و صب علیه اربعة امثاله زیبق محلول و شوه بنار لینه هفت مرتبه
تا انکه بپرد از و سیماب و بگردد سفید چونه سفید که نیست جز حرا و را پس مشمع کن
اورا بسیماب محلول هفت نوبت و بریز بروی ازان زیبق محلول که بپوشد او را که
تا آن حل شود آب بعد ازان عقد کن اورا بعما بر آتش انگشت معقود میشود در سه
روز و سحق کن با او مانند چهارم حصه کلس بیاض البیض محلول مقطر و عقد کن
اورا بر می آید نقره وار سفید رنگ میدهد یکدرم او صد را هر جسد که خواهی تو
واگر حل کنی تو و باز عقد کنی تو رنگ میدهد دو صد را و کیفیت عقد او اینست
که سحق کرده شود او را و تشمیع کرده شود او را بسیماب محلول هفت مرتبه و

بریز بر او که بپوشد آب را و دفن کن او را تا انکه حل شود بیشتر عقد کن او را و سحق
کن با او آب کلس را **باب تکلیس الرصاصین الحرق** فذابهما شیئت و بسوز او را
بگوگرد زرد برای ده یک گوگرد را که از قسم آنوله باشد تا انکه بگردد خاک و سحق کن او را
باب و نمک و بکن او را در کوزه مطین و داخل کن او را در اتون پس برار وقتی که سرد شود
و سحق کن او را و نشو او را با آب و نمک و خشک کن او را و اعاده کن بر و تدبیر را همچنین
تا انکه بگردد چونه وار سفید **باب آخر** بسوز براده هر کدام آن هر دو را که خواهی بزاج
زرد خوب بگردد غبار پس تصعیه کن او را بسرکه که دران سه زاج و قلقند و
عقاب و زنجار محمر و زنجفر بالسویه یعنی برابر خوابانند او را یعنی تر کرده شود در
سرکه انگوری مقطر دو هفته بیشتر نوشانده شود با آن کلس را و تشویه کرده شود
تا که بگردد ذرور سرخ مثل الزنجفر فاستعمله در چیزی که میخواهی **باب آخر** بگیری هر کدام
آن هر دو که خواهی تو پس بسوز او را بربع او گوگرد تا انکه بگردد مانند خاک
بیشتر داخل کن او را در طابشدان و روشن کن آتش را بروی و بچکان بروی
آب نمک را همیشه و بجنبان او را تا که بگردد چونه در ده روز **باب آخر** اسحقه
بلح بیشتر داخل کن او را در اتون و بسوزان او را و بشو او را و خشک کن او را
و تر کن او را با آب نمک مقطر انکه در و ربع او عقاب است در کوزه مطین و برار او را
وقتیکه سرد شود و سحق کن او را و بشو او را و خشک کن او را و اعاده کن بر و
تدبیر را همچنین تا که بگردد چونه وار سفید غبار که نیست جز حرا او را **باب آخر** بسوز او را
در طابشدان پس تحقیق که سرب میگردد ذرور زرد و اگر قلعی است میگردد ذرور
سفید بیشتر استنزال بکن قلعی را بر می آید جسد بزرگ مزاوج کن صد ازان بدو صد
مدبر و یک فضه معقود بسیماب میگردد فر سوده با آن خوش وقتی و میگردد این
استعمال کن او را در چیز یکه خواهی تو و تصعیه کن سرب را با آب و نمک و رد کن
او را در تابشدان تا انکه سفید شود غبار که نیست جز حرا او را اگر حق تعالی خواسته
است **باب آخر** بگیر صفحای رصاصین را هر قدر که خواهی تو و بغوطان او را در آب
نوشادر و داخل کن او را در طابشدان بعد اینکه بر آورده شود از آتش گرم

پستر براراو را وسحق کن جزیک بروهت و اعاده کن بروتدبیر تا انکه سست و
پاک شود بکن این عمل را با وتا انکه بکردد ذرور مانند جونه سپید پستر بکن اورا در
طالشدان وبپاش بروی آب نوشادر را و بجنبان اورا و آتش کن بروتا انکه
قایم شود کلس سپید که نیست جز مراورا وبشوی اورا از نوشادر بکلیز وخشک
کن اورا ورد کن اورا بسوی طالشدان وبسوزان اورا اکر وز بغیر نوشادر
محلول ومبالغه کن در سوختن وهبا کن اورا پستر تسقیه کن بکبریت سفید محلول
وتشویه کن سه بار قایم میکند یکی او سی هر جسد را که خواهی تو واکر مشمع کنی این
تا ده تشمیعات وحل کنی اورا و مقطر کنی اورا از ثفل مشمع کن اورا وحل کن و
مقطر کن اورا تا انکه مقطر شود همه پستر بیامیز مانند او زیبق محلول مقطر وربع او
طلق محلول وعقد کن اورا رنک میدهد یکی پانصد هر جسد را که خواهی تو ان شاء الله
تعالی باب تکلیس الرصاصین بالتصدیه خذ ایهما شئت صفایح پس تصدیه کن اورا
بر سر دیک که در و سرکه هست وهر کاه که تصدیه شود حک کن از و صدای اورا و
اعاده کن بروی عمل اورا همچنین همیشه تا انکه بکیری تو همه اورا خوب ان شاء الله تعالی
آخر بکیر براده هر کدامی را که خواهی تو وببند از اورا در سرکه فیه در وربعه او
نوشادر هست وبجنبان اورا تا انکه تصدیه شود وهر کاه که خشک شود سرکه پس مدد
کن اورا بسرکه تا انکه کرفته شود در رنک تکلیس آخر بالتصدیه خذ یعنی بکیر سرکه
مقطر که در وربع او زنکار هست ونوشادر هست وشب هست برابر وبکذار اورا ایکهفته
وصاف کن اورا بعد اینک بجنبانی اورا در هر روز بارها پستر تو کن اورا
اخلاطهای خلخه وبکذار اورا ایک هفته وصاف کن اورا بکن انعمل را با وسه بار
پستر سحق بیه براده هر یک از رصاصین که خواهی پس تحقیق آن حل میشود وکرفته
شود سیاهی پس بکیر اورا وتسقیه کن اورا بآب ونمک وتشویه کن اورا تا که بکردد
جسد باب راس ثم یعنی پستر بکیر از و یکجز و ومانند او زاج مکلس را وسیماب محلول
بنوشادر یکجز و یازده جز وهست در نسخه دیکر ونسخه آخر و بکن اورا در شیشه و
دفن کن اورا در سرکین وحل شود در چهل روزها که نیست ثقل مر اورا پس عقد بکن

[حاشیه:] باب ...
[حاشیه:] تکلیس آخر بالتصدیه
[حاشیه:] باب راس

اورا در عمیا بسته شود نقره وار سپید قایم میکند یکی او دو رطل یا یک رطل هر جسد را
که خواهی تو فضه روشن واکر سحق کنی تو اورا مرتبه دویم وشمع کنی تو اورا وحل کنی تو
اورا ومقطر کنی تو اورا تا انکه مقطر شود همه او آب وعقد کنی تو اورا در انبیق عمیا بر می
آید نقره وار سپید مثل البلور رنک میدهد یکی او الف هر جسد را که خواهی تو رجوع میکند
در خلاص باب تکلیس الرصاصین بالتلغیم بکیر هر کدام از ان هر دو که خواهی پس ملغمه
کن اورا بسه مثل او زیبق وسحق کن اورا بآب نمک تا انکه صاف شود پستر تشویه
ده در دو قدح در میان شب یمانی بکن با او این عمل را پنج نوبت پستر تسقیه
کن بآب نمک وتشویه کن در کوزه مطین در آتون شیشه کران بکیر و زو بکشب
وبکن انعمل را با و تا انکه بکردد چونه غبار ابیض نیست جز مر اورا باب آخر ملغمه کن
اورا بسه مثل او سیماب وسحق کن اورا وغسل کن اورا بآب نمک تا انکه صاف شود پستر
آب ده اورا آب نوشادر و شب وتشویه کن اورا در شیشه مطین باتش نرم همچنین شش
نوبت پس تصعید کن اورا در اثال ورد کن اعلی او بر اسفل تا انکه بکردد اسفل نوره وار
سفید وبکیر چیز یکه تصعید شده از و تسقیه کن اورا بآب نوشادر وتشمیع کن اورا تا
انکه بکردد در نمک که کداخته شود پستر حل کن اورا بعد از ان تسقیه کن اورا اسفلانی و
تشویه کن اورا همچنین تا انکه جاری شود بر صحیفه مس وقایم شود در و پستر بنداز
یکی را بر چهل مس میکردد نقره وغوص میکند در و قان یعنی پس اکر تشمیع کنی تو
کلس طاباز وحل کنی اورا بیامیزی با وهر دو آب را وعقد کنی تو اورا رنک میدهد
یک او وشصت نحاس را واکر مقطر کنی تو این را وتشمیع تو ثقل را وحل کنی تو ومقطر
کنی تو تا انکه مقطر کنی همه را وبیامیزی تو بمانند نیمه او کبریت سپید محلول تا عقد
کنی تو اورا رنک میدهد برای تو یکی او چهارصد از مس وقایم میکند دو صد درم
از سرب وقلعی وسیماب واکر حل کنی این را مرتبه دویم وعقد رنک میدهد این
یکی او هفصد هر جسد را که خواهی تو تحقیق که نخست ذکر تکلیس اجساد ذایبه و
بیان میکنیم اکنون تکلیس احجار و تکلیس نمیشود احجار مکر بسوختن فقط باب
تکلیس مارقیثا السحقه یعنی سحق کن اورا بآب ونمک وبشو اورا تا که صاف شود

[حاشیه:] باب تکلیس الرصاصین بالتلغیم

[حاشیه:] وفی خواصه من کتاب الاحجار

المرقیثا الذهبیه
اذا استنزلت على التصدی
او الفضیه والقیه على التصدی
النقا واخذ منه على عشره قصدی
عاد فضه وان اکتحل منها نفع العین
وکذلک یلقی على النحاس بلینه
ویبیضه حتى یلحق بالفضه جید
واذا اذیب کالاسیر صبغ و...
یثبت الزنجفر اذا احل بعد تکلیه
وفیه منافع کثیره

[حاشیه:] باب مرقیثا

وترکن اورا باب نمک مقطر وبکن اورا در کوزه مطین وبسیار اورا در اتون وبرار اورا وقتیکه سرد شود وا عاده کن بروي این تدبیر راسه نوبت تاکه بکردد چونه باب خبر
گرم کن اورا کفچه آهنی دنباله دار در طالشدان وطرح کن اورا در آب قلی بکن باو اینچنین
اینعمل را هفت بار بستر ترکن اورا باب نمک مقطر وبسیار اورا در اتون در کوزه
مطین وبرار اورا وقتیکه سرد شود وبشو اورا همچنین بکن باو تا انکه بکردد چونه وار
بیضاء یعنی سپید بستر مشمع کن اورا هفت تشمیعات باب نوشادر وحل کن اورا
ونکهدار پس بکیر ملغمه نقره را برای یک فضه شش زیبق وبکن اورا در قاروره مطین
وبریز بروی از آب معزول آن مقدار که بپوشد سطح اورا واستوار کن از سر وتشویه کن
اورا در خاکستر گرم در شب بکن انعمل را باو وتاکه بنوشد از آب مانند وزن او وقایم میکنی
فذو دکمته رنگ سپید هر یکی او ب ار حسبدي که خواهي تو قایم میکند نقره باب تکلیس المغنیسا
سحق کن اورا نیک وسحق کن بمانند زرنیخ وتشویه کن اورا در شب باتش قوی
البته بستر برار اورا وبشو باب نمک وخشک کن اورا وبیامیز بمانند او نمک وداخل کن
در اتون در کوزه مطین هرگاه که سرد شود پس برار اورا وبشو اورا وبکن آنعمل را
باو وتو کن برای او نمک تا انکه بکردد چونه وار باب خبر بسوز اورا سحق کرده بمانند
او کوکرد سپید در کوزه مطین باتش شدید وبرار اورا وبشو اورا وبیامیز باو نیم
نمک وداخل کن اورا اتون بکن باو همچنین تا انکه خوش شود رنگ او بستر بیامیز
اورا بمانند او کوکرد سپید وتشویه کن اورا زیبق محلول تا انکه بنوشد بستر تشویه
ده بکن انعمل را باو وتا انکه بخورد از و مانند کبریت پس بریز بروی آنقدر که بپوشد
وکور کن اورا سه هفته بستر مقطر کن اورا بکیر ثقل وشمع کن اورا بسیماب محلول
ودفن کن اورا تا انکه حل شود ومقطر کن اورا همه بستر عقد کن اورا در غیا باتش
سخت عقد میشود مانند بلور قایم میکند درم او دو صد درم رصاصین را فضه زیبق
رایکون میباشد فضه رجوع میکند در خلاص وباشد آتش عقد آتش انکشت ریزها
ان شاء الله تعالی باب التکلیس الروص گرم کن اورا گرم کردن قوی وطرح کن اورا در
سرکه انکوری ونمک چندبار پس تحقیق او شکننده میکند اورا در چند مرتبه پس

تکلیس روص

بکوب اورا پس بدسته فولاد پس بسایده میشود بستر بیامیز زرنیخ سرخ را او
تشویه کن اورا در شب در تنور گرم باتش سخت البته بستر برار اورا وبشو
اورا واستنزال بکن اورا بعد چیزیکه سحق کرده شود باو مانند ششم حصه نطرون
وجمع کن اورا زیت بغیر نطرون چند مرتبه بستر سحق کن اورا باشل او نمک
بستر داخل کن اورا با تون چند بار وتو کن برای او نمک هر مرتبه بعد شستن تو
ازان ملح اول تا انکه خوش کند تر از رنگ او باب خبر گرم کن اورا سخت وبینداز
اورا در آب ونمک چند بار تا انکه شکننده کند اورا بستر پس بسا اورا نرم وبیامیز
باو نیمه او زرنیخ زرد وبکن اورا در کوزه مطین وبسوز اورا در آتش سخت یکشب
بستر برار اورا وسحق کن اورا وبشو اورا واستنزال کن اورا بعد سحق کردن او
ششم حصه او نطرون وترکن اورا زیت چند بار فرود می آید نیک سپید وسحق
کن اورا ولت کن اورا باب ونمک وداخل کن اورا در اتون وبرار اورا وقتیکه
سرد شود بکن باو اینچنین تاکه بکردد مکلس سفید بستر بیامیز باو کلس نقره را
وشمع کن اورا چند بار به سیماب محلول حتی یشرب سه مثل خود بستر بریز برو
مانند او ودفن کن اورا شصت روز تا انکه بکردد آب سپید پس عقد کن بعمیا
بسته میشود نقره سفید ورفیع میشود یکدرم او بر صد درم قلعی وسیماب میکرداند
اورا فضه اعلی اگر خواسته است خدا تعالی باب التکلیس التوتیا بکیر اورا وسحق کن اورا
ولت کن اورا بزیت وبکردان اورا در کوزه مطین وداخل کن اورا در آتش سوزنده
البته بستر برار اورا وباید که باشد آتش سخت بستر سحق کن اورا وبشو اورا باب
قلی چند بار بستر لت کن اورا وداخل کن اورا در اتون بکن انعمل را تاکه بکردد
نوره سپید باب خبر بکیر توتیا را وسحق کن اورا بمانند سدس او زرنیخ سرخ
وبکردان اورا در کوزه مطین وداخل کن اورا در تنور ریگ در واخکر ...
یا نیمه او وبکذار اورا ایکروز ویکشب بستر برار اورا وقتیکه سرد شود وبشو اورا
باب ونمک چند بار بستر باب شیرین چند بار بستر لت کن اورا بشب در
نوشادر که هر دو بخته شده اند یده مانند او آب تا اینکه برود هر سه بستر ...

تکلیس توتیا

ف
زیت الطیب روغن زیتون
اوست وزیت روغن ...

اورا و بکن اورا در کوزه و داخل کن اورا در اتون سه بار برین تدبیر و بشو اورا
هر بار وقتی که براری تو اورا از آتون و سحق کرده شود اورا تا انکه بگردد مثل
نوره پس تر تسقیه کن بخل که در ربع او نوشادر محلول است و مثل نصف نوشادر
زاج اصفر محلول است و تشویه کن اورا تا انکه بگردد شنجرف و نگهدار اورا و آنگه بگیر
بکیر طلا را هر قدر خواهی تو پس ملغمه کن اورا به پنج مانند سیماب و تشویه ده
اورا در شیشه بین زاج و کبریت تا اینکه بگردد زنجفر پس سحق کن اورا و از زاج
و کوکرد و بکن در و مانند نصف او از تو تیا مدبر و مانند همه سیماب مصعد برای
عمل حمره محلول است و دفن کن اورا سه هفته حل میشود پس تر عقد کن اورا
و سحق کن اورا و تسقیه کن اورا با آب زاج و قلقند و قلقطار محلول برابر چهار
مثل او در هفت مرتبه تشویه کن اورا در تسقیه تجربه هر طور که دیدی تو پس بینداز یکی
او را بر هفتاد قمر میکند ابریزا و را عقبیان خوب چیزیکه بر می آید ده بیک اگر
خواسته است الله تعالی باب تکلیس لاجورد بگیر از لاجورد چیزیکه خواهی تو و سحق
کن اورا و تسقیه کن اورا بسرکه که در و زاج و کبریت و عقابست و تشویه ده اورا
بنار مثل حصانة الطیر بر خاکستر گرم تا که بگردد سرخ رنگ میدهد یکی او سی قمر را
و در ده زر را ده ذهب واجل منه اینکه تشمیع کرده شود این را ده نوبت
و حل کن اورا و عقد کن اورا رنگ میدهد یکی به پنجاه قمر را و در ده دو طلا را ذهب
پس اگر سحق کنی این را و تسقیه کنی آنرا با آب زردی بیضه مقطر و تشویه کنی اورا تا
اینکه بگردد مانند نیمه او رنگ میدهد یکی او هفتاد فضه را طلا قایم میشود پس خود
یعنی محتاج بتخم نیست بامر الله تعالی باب خمر بگیر قدریکه خواهی تو پس سحق
کن اورا و تسقیه کن اورا با آب نوشادر مصعد که بزاج محلول برطوبت شده است
تشویه کن اورا بکن با آن این عمل را همیشه تا که بگردد غبار پس تر تسقیه کن اورا از زاج
حل شده با آب زردی بیضه مقطر تا آنکه سرخ شود پس تر تشویه کن اورا تا که سرخ شود
پس رنگ میدهد یکدرم او پنج را پس می آید خوب باب تکلیس الدهنج بگیر اورا
و سحق کن اورا و تسقیه کن اورا با آب زنگار و زاج و نوشادر و تشویه کن بخاکستر گرم

تا که بگردد

ف الابریز فی اللغة زر خالص است

باب تکلیس لاجورد

و نمک و نوشادر درست برابر مانند
ربع اورا و تشویه کن تا انکه بگردد
زرد و را سپید پس تسقیه کن بسرکه
که در و زاج و نوشادر درست
و کوکرد درست زرد و برابر و مانند
ربع او تا که پنج شود و بگردد
شنجرف و نگهدار اورا
پس تر بگیر سیماب مصعد که برای
عمل حمره است و مانند او
زعفران حدید است و مانند
نیمه او زعفران و قلقند است
و سحق کن اورا و تسقیه کن اورا
بسرکه که در و زاج ۱۲

تا که بگردد زنگار پس تر بیامیز با مانند او کبریت سپید که قایم است و تسقیه کرده شود با آب
زنگار و نوشادر و تشویه کرده شود تا انکه نقره شود نقره سرخ واقع میشود یکدرم
برده یا بیست قمر و در ده پنج را به بر می آید سرخ اگر حق تعالی خواسته است
باب خمر سحق کن اورا و تسقیه کن اورا بنوشادر مصعد بزاج محلول برطوبت است
و تشویه کن اورا همیشه تا اینکه بگردد غبار و را پس تر سحق کن اورا از زاج محلول که با
صفرة البیض مقطر است تا انکه سرخ شود و تشویه کن اورا با آتش نرم تا که سرخ
شود واقع میشود یکی او برده قمر و در ده پنج بده تخم را باب منه راس خذ یعنی بگیر
ازین یکجز و از کوکرد سفید یکجز و از سیماب مصعد که برای عمل سرخ است یکجز و تشمیع
کن اورا با آب نوشادر مصعد بزاج هفت بار پس تر حل کن اورا و عقد کن اورا رنگ
میدهد یکی او سی قمر را زر خوب سرخ و اگر تسقیه کنی با زاو را بیش از تشمیع
هفت تشمیعات بماء قلقند و زاج و کوکرد و نوره که نامیده شده بزاد الرغوه است
و تشویه کنی یکشب با آتش نرم نزدیک هر تسقیه و تشمیع کنی تو همچنین اورا و حل
کنی اورا و عقد کنی اورا رنگ میدهد یکی او صد هر جسد که خواهی تو و اگر بگردانی با او
پیش از عقد کردن او مانند نیمه او آب زردی را و مانند او روغن او و رد کنی تو
بسوی حل چهار ده روز پس تر براری اورا و عقد کنی تو اورا رنگ میدهد یکی دو صد قمر را
و صد زیبق را که قایم شود بر خلاص باب خمر پس اگر مقطر کنی تو اورا بیش از رنگ
بیامیزی با آب زردی بیضه و روغن او و بگردانی در واز کلس زردی مانند دهم حصه
او که آمیخته از آب زردی و روغن او و عقد کنی اورا رنگ میدهد برای تو یکی او
هفصد هر جسد را که خواهی تو زر خالص در خلاص بخواست الله تعالی اخر
بگیر اورا پس سحق کن اورا بچهارم حصه زرنیخ سرخ و تشویه کن یکشب در تنور
با آتش سخت اورا پس بشو اورا و سحق کنی اورا بعد خشک کنی اورا و تسقیه کنی اورا
به قلقند و قلقطار و سوری حل شده و تشویه کن اورا همچنین تا که بگردد زرور
پس تر بگیر اورا مانند کلس فیروزه و مانند همه کلس طلا و سحق کن اورا و تشمیع بکن
اورا هفت بار با آب زاج و عقاب و زردی بیضه و سه مرتبه با آب نوشادر پس تر حل

کني اورا و بپا میری اورا لسیماب محلول مانند او وعقد کن اورا بستر تسقیه کن اورا
مانند جمیع در چند نوبت بسرخي خون و تشویه کن اورا بستر مشمع کن اورا بزاج و نوشادر
و کلس بیضه سه نوبت وحل کني اورا و بکن در و مانند ربع او روغن زردي و مانند روغن
سیماب سرخ محلول وعقد کن اورا لعمیا بسته میشود یاقوت رنک میبهد یکي او هزار
قمر را و اگر باز حل کني تو بعد سحق کردن او و مشمع کن بآب زاج و زنکار و نوشادر سه
نوبت و مقطر کني اورا و بکرداني در و کلس شعر مانند ده وعقد کني تو اورا زنک میدهد
یکي او سه هزار هر جسد را که خواهي تو طلاي خالص اگر خواسته است الله تعالی باب
تکلیس فیروزج پس بسا اورا به نمک اندراني سرخ و داخل کن اورا در اتون بستر برار
اورا و بشوا اورا و اعاده کن بروي تدبیر همچنین سه مرتبه تا انکه غبار روار شود بستر
تسقیه کن اورا بآب زاج و کبریت و تشویه کن تا رنک سرخ شود باب اخر بکداز اورا
در ظرف آهني و داخل کن اورا در کوره کرم یا در طالشدان خوب و بیندازاورا در
آب نمک مقطر چند نوبت بستر بسا اورا و لت کن اورا و داخل کن اورا با تون بستر
اعاده بکن بروي تدبیر را و بشوا اورا در یا ربآب شیرین تا که برود شوري او و سیاهي
بستر تسقیه کن بسرخي کوکرد یعني ذات الرغوه و تشویه کن اورا همچنین نوبت بستر
تسقیه کن اورا بآب قلقند و روغن زردي بیضه مقطر مانند او در سه نوبت هر
نوبت تشویه دهد با تش نرم بستر مشمع کن اورا و تسقیه کن او به سیماب مصعد
سرخ تا انکه بخورد زیبق ازان مانند سه چند او و منعقد شود نقره سرخ واقع
میشود یکي ازان بر صد قمر و اگر مشمع کني این را بآب زاج محلول بر طوبت و نوشادر
هفت بار و حل کني اورا یکي در وا از زعفران حدید ده و مانند زعفران کلس
کاسه سر و مانند کلس سرخي کبریت مقطر و عقد کني اورا زنک میدهد یکي او دیگر طل
یکر طل هر جسد را که خواهي تو ان شاء الله تعالی تکلیس الشادنه عدسیه و آن عدسي
بهترین اقسام است هر قدر که خواهي بکیر و سحق کن اورا نرم بستر باز بسا مرتبه دوم
بآب نمک مقطر و تشویه ده اورا سه بار بستر معجون بکن اورا بآب زاج مصعد
و سحق بکن اورا با و یکساعت و تشویه کن اورا با تش نرم بکن با و این عمل را

تا انکه سرخ شود بستر معجون بکن اورا بزردي بیضه و تشویه کن اورا و اعاده کن برو
عمل را تا تا انکه بکردد ذرور سرخ باب اخر بسا اورا و معجون کن اورا بسرکه که در و
زاج قلقند و زعفران حدید است یکجز برابر مانند ربع سرکه و تشویه ده اورا شب
در قاروره مطین در آتش سرکین کوسپند باز همچنین تا انکه بکردد چونه سرخ بستر
بکیر از و یکجز و سیماب سرخ مانند او و مرقیشاي ذهبي نیم جز و سحق کن همه را
بروي بیضه و بکردان اورا در قاروره در دیک خاکستر و لقمه ذه آن شیشه را بطوق
بعد دیکر بکیر تراوت اورا بستر استوار کن سر اورا و بپوشش بالاي او بجا کستر
و آتش کن زیر او سه روز و سه شب بستر چون سرد شود برار اورا بیابي اورا
نقره سرخ مانند خون بیندازیکي ازان بر پنجاه قمر و جفت کن ده قمر را بذوذ
بر مي آید سرخ باب تکلیس الکحل بکن اورا در کیچه دنباله دار و داخل کن اورا در طالشدان
و آتش کن یکروز تا شب بستر سحق کن اورا بصابون نرم و معجون کن اورا بسرکه و
نمک مقطر و سحق کن اورا با آن نرم بستر داخل کن اورا در اتون در کوزه مطین و بستر
برار اورا و قتیکه سرد شود و اعاده کن بروي تدبیر را تا انکه بکردد نوره سپید باب
اخر بسا اورا و بمانند او نمک قلي و داخل کن اورا بطالشدان و روشن کن
بروي آتش تا شب و بستر سحق کن اورا و معجون کن اورا و بسوز اورا اکر و ...
بطالشدان بستر تسقیه کن اورا بآب نمک اندراني و داخل کن اورا با تون
در کوزه مطین و برار اورا و قتیکه سرد شود و اعاده کن برو تدبیر همچنین تا که بکردد
نوره بستر بکیر مانند او کلس حدید را و مانند او کلس قمر را و مانند همه کلس قلعي را جمع
کن اورا و تشمیع کن بآب نوشادر تا که بکردد نمک کداخته شود به نمي پس بریز
بروي سه مثل وي سیماب محلول و دفن کن اورا چهل روز پس تحقیق او حل مي شود
و میکردد آب صاف مانند آب دهن پس برار اورا پس بکیر مانند کلس کحل
زرنیخ سفید قایم و سه جز سیماب مصعد سفید یعني مانند سه مثل او کلس سرمه
دیکجز و از کوکرد مصعد قایم بستر تسقیه کن از آب نکهداشته شده و تشویه کن
اورا با تش نرم همچنین تا انکه بخورد آب معزول را بحل خود بستر عقد کن منعقد

میشود نقره سفید پستر سحق کن اورا و تشمیع کن اورا باب تنکار و بوره صاف سه
روز پس بکن اورا در شیشه در میان شب معجون کرده بیاض البیض و تشویه کن اورا
بعد استوار کن از سر او در آتش سرگین یکشب پس بینداز یکی ازان بر هزار هر جسد را
که خواهی تو نقره سپید که رجوع میکند در خلاص ان شاء الله تعالی تکلیس الطلق
والجبین محلوب کن هر کدامی را که خواهی تو باب قلی پستر قرار ده اورا صاف کن اورا
و تسقیه کن اورا باب نطرون و قلی و سحق کن اورا بان آب نرم تا که خشک شود سه بار
هر بار تسقیه کرده شود تا که بگردد مانند تاله پس تشویه ده اورا یکشب در تنور با آتش
تیز و برار چون سرد شود و اعاده کن بروی تدبیر را تا که منکلس شود و گداخته شود
و علامت او اینست که بگردد نشاف مانند شکر حیتی سفوف غبار دار باب اخر
محلوب کن اورا باب قلی و معجون کن اورا بان و داخل کن اورا در آتون در کوزه مطین
کرده بکن با و همچنین تا بگردد چونه پستر جمع کن در میان او و در میان سیماب که
مصعد برای بیاض است و تسقیه کن اورا باب و بورق زرآوندی و نطرون که هر دو
همراه حل شده باشد بر طوبه و تشویه کن اورا در قاروره مطین یعنی گل اندود
با آتش ملایم و اعاده کن بر و تدبیر را هفت بار بر می آید نقره سپید که قایم میکند
یکی او بیست از قلعی فضه خالص ان شاء الله تعالی باب اخر وجمع کن اورا
بر کفچه دنباله دار در طابشدان و بینداز اورا باب قلی هفت نوبت پس در آب
نوره هفت بار پستر در آب صابون هفت بار پس جمع کن اورا باب صابون
تیز بعد محلوب کردن پستر بگیر اورا و بکن اورا در کوزه گل اندوده و داخل کن اورا
در آتون و بکن اورا در آب صابون تیز و مانند ربع او نمک قلی سپید خوب و نوشادر
و کل قشر برابر و مانند دهم حصه کبریت سپید و بگذار اورا چند روز پس صاف
کن اورا و طرح کن بر او مانند پنجم حصه کف دریای منکلس و مانند دهم حصه او نمک بول
و بگذار اورا چند روز پستر بجنبان اورا هر روز و بنه اورا و برار اورا وقتیکه
سرد شود و بیار اورا و نشو اورا برادق باب شیرین و خشک کن اورا و تشو
اورا و اعاده کن بر و تدبیر را سه نوبت تا که بگردد چونه پستر بریز بر و سه چند

ٮگذار

سیماب محلول و مانند او زرنیخ مصعد که نیست سیاهی در و حل کرده شده و بگذار
اورا در چاه حل حل میشود آب که نیست ثقل مر اورا در چهل روز پس عقد بکن اورا
قایم میکند یکی او پانصد رصاصین را و زیبق را فضه باب التکلیس الزجاج گرم کن
اورا و بینداز اورا در آب قلی هفت نوبت معجون کن اورا بان آب قلی و داخل کن اورا
در آتون منکلس شود ان زجاج در سه نوبت ان شاء الله تعالی باب اخر بسا
زجاج صاف را و بمانند نیمه او گل قشر و تسقیه کن اورا باب قلی و حل کرده شود اورا
عمل کرده شود با و تا منکلس شود پس تر بشو اورا بر می آید نمک سپید بهیا باب اخر
سحق کن اورا و داخل کن اورا طابشدان و بپاش برو آب نمک مقطر را و بجنبان
همیشه بکن با آن اینچنین سه روز متواتر پس تر بشو اورا در روز چهارم برادق
و خشک کن اورا پستر داخل کن اورا روز پنجم در طابشدان و آتش کن برو و بجنبان
اورا و بچکان برو هیچ جز تا که قایم شود بها که نیست جز او را گداخته شود بر کنار
زبان ان شاء الله تعالی باب اخر بسا اورا و معجون کن اورا باب صابون در رو چهارم
حصه گل قشر و عقاب است و سحق کن اورا بان ملایم و بکن اورا در کوزه مطین و داخل
کن اورا در اتون میگردد نوره وار در هفت نوبت پستر بگیر از و یکجز و تشمیع کن
اورا و حل کن اورا و نگهدار اورا پستر بگیر کبریت سپید قایم مشمع
محلول مانند او و سیماب محلول مقطر سه جزو پس بیامیز او را همه اورا و کور کن اورا
چهل روز حل شود آب که نیست ثقل مر اورا عقد کن اورا العمیا که منعقد میشود نقره
سپید قایم میکند یکی او پانصد قلعی و زیبق را فضه ان شاء الله تعالی باب تکلیس الملح
اسحقه ناعماً واجعله فی کوزه مطین و استوار کن از سر او و داخل کنی اورا در اتون
پستر برار اورا و خشک وقتی که سرد شود و شکن اورا و برار اورا آنچه در وست
و سحق کن اورا و اعاده کن برو تدبیر را و وزن کن هر مرتبه نشده معلوم کردن قیام
او بروزن اوست وقتیکه پراکنی ازان بر صحیفه نیک تافته شده قایم ماند بر وزن
خود بالاء او پس اینچنین بلندتر است برای عمل باب اخر بسا اورا و بکن اورا در کوزه
سفال گلی و بند کن سر اورا و مطین کن بکل حکمت و بینداز اورا در تنور نان پزان

وبگذار اورا سه روز و سه شب متواتر پس تر برار او را وبشکن او را وبکن او را آز
طابشدان و روشن کن یعنی سوزان بر و آتش با سه شبانه روز تا آنکه سپید شود
و قایم شود بر سپیدی خود پس تر برار اورا بعد سرد شدن طابشدان و حل کن اورا
برطوبت او و بیامیز اورا بمانند او کبریت سپید محلول مقطر و تسقیه بکن با و سیماب
مصعد که برای بیاض ست تا آنکه نقره وار شود تسقیه کن او را و سحق کن او را تا
آنکه قایم شود و دود نکند و بگردد نقره وار سپید واقع میشود یکی او بر یک رطل هر چه
را که خواهی تو نقره ان شاء الله تعالی قد تحقق گذشت بابهای مکلس کردن
اجساد و احجار و الاملاح و بیان نکردم من تکلیس ثفلها و قشرها را و اینجا ذکر میکنیم
ما تکلیس اثفال و قشور را در باب حیوانی و شروع میکنیم ما اکنون بذکر تشمیع
والله تعالی اعلم تشمیع الارواح بالاملاح بهترین چیزی که مشمع کرده میشود بآن ارواح
سه است از نمکها یکی نوشادر مصعد در سحق و بمانند او کلقند است محلول پس هر کدام
روح ازان مصعد شده تسقیه کن اورا ازین آب تا آنکه بگدازی اورا پس تر سحق
کن اورا با او تا خشک شود پس تر عرق کن اورا در سکرجه مطینه بر اخگرها و تو
نظر کرده باشی بسوی او پس وقتیکه شروع کند که روی او عرق کند و دود کند فرود
آرد او را بگذار تا سرد شود پس اعاده کن اینعمل را اینچنین ده بار پس تر برار
اورا و سحق کن اورا و اعادت کن بروی تدبیر را تا آنکه بگردد نمک گداخته شود به
نداوت پس تر حل کرده شود و تسقیه کرده شود از وی هر کلس را که خواهی تو از اکلاس
اجساد و احجار و املاح و تشویه کنی اورا با آتش ملایم در قاروره مطین در آتش
زبل یا در خاکستر گرم و نو کن چند مرتبه تا که منعقد شود و دود نکند و جاری شود
بر صحیفه گرم و نفوذ کند دران قاروره پس تحقیق که همه ارواح سر دارند که رنگ
میدهد اشیا را در میان بیست تا پنجاه و اگر مشمع کنی کلس را نیز از روی حل کرد
و آمیختن و عقد باشند سردار رنگ میدهد در میان چهل تا هشتاد پس این راز است
پس بشناس اورا و عمل کن بر وان شاء الله تعالی باب تشمیع الارواح بالادهان

باب التشمیع
وآن چهار قسم است مشمع کردن
بارواح و مشمع کردن نمکها
و مشمع کردن به بورقها مشمع
کرده میشود به نمکها و بورقها و
نمکها مشمع میشود بار وغنها
والله اعلم

ف
بورق بالضم
چیزیست مانند نمک معرب بوره
وبهندی آن را کهیلون گویند و
بهترین آن بوره ارمنی است که
آن را نطرون گویند ١٥ رشیدی

ف
حسو نام نحو لیتی

تشمیع الارواح بالزیت مقطر و نفط مقطر و روغن بید انجیر و روغن کنجد تسقیه
کن مصعد را ازان دهنها و تشویه کرده شود در قاروره غیر مطین در دیگ
که خاکستر است و بگیر نداوتها و گرفته شود تراوت اورا و استوار کرده شود
از سر او پس تر بپوش بالای آن قاروره به خاکستر و آتش افروخته شود بالای آن
پاره انگشت کرده شود با و اینعمل را همیشه تا که بگردد نقره وار مانند آهن سپید
قایم بر آتش رنگ میدهد یکدرم او در میان بیست تا چهل میکند فضه غبار رنگ
پس بشناس اورا و عمل کن بر وان شاء الله تعالی باب تشمیع الارواح بالبوارق بحل
البوارق ای شی بالرطوبة بر چیزیکه ذکر میکنیم ما اورا و معجون کرده شود با و ارواح مصعد
و مبیض را بغیر تصعید و سحق کرده شود با و تا آنکه خشک شود پس بکن اورا قاروره مطین
و استوار کرده شود از سر او و تشویه کرده شود در خاکستر گرم در چند نوبت در هر
نوبت براری اورا و تسقیه کنی اورا و سحق کنی اورا تا که خشک شود و رد کنی اورا
بسوی قاروره مطین و تشویه کن اورا تا که آن قایم شود پس حی باشد سردار رنگ
میدهد یکدرم او در میان بیست تا سی از مس پس قایم میکند عجز ان شاء الله تعالی
تحقیق گذشت مشمع کردن ارواح و شروع میکنیم ما اکنون بذکر مشمع کردن اجساد
بنا بر چیزیکه شرط کردیم ما در اول کتاب خود این ابواب تشمیع اجساد است باب تشمیع
الذهب بالارواح فخذ من الذهب الاحمر ما شئت پس بکن اورا صفایحهای باریک
و بگیر برای او دیگ مطین و بکن در و ساف از کبریت مصعد آنکه نیست سواد درو
و سوخته از صفایح زر تا که مفرع شود بر کن پس تر بپوش باقی دیگ را از زاج تا آنکه
پر شود دیگ پس تر طبق بروی یعنی سرپوش و بگیر وصل را و داخل بکن اورا با آتش میانه
یعنی آتش زبل در تنور است پس تر برار اورا وقتیکه سرد شود بکن این عمل را با و تا آنکه
گداخته شود و جاری گردد ان شاء الله تعالی باب تشمیع الذهب بالارواح بگیر از و
آنقدر که خواهی تو و بگدازان اورا و بجز داده زرنیخ سرخ مبیض یعنی سپید قایم تر را
اندازه ربع او کم پس تر بریز اورا و اعادة کن بروی تدبیر را تا آنکه بگردد مانند قلعی

کردادوده ١٢

ف
قال محمد زکریا الرازی با خذ ما اصلح
و نوره و یصب فیه الزیت و تضربه
بالخشبة حتی یتذوبه و تاخذ الزبدة
و تدفن بالزبل اسبوعا ثم تقطره
فانه دهن لا یحرق و تشیت
الارواح والانفاس ١٢

واگر داخل شود درو دو چند او بستر تسقیه کن باب زاج و تشویه کن اورا تا انکه گداخته
شود و جاری گردد اگر خواسته است الله تعالی باب اخر بگیر از و قدری که خواهی
براده پس ملغم کن اورا بمانند او سیماب و سحق کن با و مانند او عقاب نمک
بستر بکن اورا در دو قدح باشد قدح پائین مطین باشد بکن آن هر دو را بر کرچی پس وقتیکه
دود کند بکش اورا تا سرد شود بستر رد کن بکن با و الثغل را باز همچنین پنج بار
بستر بکشا اورا و برار اورا و بسا اورا و تسقیه کن باب نوشادر و سحق کن اورا
نرم تا انکه خشک شود بستر رد کن اورا بسوی دو قدح و بگیر وصل را و اعاده کن بران
هر دو تدبیر را مانند اول پنج بار بستر سحق کن اورا و جاری کرده شود او را بر صفایح و
اگر جاری شد و گداخت و در آمد دران پس آن گشت و اگر هیچ نباشد پس باز کن بر و
تدبیر تا انکه بگدازد و جاری شود و در آید و سرخ شود و دود نکند آخر رائس از ان سحق
تسقیه کن این ابواب ثلاثه را انکه بیان کردم من آنها را زیبق مصعد سرخ محلول که انداخته
شده است دران رنگ کبریت مقطر و تشویه کن اورا در قاروره باتش نرم سه مرتبه
هر مرتبه وزن کرده شود او را پس بر می آید سرقایم صبغ میدهد یکدرم او پنجاه مثقال را
هر جسدی که خواهی و اگر باز مشمع کنی این را تا انکه بگردد نمک که گداخته شود بنمی و حل
کنی اورا و عقد کنی اورا رنگ میدهد آن یکدرم او ۱۰ صد مثقال را الحکم الله تعالی باب تشمیع
الذهب بالاملاح ابواب ذلک بگیر کلس زر را که مهیا است و تسقیه کن اورا بنوشادر
محلول باندازه که جمع شود اجزای کلس و سحق کن اورا باب نوشادر تا خشک شود بستر
بکن اورا در سکوره مطین و بنه اورا بر اخگرها گشاده سر و نگاه کن بسوی سکرجه
پس وقتیکه شروع روی او بعرق بکش اورا و بگذار اورا که سرد شود بستر رد کن اورا
بکن الثغل را با و ده مرتبه بستر بگیر اورا و سحق کن اورا و تسقیه کن اورا بعد سحق نوشادر
و باز کن بر و تدبیر را تا که بگردد نمک که گداخته شود بطراوت ان شاء الله تعالی باب
اخر خذ ملح المحلول بالنداوة و قطره و اجعل فیه خمسه عقاب و سحق کن با و کلس طلا را
تا انکه خشک شود و مشمع کن اورا در سکرجه مطین بر اتش اخگر پس وقتی که
شروع کند روی او بعرق و دود کند بکشا اورا بکن با و این عمل را و سحق کن اورا

هر پنج مرتبه و تسقیه کن اورا باب نمک و اعاده کن بروی تدبیر تا انکه بگردد نمک که
گداخته شود و بلند کن اورا برای حاجت خود اخر بگیر از کلس زر پس بیا اورا
باب نمک مقطر که انکه درو مانند ربع او نوشادر است و مانند نوشادر نمک قلی است
و شناخته شد اورا بنام چیزیکه گذشت در سکرجه مطین تا که بگردد ملح وار که گداخته
میشود پس کرده میشود هر کدام آن هر دو که خواهی از این بابها پس معجون کرده شود
با و سیماب مصعد که برای عمل حمره است و کور کن اورا تا حل شود پس بکن در و تمام
وزن او کلس محلول از سیماب مخنق که برای حمره است و دفن کن تا که حل شود پس
هر دفن او باشد سه هفته بستر عقد کنی اورا بعمیا بستر سحق کن اورا و تسقیه کن اورا
باب زنجار و زاج و زعفران الحدید محلول و تشویه کن تا انکه بگردد نقره سرخ رنگ
میدهد مثقال او هفتاد مثقال قمر را ثابت میکند اورا خالص ان شاء الله تعالی باب
تشمیع الذهب بالبورق بگیر براده زر را و تسقیه کن اورا باب تنکار سحق و شده بکن با و
الثغل را تا انکه بگدازد مانند رصاص و جاری شود بر صفایح ان شاء الله تعالی
اخر بگیر براده زر را و تسقیه کن اورا باب نطرون و البورق زرا وندی و
تنکار محلول بماء القلی حادهاف شده و تشویه کن اورا بکن با و این عمل را
تا انکه بگدازد و جاری شود بعد ازان ملغمه کن هر یک ازان هر دو بعد شستن
تو آنرا بکفلیز بده از زیبق و تشویه کن اورا در قاروره مطین در میان
وزاج باتش ملایم یا خاکستر گرم تا انکه رجوع کند ده تا هفت بستر سحق کن
اورا با زاج و کبریت محلولین باب نوره تیز و تشویه کن اورا در قاروره
مطین بکن الثغل را چند نوبت بستر تسقیه کن اورا بروغن زردی بیضه
تا انکه سرخ شود مانند خون بستر مشمع کن اورا باب عقاب سه بار بتحقیق
او حل میشود در سی روز و عقد کن اورا در عمیا عقد میشود مانند نقره
سرخ مانند شعله یا مانند خون رنگ میدهد یکدرم او یک رطل از هر جسد را که
خواهی تو طلا ء اعلی ان شاء الله تعالی باب تشمیع الفضة بالارواح خذ صفایح

ف وقالت دبر الارواح
وصلوا الاجساد وسقوا باجساد الارواح
المدبرة یعنی المطهرة فانها تقوم
بغوص فی الاجساد

نقره وبکن آنهارا در درج قتی در قدح مطین بکل بوطقه بکن بروی ته زرنیخ
مصعد ویک ته از صفح نقره تا آنکه بیاید برو بعد ازان پرکن باقی درج
را بشب یمانی ونمک مسحوق طبق کن برو استوار از وصل بطین حکمت
وتشویه کن اورا باتش ملایم بستر برار اورا وقتیکه سرد شود واعاده کن
برو تدبیر را تا آنکه گداخته شود وجاری شود مانند موم **اخر** بگیر از فضه را
وبخور داوده زرنیخ سپید وبریز اورا در راط واعاده کن بروی تدبیر تا
آنکه سست شود ومیگردد مانند شمع **اخر** بگیر براده فضه پس ملغم کن
اورا بمانند او سیماب ومانند او عقاب وتشویه ده درمیان دو سکوره مطینه
که سفلینش مطین است ونگاه کن بسوی او پس وقتیکه شروع کند دود دیگر
وبگذار اورا تا که سرد شود واعاده بکن برو تدبیر را تا که میگردد نمک که گداخته
شود بنداوت وهرگاه که بکن آنعمل را پنج نوبت وبیا اورا یکمرتبه وتقیه کن
آب نوشادر ورد کن او بسوی سکر جتین بستر بگیر وصل را همچنین تا آنکه بگدازد
وجاری شود بر صفایح ورنگ دهد **راس** تقیه کن ازین ابواب ثلثه
هر چیزی که خواهی ومانند او سیماب محلول در هفت نوبت وتشویه کن
هر مرتبه بعد سحق او بگیر وزباتش ملایم منعقد شود نقره وار سفید بیندازد
یکی او را بر یکصد مس رنگ میدهد فضه را انشاء الله تعالی **باب تشمیع الفضة
بالاملاح** بگیر کلس فضه مهیا تقیه کن اورا بنوشادر محلول برطوبت
شش ساعت بستر بکن اورا در آب ورد یه مطینه وتشمیع اورا تا آنکه
برآید دود همه بستر سرد کن اورا وبرار اورا واعاده کن برو تدبیر را تا
آنکه بگردد نمک که گداخته شود بر صفحهای ودود نکند سپید شود جای او
انشاء الله تعالی **اخر** بگیر کلس فضه مهیا وتقیه کن اورا باب عقاب کلس قشر
وسحق کن باب شش ساعت وغرق کن در آب ورد یه تا آنکه برمی آید دود او بستر
تقیه کن اورا واعاده کن تدبیر را تا وقتیکه دیده شود ملحه یذوب بالنداوة
اخر خذ ملح قلی وملح بول وعقاب وکلس بیض بالسویه وصب علیه اربعة امثاله

خلاً

خلاً مقطراً واغله غلیات وتقیه کن از وکلس قمر او غرق کند اورا در آب
ورد یه تا آنکه بیرون برآید دود او پس سحق کن اورا واعد علیه التدبیر حتی یصیر
ملحة یذوب بالنداوة **راس** تقیه کن هر کدام ازین ابواب خواهی تو کبریت
سپید محلولا وشوه فی قارورة علی ما تعلم تا آنکه نقره وار شود پس قایم میکند
یکی بپنجاه قلعی را نقره غیراو سیماب را میکند اکسیر رنگ دهد یکی بر بیست نحاس
فضة بیضاء انشاء الله تعالی **تشمیع الفضة بالبورق** خذ برادة فضة وسقه ماء تنکار
وشیر زق وعقاب وشوه فی قارورة مطینة ثم اخرجه واسحقه واعد علیه العمل
سبع مرات حتی یصیر ملحة یذوب انشاء الله تعالی **باب اخر** خذ برادة فضة
وسقها ماء النطرون وشیر زق محلولین افعل ذلک به حتی یصیر ملحاً یذوب
اخر خذ برادة فضة واسقها ماء النطرون والشیر زق المحلولین وخذ برادة فضة
وسقه نطروناً وبورقاً زراوندی محلولین بماء شیر زق محلول وفی نسخة بورق زراوندی
وشیر زق محلولین وافعل ذلک به حتی یصیر ملحة یذوب **راس** ثم سقه هذه الابواب
الثلثة زیبق مصعد بزاج وکبریت محلولین وشوه حتی یشرب ونقره وار شود
یقیم واحده سبعین ای جسد شئت **باب تشمیع النحاس بالارواح** الغم برادة
بثلثة امثاله زیبق ومثله عقاب واسحقه وشوه فی قارورة مطینة واستوار کن
از سر او واشوه فی نار زبل لیلة واخرجه واسحقه وسقه ماء نوشادر واعد علیه
العمل کذلک حتی یذوب ویجری ولا یدخن **اخر** ذوبه وطاعمه مثله زرنیخ مصعد
بلا سواد فی خمس مرات حتی یذوب ویجری مثل الرصاص **اخر** خذ منه حقیقیاً
منقاً ذوبه وطاعمه کبریت مبیض قایم مثله سبع مرات حتی یذوب ویجری ویصیر
رخواً کالرصاص **راس** سق ای هذه الابواب شئت مثله الحق محلول فی اربع مرات

بشربها كل مرة فانها روسا يصبغ واحده سبعين اي جسد شئت **اخر** خذ برادة فالغمها باربعة امثاله ابق واسحقه حتي يصير كالزبد ثم اسحقه بزاج وزنكار و عقاب وكبريت محلولين بالخل المقطر يوما واشوه ليلة بين زاج معجون بصفرة في قارورة مطينة بنار زبل حتي يصير زنجفرا احمرا ان شاء الله تعالى **اخر** ذوبه وطاعمه كبريت اصفر وزرنيخ احمر ابدا حتي يجري مثل الرصاص وسقه ماء الزاجات الخمسة وهو قلقند وقلقطار وقلقديس وسوري وزاج محلوله واسحقه به على صلاية واشوه افعل ذلك به حتي يصير احمرا اقاتيا **اخر** ثم سقه بهذين البابين زيبق احمر مخنق محلول الملقي فيه ربعه صبغ الكبريت المقطر واشوه افعل به ذلك حتي يشرب مثليه وتنقر يصبغ واحده مائة قمرا آبريزا ان شاء الله تعالى **تشميع النحاس بالاملاح** خذ كلس نحاس ويسقي بماء عقاب مصعد بزاج وعرق في ماء وزاج حتي يخرج دخانه افعل به ذلك سبع مرات حتي يذوب ويجري **باب اخر** خذ كلس وسقه ماء قلقند وعقاب وزنجار مقطر ثم شوه واعد عليه التدبير سبعا ثم سقه ثلاثة ايام نوشادر وحده فانه يذوب ويصير ملحة **اخر** سق كلس النحاس ماء الزاج والنوشادر والزنجار المقطر واشوه افعل ذلك ابدا حتي يصير ملحة يذوب **باب اخر اكلس** سق اي هذه الابواب شئت حجرة دم وشعر بالسوية ثلثة امثاله في ثلث دفعات وشوه كل مرة واسقه ثلاث مرات ماء عقاب وحله بخل في ثلثين يوما پس تسقيه كن از وسيماب محجر مخنق را واسحقه به واشوه حتي يشرب مثله ضعفه ويتنقر نقرة حمراء يقع واحده على مائة اي جسد شئت وان شمت الزيبق وحللته وفرجت بين المائين و

عقدته اضعف لك الصبغ فان شمعته ثانية وحللته وعقدته صبغ واحده اربعمائة اي جسد شئت ذهبا يرجع في الخلاص **تشميع النحاس بالبوارق** خذ برادة نحاس وسقه ماء نطرون وبورق زراوندي وشوه واعد عليه العمل حتي يصير شمعه يذوب ويجري **اخر** خذ برادة واسحقه تنكار وعقاب و زاج وزنجار محلوله باربعة امثالها خل مقطر وشوه افعل ذلك حتي يجري **راس** الغم اي هذه الابواب شئت بعشرة امثالها زيبق حي واجعله في صحيفة من طين منصوب است على عمود از خاك كه قايم كرده شده است در ديك گلين انداخته وبكن حوالي عمود يعني اطراف مانند ملغمه كو كرد زرد طبق كن بر رو و روشن كن بروي آتش ميانه بنا بر چيزي كه گذشت فانه يصير راسا يعني قايم كرده شده است يصبغ واحده ثلثين فضة واگر سحق كرده شود وتسقيه كرده شود با آب محمرات سه نوبت وتشويه كرده شود در هر مرتبه پس واقع ميشود يكي او بر چهل وان تشميع كرده شود بنوشادر محلول مرارا وحله بكن در وزاج مصفي وعقد كرده شود واحده ستين فضة ان شاء الله تعالى **تشميع الحديد بالارواح** خذ برادة حديد فاسحقه بربعه زرنيخ احمر مبيض يوما وليلة بماء التنكار ونطرون واجعله في كوز مطين وپر كنند بالاهاي اونمك سحق كرده شده برشته وشوه بليلة بنار قوي وجعله في قدح مطين مكشوف الراس على مستوقد حتي يخرج دخانه واعد عليه التدبير سبعا ثم سقه ماء نطرون وتنكار ثلثا تسقيه كن اورا وسيراب كن اورا تا وقتيكه ديده شود مثل حسو في كل مرة ثم تسقه حتي يجف واستنزله ينزل جسدا ابيضا گدازنده

پس بجوران اورا زرنیخ سرخ سفید مصاعد همیشه حتی یذوب ویجری فان
اردته للحمرة فسقه ماء الزاجات الخمسة محلولة بخل خمر وشوه افعل به ذلک
حتی یحمر ان شاء الله **اخر** سحق کن اورا براده اورا بمثله کبریت اصفر مبیض
واسحقه وشمعه بماء قلی یوما وشوه لیلة فی کوز مطین فی تنور بنار صلبة افعله
به ذلک سبعا یسحق بالنهار ویشوی باللیل حتی یذوب **اخر** اسحق براده
اورا مانندا و زرنیخ احمر مبیض ثم بمثله زرنیخ اصفر مبیض ثم بمثله کبریت اصفر
مبیض واسحقه واسقه بولا مقطرا واعد علیه التدبیر حتی یتشمع وکداخته
گردد ویجری مثل الرصاص **راس** ببیند از بر هر کدام این ابواب که خواهی تو زیبق
مصعد وتسقیه کن بکبریت سفید محلول مقطر وتشویه کن اورا مطینه بنار زبل
حتی یشرب مثله ویصیر نقره یقع واحده علی خمسین زیبق ورصاصین بقیمة فضة
ان شاء الله تعالی **تشمیع الحدید بالاملاح** خذ کلس حدید مهبا پس تسقیه کن با عقاب
محلول بربعه کلس قشر وسحق کن نرم وتشویه کن اورا در آب وردیه مطینه حتی
یخرج دخانه ولیکن سحقه علی صلایة یسحقه کل مرة ثلثة ایام افعل ذلک عشر
مرات حتی یصیر ملحة یذوب بالندوة **اخر** خذ کلس حدید مهبا فسقه با
عقاب وشب محلولین مقطرین فی کل رطل منه یک اوقیه نمک تلخ مکلس سحق بالنهار
علی صلایة فراخ باللیل ورش علیه الماء الذی بان سحق کرده شده است کرده شد
العمل را در یک هفته بستر عرق کرده شود سی نوبت وتسقیه کرده شود اورا وسحق
کرده شود اورا یکساعت بستر یکساعت عرق کرده شود فی ماء وردیه مطینه
فانه یصیر ملحة یذوب **اخر** خذ من کلس الحدید المهبی وسقه ماء عقاب وشب

اكل قشر

وکلس قشر محلوله فی بول مقطر وشوه باللیل واسحقه بالنهار فی ماء وردیة حتی یذوب
ویخرج دخانه افعل ذلک به حتی یصیر ملحة یذوب بالندوة **باب مبیض** ثم خذ ثلثة
اجزاء کبریت مبیض مطهر ومثله زیبق مصعد یسحق بماء عقاب وغرقه فی قدح مطین
عشر مرات کلما عرق وجهه نخبه حتی یصیر ملحة یذوب فحله وخذ کل واحد من الابواب
المتشمعة وامزجه واعقد بجمیا ینعقد نقره بیضاء وهی روس یقع واحده
علی مایة نحاس ورطل من الرصاصین والزیبق بقیمة فضة بیضاء ان شاء الله
تعالی **باب تشمیع الحدید بالبوارق** خذ براده حدید فاسحقه بماء نطرون وتنکار محلول
بماء قلی حاد برشته مقلو قیه فیه عشر کبریت اصفر مبیض مثبت ثلثة ایام علی
صلایة کلما جف امده ازو وسحق کن اورا یصیر کرماد ثم شوه لیلة در
آب وردیة وارفعه **باب آخر** خذ براده وسقها نطرون وبورق زراوندی
محلولین بالکوز والقدح واسحقه یوما وشوه لیلة فی ماء وردیة یشوی باللیل
ویسحق بالنهار حتی یذوب ویجری مثل الرصاص **باب اخر** خذ براده واسحقها
بتنکار وملح قلی ونطرون وشیر زق وبورق مصفی وبورق زراوندی وملح بول
بالسواء محلولة یسحقه بالنهار وتشویه در شب همیشه تا وقتی یذوب مثل
الشمع ثم سقه بماء عقاب محلول وغرقه فی ماء وردیة افعل به ذلک سبعا
حتی یجری مثل الشمع **اخر** تسقیه کن هر کدام ازین ابواب شیئت مثله زیبق
محلول وادفنه حتی یحل ثم یعقد فانها روس یصبغ واحده رطلا ای جسد شیئت
فضة بیضاء فان حلل الاول وزاوجه بمثله زیبقا محلولا وعقدته اقام واحده
رطلین ای جسد شیئت فضة بیضاء وان قطرته وشمعت ثقله وحلته وبیامیزی
تو اورا بزیبق محلول وقطرته کله ثم عقدته اقام واحده اربعة ارطال فان
شمعته ثانیا بماء النوشادر المحلول فیه کلس البیض المقطر مرات وحلته وعقدته

تصعید مذکور در باب النوادر ۱۲

اقام ايک ثمانية ارطال وهرچند که بلند کني مرتبه اورا زياده کند ترا دوچند وبايد که
باشد هردو بره بني تو بند کرده شده بنبه واگر قدرت داري اين رو که باشد
النحل بلند پس بکن النحل را پس تحقيق بوي او سم است يعني زهر است که در يکساعت
ميکشد وقتيکه تجاوز کند حل وعقد از سه نوبت **باب تشميع الرصاصين بالارواح** خذ ايها
شيئت فاطعمه بمثله کبريت مبيض وبريز اورا در راط واسحقه وسقه بولا مقطر
واسحقه به ساعة جيدا ثم اجعله بعد ما يجف ياسحق في قارورة مطينة و
شوه ليلة في نار زبل افعل به ذلک حتي يصير نقرة يذوب مثل شمعة ولا يدخن
اخر اسحقه برادة ايها شيئت بمثله ابق مصعد ومثله کبريت مبيض وسقه
خل خمر فيه شب وعقاب يابس ومانند ششم حصه او سرکه چنري که جوش داده
ميشود بر ساعت وسقه به يوما کاملا وشوه ليلة بنار زبل لينة في قارورة
مطينة حتي يذوب ويجري پس فرق درميان آتش تشويه وآتش تشميع عقد
اينست که آتش عقد در اشياء غير منحله حل کرده شده است وآتش قوي است
وآتش شمع کردن آتش نرم است پس شناس اورا وعمل کن بروان شاء الله
تعالي **اخر** خذ برادة ايها شيئت فاسحقه بمثله ابق ومثله زرنيخ مبيض
مصعد وسقه کبريتا محلولا واسحقه به يوما کاملا حتي يجف ثم شوه في
قارورة مطينة بنار لينة ليلة افعل ذلک به ثلث حتي يتقرر ويصبغ واحده
خمسين نحاسا ورصاص وزيبق **راس** ترکن هرکدام اينها را از اين ابواب
خواهي تو بمثلها زيبق محلولا مسحوق بر لعبه نوشادر بعد الدفن وتسحقه
به ثلثة ايام متواليات علي صلاية بالنهار وتشويه بالليل ثم يعقد في

قد

صفت ماء الشب والنوشادر وهو ان تاخذ من الشب جزوا ومن النوشادر جزوا وتدقهما جيدا ويصب عليهما من الماء مثلها ثلث مرات وتجعله على النار حتى يجف نصفه ثم صفه اذا سكن وروقه واستعمله ۱۲

قدر ما دعلي ما تقدم ثلث مرات ينعقد نقرة بيضاء يقع واحده علي مائة مثقال
يصبغه فضة بيضاء اين عمل از دو باب اول است ودو باب از اخير ان شاء الله
تعالي **باب تشميع الرصاصين بالاملاح** خذ عقاب وملح طبرزد وملح هندي وملح
اندراني وملح البول وملح الطعام من کل واحد جزء فيحل بالرطوبة في کوز مثقوب
استاده کرده شده بر قدح بر سوراخ از داخل کوزه پاره حل کرده شده
مويست وپاره از پوست خرما تقطره وتطرح فيه مثل ربعه عقاب محلول علي
حدة سق به کلس ايها شيئت علي صلاية يسقه بالنهار اجمع وتشويه
بالليل بنار لينة يفعل به ذلک حتي يذوب ملحة علي اللسان **اخر** خذ کلس
ايها شيئت وسقه ماء عقاب وشب مقطرين علي صلاية اسحقه به ثمان
ساعات ثم غرقه في ماء ورد به حتي يخرج دخانه افعل ذلک سبعا ثم تعرقه بعد
ازان ثلث مرات بماء عقاب وحده فانه يصير ملحة يذوب **اخر** ياخذ
کلس ايها شيئت فسقه ملح مر محلول فيه عشره عقاب واسحقه ثمان ساعات
ثم غرقه في قارورة حتي يخرج دخانه افعل ذلک خمس مرات ثم سقه خمس
سقيات **اخر** عقاب محلول وغرقه کلا تسقيه فانه يصير ملحة يذوب
راس حل کن هرکدام اين ابواب که خواهي تو وبيا ميز با وبمانند او کبريت
ابيض محلول واعقده فانه ينعقد يقع واحده علي رطل زيبق وذلک بان يجعل
الزيبق في قارورة مطينة وبپاش بالاي او اکسيرا وتشويه ليلة في نار رماد
حار فانه ينعقد فضة يصبغ واحده علي ثلثين نحاس فضة فان طرحت واحده
علي ثلثين ابق حي وشويته في قارورة مطينة بنار وسط عقده اکسير يصبغ

مکرر نوشته شد

صفت ماء الشب والنوشادر وهو ان تاخذ من الشب جزوا ومن النوشادر جزوا وتدقهما جيدا ويصب عليهما من الماء مثلها ثلث مرات وتجعله علي النار حتي يجف نصفه ثم صفه اذا سکن وروقه واستعمله ۱۲

واحده خمسين نحاس فضة **تشميع الرصاصين بالبوارق** خذ برادة ايهما شئت فاسحقه
بماء تنكار وشير زق وعقاب وشوه افعل ذلك عشر مرات بالتنكار المحلول
بماء القلي يصير شمعة يذوب **باب اخر** خذ برادة ايهما شئت فسقه بورق
الخبز المحلول برطوبته وشوه بنار لينة افعل ذلك به سبعًا حتى يذوب **اخر**
خذ برادة ايهما شئت فاسحقه تنكار محلول بماء قلي وشوه افعل به ذلك سبعًا
فانه يصير شمعة يذوب سريعًا **راس** اجمع الى اي هذه الابواب شئت
مثله كبريت مبيض ومثله زرنيخ مصعد ومثل الجميع زيبق مصعد وسق الجميع
طلق محلول وشوه بنار لينة حتى يشرب من الطلق مثل ربع الجميع في اربع مرات
وشمع الجميع ثلث مرات بماء عقاب فانه يحل ثم اعقده فانه ينعقد نقره بيضاء
يقيم واحده على ثلثماية رصاص وزيبق فضة على الخلاص قد انقضى تشميع الاحجار
الذايبة بنا بر جزيكه شرط كرديم اكنون تشميع كردن احجار بالاملاح والبوارق
بنا بر جزيكه شرط كرديم ان شاء الله تعالى **باب تشميع المرقيشا بالاملاح** خذ مرقيشا
مكلس بيضاء فاسحقها ناعمها بماء عقاب وشوه بنار زبل ليلة لينة افعل
ذلك بها خمس عشر مرة حتى يصير ملحة يذوب بالندوة **راس** بسرتر بكن حل
اورا وتسقيه كن از وملغمة فضة را وشوه بنار زبل لينة ولتكن الملغمة للدرهم عشرة
طيار فانه ينعقد فضة بيضاء ولتكن ماية درهم ملغمة في قارورة مطينة
وعشرة درهم من هذا الماء ومع نصف درهم كبريت مبيض يعقد فضة بيضاء
يصبغ واحد من هذه الفضة اربعة نحاس فضة بيضاء **واجل منه** خذ كلس

مرقيشا

مرقيشا ذهبانية واسحق بماء عقاب مصعده بزاج مع مثله خل خمر فيه ربعه
زاج وشوه افعل ذلك به عشر مرات فانه يحمر حمرة عجيبة وحله واجعل فيه للرطل
اوقية حمرة كبريت مقطر ثم خذ ملغمة ذهب وحل كن براي يك پانزده درم
پس بكن اورا در آب ورديه مطينة ديگ بر اين آب سواي ده درم واستوار
كن درهم از سر او واذفنها في رماد حار فانه ينعقد اكسيرا احمرًا يقع واحده
على عشرة فضة فان سقيت هذه المعقود ماء زاج مصفى يلقى فيه صبغ
كبريت وشويته اضعف الصبغ **واجل منه** ان يسقى المرقيشا الذهبانية
وسقه ماء زاج وزنجار وعقاب مقطر بالسوية وتشويه حتى يتشمع به وحله و
يجعل فيه دهن صفره وصبغ كبريت مقطر بالسوية ثم خذ الملغمة الذهبية الواحد
عشرين طيار وتشويه كن اورا درميان زاج معجون كرده بسرخي كبريت در قارورة
مطينة مستوثق من راسها فانه يصير زنجفرا جيدا ثم شمعه بماء عقاب
مصعد بزاج محلول ملقي فيه لكل رطل اوقية كل قشر واوقية ملح بول مرات
حتى يصير ملحًا يذوب ثم يحل ويجمع بينه وبين المرقيشا المدبرة بالهواء
يعقد يقيم واحده الف اي جسد شئت ذهبا ابريز **باب تشميع المرقيشا** بگير آن
مرقيشا را پس سحق كن اورا سحقًا نعما ثم اسحقها بماء وملح ساعة
پستر بريز از وآب ونمك واغسله واعد عليه التدبير اثني عشر ساعة وجففه و
سقه ماء نطرون قدر ما يجمعه به واسحق حتى يجف افعل ذلك يوما وشوه
في نار زبل ثم سقه اليوم الثاني ماء نطرون وتنكار محلولين برطوبته واسحقه

وصب عليه بعشرة دراهم
من هذه الماء واستوثق
من راسها وادفنها في
رماد حار فانه ينعقد

علی ما تقدم النهار اجمع واعمل علی ان یجف عنه الماء ثم شوه افعل ذلک به
سبعة ایام حتی یذوب ویجری مثل الشمع ثم خذ منه رطلا وذوبه وارسل
علیه مثله قلعیا وصبه علی الارض واسحقه والغمه بارلعة امثال الجمیع زیبقاً
حیاً واسحقه لتما وسقه کبریتا ابیض محلول وشوه افعل ذلک به ابدا
في نار زبل علی ما تقدم حتی ینعقد نقره بیضاء ویشرب مثل نصف الجمیع
ماء کبریت ابیض محلول یقیم واحدة مایتی درهم ای جسد شئت فضه باذن الله تعالی
تشمیع المرقیشا بالاملاح بگیر مرقیشا را دران حالتی که مکلس است وسحق کن او را بسیا
بآب عقاب یوما وشوه في ماء وردیة مطینة حتی یخرج دود او ویعني بلا دود شود
بکن او را بستر تا وقتی که یصیر ملحة یذهب بالندوة آخر خذ بولا پس نگهدار او را
وقطره والق في کل رطل منه سدس عقاب واوقیة کلس قشر واترکه ثلثة ایام حتی شده
او را در روز بگیر تبه حتی ینحل فیه ثم سقه منه کلس المغنیسیا وشمعها في ماء وردیة
حتی یخرج دخانه وافعل ذلک به حتی یصیر ملحة یذوب آخر خذ ماء القالی
واجعل فیه ربعه نطرون محلول برطوبة ومثله عقاب محلول واسحق به الکلس المغنیسیا
الی المساء ولیکن عند المساء جافاً ثم غرقه في ماء وردیة حتی یخرج دخانه وافعل
به ذلک ابدا حتی یذوب ویجري ثم سق ای هذه الابواب شئت آبقا محلولاً
مقطراً خمسة اضعافه في خمس مرات اسحق عند کل سقیة النهار کله وشوه
باللیل في رماد حار ثم سقه ماء زرنیخ احمر مبیض محلول مقطر مثل ذلک وشوه حتی
ینعقد یقیم واحده الف ای جسد شئت وان سحقته وشمعته بماء عقاب مرات
في قدح حتی تعرق وجه سبع مرات ثم حللته وعقدته صبغ واحده الفین یرجع

في الخلاص

في الخلاص ان شاء الله تعالی باب تشمیعها بالبوارق اعجنها بزیت ونطرون و
استنزله واسحقه واسقه ماء نطرون محلول بماء قلی اسحقه واسقه ماء نطرون
محلول بماء قلی اسحقه بالنهار کله واشوه باللیل ثم اسحقه بدهن لوز مر یوما واشوه
لیلة حتی یصیر املحة یذوب کالشمع ان شاء الله تعالی باب تشمیعها بالبوارق اسحقه
بودک شحمه یوما واشوه لیله واغسله بماء حار وملح جریش سبع مرات وجففه
واعزله ثم خذ نطرون وتنکار وبورق زراوندي وبورقاً مصفا فحله برطوبة
وسقیته منه ما غزلت یوما واشوه لیلة افعله ذلک به ابدا حتی یجری مثل الشمع
پس ترا بگیر از هر کدام این ابواب شئت وصب علیه ثلثة امثاله رصاص گداخته
وبیامیز یکی را ازین شش سیماب واسحق ناعما ثم اجعله في قارورة مطینة و
صب یعنی بریز بروی تا که بپوشد از کبریت مبیض محلول واستوار از جانب سر او
وبگردان در خاکستر گرم وپرهیز کن گرمی را از خاکستر البته تا آنکه نشکند قاروره
را افعل ذلک به حتی یشرب مثل الجمیع من الکبریت المبیض المحلول وینعقد یقع
واحده علی خمس مائة ای جسد شئت آخر خذ المغنیسیا واسحقها بزبد
البقر یوما واشوها لیلة واسحقها بدهن اللوز واشوها لیلة ثم اسحقها بودک الشحم یوما و
اشوها لیلة ثم اغسلها بماء حار وملح جریش سبع مرات وجففها ونگهدار او را خذ
نطرون وملح قلی وتنکار وبورق زراوندي وبورق مصفی فحله بالرطوبة وسق
منه چیزی را که نگاه داشته یکروز وشوه لیلة افعل ذلک ابدا حتی یذوب و
یجری مثل الشمع آخر بگیر از او را وطاعمه زرنیخ احمر مبیض قادر قدر ربعه

قليلا ثم صبه واعد عليه التدبير حتى يجري كالرصاص واكر صبه داخل شود در
دو چندان او بآب زاج وشوه حتى يذوب ويجري باب تشميع الدوص بالاملاح خذ
كلس و اسحقه على صلاية بملح النوره وملح القلي محلولين يوما وغرقه في ماء وردية
افعل به عشر مرات ثم اسحقه ماء النوشادر المحلول مثل ذلك عشر مرات
وغرقه عند كل سقيه فانه يصير ملحا يذوب آخر خذ من النوشادر رطلا شيئت
ومثله كلس القشر واسحقها على صلاية بماء الملح المقطر يوما ثم حله واسق منه دوصا
مكلسا واسحقه به بالنهار اجمع وغرقه وقت المساء يعني وقت شام في
ماء وردية مطينة افعل به ذلك حتى يصير ملحا يذوب بالندوة ان شاء الله تعالى
آخر خذ نوشادرو شيئا ونطرونا حلها بالندوة بالكوز والقدح وسق منه
كلس الدوص وغرقه افعل به ذلك ابدا حتى يصير ملحا ان شاء الله تعالى باب
رأس سق اي هذه الابواب شيئت ثلثة امثاله زرنيخا مبيضا محلولا
مقطرا في ثلث دفعات وشوه كل دفعة حتى يصير نقره بيضا
يصبغ درهم خمسين درهما من اي جسد شيئت ان شاء الله تعالى فان سحقت
هذا وشمعه على ما تقدم مرارا حتى يصير ملحا يذوب وحللته وقطرته اقام درهم
رطلا وان مازجت هذا بزيبق محلول مقطر مثله اقام لك درهمه على الفا من
الاجساد شيئت ان شاء الله تعالى باب تشميع الدوص بالبوارق خذ الدوص الاصطخري
فاحمه بالنار القوية نار كور الحدادين واغمسه في ماء الملح المحلول مرارا
فانه يتفتت وينسحق ثم اغسله واسقه ماء البوارق الثلاثة يعني النطرون

والتنكار

والتنكار والبورق الذراوندي المحلولة بالرطوبة واسحقه بها النهار اجمع
واشوه بالليل وافعل به ذلك عشر مرات فانه يصير شمعة يذوب باذن الله
تعالى باب آخر خذ دوصا متفتتا بالحمى في ماء ملح وسقه ماء قلي واسحقه واسقه
ماء القلي ونوره محلوله فيها نطرون وعقاب وتنكار ويسحق بالنهار ويشوي
بالليل حتى يذوب ويجري آخر بكداز چيزيكه بلندست ازين ابواب اذا
اذاب اعني الدوص وما قيل وهو المرقيشا والمغنيسيا ويفرستبروي دو چند
او رصاص ملغمه كن يكي را ازان بهفت سيماب زنده وسحق كن با آن ترم بالماء
الملح حتى تبيض ثم سقه زرنيخا ابيضا محلولا ممزوجا بكبريت الاسود فيه وشوه
في قارورة مطينة بنار لينة حتى يشرب مانند دو ثلث همه وتنقر يقيم واحده
رطلا اي جسد شيئت قمرا وان حللته ثانية وعقدته اضعف لك الصبغ فان حللته
ثالثة وعقدته اقام واحده اربعة ارطال اي جسد شيئت ان شاء الله تعالى
باب تشميع التوتيا بالاملاح خذ كلس التوتيا المهيا فاسقها بماء النوشادر والزاج المحلولين
وغرقه في ماء وردية افعل ذلك حتى يتشمع ويجمع ويحمر ويصير ملحا يذوب بالندوة
آخر خذ كلس التوتيا المهيا فاسقها الزنجار والنورة المقطر وغرقه و
اسحقه واسقه افعل به ذلك ابدا حتى يحمر ويصير ملحا ان شاء الله تعالى آخر
خذ التوتيا مكلس واسقه القلقند والزنجار والنوشادر المحلوله بالرطوبة انداخته
شده در وكلس قشر وكلس الصفرة ما تنديكي ازادويه برابر وتشويه كن او را وسحق
كن به بالنهار كله اجمع وغرقه افعل به ذلك ابدا حتى يحمر ويصير ملحا ان شاء الله تعالى
رأس خذ هذه الابواب المشمعة وحلها واخرجها بمثليها من الزيبق الاحمر المحلول

واعقده بعمیا یصبغ درهمه ستین درهماً فضةً وزاوج بمثقالین فان سقیه زاد
الرغوة سبع مرات وسحقه عند کل سقیه بالنهار اجمع وشویتها لیلة بنار زبل
لم یحتج الی مزاوجة فان شمعه بماء النوشادر مرارًا حتی یصیر ملحًا وحلله وعقده
صبغ لک درهمه مائتین درهم ان شاء الله تعالی باب تشمیع التوتیا بالبوارق خذ التوتیاء
الذی منه واسحقه بالزیت والنطرون واستنزله مرارا ثم اغسله بالماء والملح مرات
حتی یصفوا ثم اعجنه بماء النطرون والبورق الزراوندي واسحقه یوما واشوه
لیلة افعل به ذلک حتی یتشمع ویذوب ان شاء الله تعالی آخر خذ من التوتیا
المصعد واسحقه ماء الاشنان والقلی واسحقه نعما واسقه ماء الاشنان
والقلی واسحقه به حتی یجف ثم اشوه ثلث ساعات بنار قویة ثم اسحقه به ساعة
اخری واشوه به حتی یجف ثم شوه ثلث ساعات افعل به ذلک حتی یتشمع
ویذوب ویجری باب آخر خذ ما قلها بقطران واشنان ودوشاب انکور و
اشوها فی قارورة مطینة مکشوفة الراس حتی یخرج دخانها افعل به ذلک ثلث
مرات ثم اسحقها واغسلها واسقها ماء الشیرزق والبورق الزراوندي محلولین
واشوها افعل به ذلک حتی یذوب ویجري ان شاء الله تعالی باب مهنار اسهاضم
بسوي هر کدام این ابواب شئت مثلها من الزیبق الاحمر ومثل الزیبق من الکبریت
المبیض واسقها زاد الرغوة قدر ما تجمعها واسحقها به ساعة واشوها افعل به ذلک
ثلث مرات ثم اسحقها واسقها عشر تسقیات من الزاجات الحمر الحمرة
المحلوله قدر ما تجمعها واشوه عند کل تسقیة فی قارورة مطینة حتی یصیر نقرة

حمراء

حمراء کبدیة یصبغ درهمه ماية من ای جسد شئت یترک ذهبا ان شاء الله تعالی
تشمیع اللازورد والدهنج والفیروج بالاملاح خذ ملح القلی الجید الابیض فحله بالرطوبة
وقطره واجعل فیه مثل ربعه نوشادر وقطره ثانیة واجعل مثل ربعه نوشادر وقطره
ایضاً تفعل به ذلک سبع مرات ثم خذ ایها شئت من هذه الاحجار فکلها ثم سقه
من هذا الماء واسحقه به تاعما ثمان ساعات ثم غرقه فی قارورة مطینة علی نار
حمر حتی ینقطع دخانه ثم هکذا افعل به حتی یصیر ملحةً یذوب ان شاء الله
تعالي آخر خذ ملح البول وملح مر وملح القلی بالسویه فحله بالرطوبة واجعل فیه
مثل الجمیع نوشادر وحله وسق منه ایها شئت واسحقه به النهار اجمع وغرقه
عند المساء فی قارورة مطینة حتی ینقطع دخانه هکذا تعمل به حتی تصیر ملحاً
یذوب ان شاء الله تعالی آخر خذ هذه الابواب ثم زاوجه بمثله زیبقاً
احمراً محلولاً ومثله کبریتاً مبیضاً ومثله حمره واودع الجمیع وادفنه الحل
بعد ما یسحق معه مثل ربع الجمیع نوشادر اربعین یوماً فانه یصیر ماء احمر فاعقده
بالعمیا ینعقد جوهره یصبغ درهمه خمسماية درهم من ای الاجساد شئت
ذهبا احمراً ان شاء الله تعالی باب تشمیع هذه الاحجار بالبورق خذ ایها
شئت واسحقه ناعماً واسقه النطرون المحلول بالرطوبة قدر ما یترکه مثل
الحسو ثم اسحقه علی صلایة حتی یجف ثم اشوه افعل به ذلک حتی یصیر شمعاً
یذوب ویجري ان شاء الله تعالی آخر خذ التنکار وملح القلی والشب بالسویة
وحله بالرطوبة وسق منه ایها شئت مسحوقا وغرقه بهذا یفعل به حتی یصیر شمعا

يذوب ويجري آخر خذ ايهما شئت مسحوقا فاسحقه ماء القلي المصفى المحلول فيه
مثل نصفه شبا سبع تسقيات كل سقية يتركه مثل الحسو ثم اسحقه به حتى يجف
ثم شويه تشوية خفيفة ثم يسقيه ماء التنكار المحلول مثل ذلك حتى اذا اجريته على
صحيفة محماة ذاب وجري عليه مثل تشميع باب منه رأس ثم خذ قلقند وقلقطار
وقلقديس وزاجا احمرا انحلها بالرطوبة وسق منها اي هذه الابواب شئت حتى
يتركها مثل الحسو واسحقها حتى يجف ثم غرقه في ماء وردية مطينة حتى يصير ملحا
ثم خذ منه جزءا ومن كلس الذهب المشمع جزءا ومثل الجميع مرتين زيبقا
محلولا احمر وصب عليه واودعها لمحل اربعين يوما فانه ينحل ماء لا ثفل له ثم
اجعل فيه من ماء الشعر مثله ومثل ماء الشعر حمرة ومثله ماء الصفرة ومثل ماء الصفرة
دهن الصفرة ومثل ربع الجميع كلس الصفرة واودعه الحل اربعين يوما فانه ينحل
ماء احمر فاعقده بالعميا ينعقد جوهرة حمراء في سبعة ايام فيقيم درهمه الفي
مثقال من اي جسد شئت ابريزا باذن الله تعالى باب آخر رأس فان شمعته
ثانيه وحللته ثم جعلت فيه مثل عشرة كبريتا مبيضا ومثل الكبريت حمرة الكبريت
ثم دفنه اربعين اربعين يوما ثم عقدته صبغ لك مثقاله خمسة الف مثقال من
اي جسد شئت ابريزا باذن الله تعالى يرجع في الخلاص باب تشميع الطلق والزجاج والجبين
ابواب ذلك خذ ايهما شئت مكلسا مهبا فاسقه ملحا مرا وملحا اندرانيا محلولين
بالرطوبة ومثل ربعه نوشادر مصعدا ومثل النوشادر كبريتا مبيضا فاسحقه
يوما نصف يومه وغرقه في الماء وردية حتى ينقطع دخانه تفعل به ذلك سبع

مرات حتى يصير ملحة يذوب بالندوة آخر خذ البول المعتق المقطر ثلث
مرات الق فيه ملح النوره والقلي واتركهما فيه ثلاثة ايام وخضخضه كل يوم
مرارا ثم الق فيه مثل عشر البول كبريتا نيا ونگهدار او را چند روز وقطره واسق
منه كلس ايهما شئت عشرين مرة واسقه عند تسقيه كردن هشت ساعت وغرقه
في ماء وردية ثم اسقه ثلث تسقيات بماء النوشادر وغرقه فانه يصير ملحا يذوب بالندوة
انشاء الله تعالى آخر خذ جزءا من البول المقطر وجزء من ماء القلي والنورة
الحادة المقطر ومثل الجميع النوشادر المحلول ومثل عشر الجميع تنكارا محلولا ومثل
ومثله عشر التنكار كبريتا مبيضا محلولا واسق منه ايهما شئت وغرقه في ماء
وردية مطينة حتى ينقطع دخانه ثم هكذا تفعل به حتى يصير ملحا يذوب انشاء الله تعالى
رأس اسق اي هذه الابواب شئت ثلاثة امثالها زيبقا محلولا بگذار او را در حل چهل روز
پس منعقد بكن او را كه بسته میشود نقره وار مانند فضه فان قطرته قبل العقد
وشمعت الثفل وحللته وصب عليه ثلاثة امثاله زيبقا محلولا ودفنه
حتى ينحل ثم يقطر حتى يقطر كله ثم يعقد بالعميا اقام لك درهمه سبعمائة درهم
رصاصا وزيبقا فضة انشاء الله تعالى باب تشميع الاحجار الثلاثة بالبوارق واحد خذ
ايما شئت فاجعله في مقل مذنب فراخ وادخله الطابشران حتى يحمي
ثم اطرحه في ماء القلي الحاد ثم صفه او را از ان كفكير ميانه واسطه بر جوش
داده شده وادخله الطابشران افعل به ذلك سبع مرات ثم احلب الطلق
والجبين وصفه وجففه واسحقه على الصلاية ثم اجعله في خرقة صفيقة
بسته شده شست در ميان ليستوقد تا كه برايد همه او حل شده پيشتر تسقيه

ماء النطرون والبورق الزراوندي من كل واحد سبع سقيات وسحق كن
اورا بآن نزد هر تسقيه كل سقيه نيم روز واشوه ليلة في قارورة مطينة
مستوثق من راسها فانه ينعقد نقرة فضة يقيم درهمه خمسين زيبقا
ورصاص فضة فان شمعت سقيه هذا ماء النوشادر ثلث مرات وحللته
وعقدته اقام لك درهمه رطلا منها ان شاء الله تعالى تشميع الاملاح بالادهان
خذ ملح الطعام فاعجنه بالزيت واشوه في قدر مطينة واستوثق من راسها
في نار زبل ليلة افعل به هكذا سبع مرات فانه يذوب ويجري اخر
خذ اي الاملاح شئت فاسقه زيتا مقطرا واشوه افعل به ذلك مرارا
حتى يذوب ويجري ان شاء الله تعالى اخر خذ ايها شئت من الاملاح فاسقه
نفطا مقطرا واسحقه به يوما واشوه ليلة بنار زبل قوية هكذا افعل به عشر
مرات فانه يذوب ويجري مثل الشمع ان شاء الله تعالى راس اسق اي هذه
الابواب شئت مثلا كبريتا مبيضا لا سواد فيه محلولا في ثلث مرات
واشوه في كل مرة فانها يصير روسا يقيم درهمه ثلثين درهما زيبقا اكسيرا
ويصبغ درهمه عشرة من النحاس وان شئت هذا شربة من عقاب
محلول وشمعة وصلاته ومازجه بمثله زيبق محلول ومثل الزيبق كلس القمر
واودعه الجميع الحل اربعين يوما اذا انحل عقدته اقام لك درهمه مائتي
درهم من اي جسد شئت فضة بيضاء ان شاء الله تعالى قد انقضت ابواب

مرارا ثم اعد ان السقى من راس وجعل ذلك حتى يتشمع وهوان يذوب

التشميع باسرها ونبتدي الآن بذكر صنعة المياه الحادة وذكر التحليل
اذا كان يعني وقتيكه باشد دران تحليل مزاج كلي وعمل كامل وياري دهنده
بران وتوفيق دهنده براي خيرات نيكيهاي خداي عز وجل ابواب التحليل التحليل
ثمانيه ابواب تحليل المياه الحادة وتحليل بالزبل وتحليل بالرطوبة وتحليل
به خم وتحليل بالمرجل وتحليل بالعميا وتحليل بالكرفش والحي وتحليل
بالتقطير والله اعلم ابواب تحليل المياه الحادة باب صفة ماء الطبخات
خذ ملح بول وملح قلي وعقاب ونورة وملح شيرزق من كل واحد جزء ولته
بماء العقاب وحله برطوبة وحله به كل شيء اردت حله اخر خذ ماء قراح
واجعل فيه سبعة نورة غير مطفاة واتركه ثلثة ايام وصفه افعل به ذلك
سبع مرات ثم قطره امزجه بمثله عقاب مقطر وارفعه في برنية صينية
فانه يهلك الزجاج والفخار باب صفة ماء القلي بالنوره خذ قلي مكلس ونوره
برابر وصب عليه اربعة امثالها ماء واتركه ثلثة ايام وصفه وجدد له
القلي والنوره مثل ربع الماء المصفى افعل به ذلك سبع مرات ثم صفه
عشر مرات والق فيه مثل الماء عقاب محلولا ثم ارفعه فانه ماء حاد حريف
جدا يفلق الطلق من ساعته ابواب تحليل الماء الحارة وتحليل ماء الحريف خذ من الماء القراح
عشرين رطلا والق فيه من قلي ابيض ونورة لم تطفا رطلين ونصف واتركه
فيه ثلثا وصفه واعد عليه العمل سبع مرات كل مرة منها مثل ثمن الماء المصفى

واجعل فيه مثل عشر ماء المصفى زنكار يا زرنيخ زرد وبكذارا ورا سه روز درد مانند نيمه او عقاب محلول وبكذار روزها پستر حل بكن بآن آب هر چيزيرا كه خواهي

باب اخر وهو ماء السم بكير عقاب وروسختج بالسويه سحوقا وقطره ثم صب عليه ماء قطرته على مثل الاول عقاب وروسختج جديدين وقطربها افعل به كذلك سبع مرات وبكن نزديك تقطر تو آنرا در ريتي تو بتيه دران روغن اندوده باشد واعزل ما قطرته واجمع جميع الاثقال بمثله عقاب ومثل ربعه نصفه شحم الحنظل وتصعيد كن اورا وبكير چيزيكه تصعيد شده است وشمع كن اورا وحل كن اورا درميان دواء نكاه داشته شده چند روز فانه ينحل ماء حادا وربما سحقناه بالمياه الحادة حتى اختلط بذلك والحل بعضها في بعض وشويناها يفعل بها ذلك مقدار ثلثين مرة او اكثر حتى لا يبخر البتة او يبخر كله فلا يترك رمادا

باب تحليل ماء الاملاح بكير ملح پاك وملح مر وملح طبرزد وملح اندرانيا وملح هنديا يعني سانبهر وملح القلى وملح البول من كل واحد جزء جزء ومثل الجميع عقاب بلوري جيد فحلله برطوبة وقطره يقطر ماء حادا ان فلق الصخر من ساعته

صفة ماء شحم حنظل بكير آب خالص وبكن در و نصف او عقاب واتركه اسبوعا ثم صفه واجعل فيه مثل ربع العقاب شحم الحنظل مسحوقا في صرة مستر خية وبياويز اورا دران آب چند روز وبجنبان اورا في كل يوم مرات ثم اخرجه ديكر در و مثل الشحم الحمرة الصفرة في صرة سيوم حصه شحم ايلوه زرد

درميان هميان سست وعلقه في الماء چند روز وحركه كل يوم مرارا وصفه وتوقا من سمه واحتفظ به فانه ماء حاد واحد فاحترز منه

باب اخر خذ مرقيشيا حديدي وعقاب اجزاء سواء وزنكار كن آن هردو را وقطر بهما واعزل القاطر ثم خذ روسختج وعقاب وقطر بهما واعزل القاطر ثم خذ زرنيخا اصفر فاغمره بماء القلي ونوره وصفه ثم اجمع بينهما بالسواء ثم خذ من ماء الشعر مثل احديهما ثم اجمع الكل في برنية خضراء فانه ماء حاد جدا تعمل كل عملا بليغا

باب اخر خذ روسختج وعقاب كبريت اجزاء سواء فاسحقها بخل خمر جيده ثم سقه ماء عقاب وشمعه به مرارا ثم ادفنه ينحل ماء حادا وقطر وخذ الثقل وسقه ماء عقاب بقدر جميعه مع ربعه كل قشر واسحقه وصاعد في اثال ثم الق جز المصاعد في المقطر مثل ربعه واتركه اياما ثم صفه فانه ماء حاد

باب اخر خذ ثلثة ارطال ونصف قلي احرقه جيدا حتى يبيض ثم اسحقه ناعما ثم اقسمه سبعة اقسام وصب على كل قسم منه اثنا عشر رطلا ماء واطبخه جيدا حتى ينقص منه رطلان ثم صفه واجعل فيه قسما اخر واطبخه جيدا حتى ينقص منه رطلان افعل به ذلك حتى ياتي على آخره وحتى ياتي على الاقسام السبعة ويبقى من الماء رطلان وصفه ثم اجعل فيه رطلان من محلول العقاب واتركه اياما فانه يكون ماء حاد

باب صفة خل التقيف بكير از آب آنكه كرده اند فعلوا التراييب جزوا ومثله ترشي الاترج وقطر بهما واعزله ثم خذ عقاب وزنجار محلولين فقطر بهما وخذ منها جزوا ومن المعزول المقطر اربعة امثاله فانه ماء حاد احد يفلق الطلق من ساعته فاحتفظ به

باب اخر خذ زيبقا مصعدا ازقلي جزو ومن زنجار الحكماء جزو ومن العقاب

بدله القاطر

باب في عمل التقيف

جزء ومن الروسنخج وشير زيبق جزءا اسحق الجميع على صلاية ثلثة ايام وادفنه
فانه ينحل وقطره فانه ماء حاد جدا ينتفع به انشاء الله تعالى **آخر** خذ من
روسنخج وشير زرق جزء وعقاب جزئين وقطره واغزله ثم خذ زيبقا مصعدا
بعقاب جزو صب عليه من الماء المعزول اربعة وادفنه حتى ينحل ثم قطره و
برىزرازان بربع او براير من الزيبق المصعد والزنجار والعقاب وادفنه حتى
ينحل وقطره افعل ذلك به سبع مرات فانه ماء حاد **باب الحاد الحريق** عتيق يك ماه
وسقط كن اورا وبينداز در وما نندا وعقاب وادفنه اسبوعا وقطره والق في
الرطل منه يك اوقيه حلتيت ونصف اوقيه سكبينج ونصف اوقيه فرفيون و
اوقيه اسبوعا ثم قطره فانه ماء حاد قوي انشاء الله تعالى **آخر** خذ مر قينا
مصعد بعقاب وشير زرق مصاعد وملح قلى ابيض جزو جزء وعقاب جزئين
وصب عليها ماء وادفنها اربعة عشر يوما وقطره فانه ماء حاد **آخر**
خذ عقاب وزيبق مصعدين وكلس قشر جزء جزء وصب عليه من ماء الصابون
الحاد مردد سبع مرات چهار مانند او در آفتاب نگهدارد ده روز ثم صفه
افعل ذلك به خمس مرات فانه يصير ماء حاد قويا **باب الزيبق المحلول بالعقاب** خذ منه مصاعدا وسقه عقاب محلول وغرقه عشر مرات في قدح
مطين ثم حله فانه بقي منه شئ فسقه عقابا وغرقه مرات ثم حله حتى ينحل كله و
لا تمل في الحل فانه اصل چيزيست يروي قيام وهذا ماء حاد جدا يحل جميع الاكلاس
والبرادات **آخر** خذ جزء قلعي ومثله زيبق زنده پس تيك كن ملغما او وجود سحقه

واغسله واجمع بينهما وبين مثلهما زيبق ومثل الزيبق عقاب واسحقه ناعما واجعلها
بين قدحين وصاعده بنار لينة فانه يصعد ويغزل فانه يصعد الروحين و
بقول الملغمه فرده على ثقله وصاعده اجعل ذلك مرارا ثم حله فانه ينحل و
استقصى في تشميع ثقله وغرقه وحله حتى ينحل كله فانه ماء حاد جدا
باب تحليل زيبق حي خذ ابق معقودا برايحة اسرب اربعة اجزاء وجزئين
عقاب وجزء كلس قشر بيض مسحوق يسحق يوما ويعرق افعل ذلك
سبع مرات وحله فانه ينحل ما تحل به كل شئ شمع الاكلاس والبرادات
باب صفة التحليل بهذه المياه كلها وشمعها يدها نه وحلها كيف شئت
نزبل او غيره وان انت احسنت اتخاذها وشمعتها مرارا وصببت عليه
غمرة خل كلما نقص ردته الخل لك في ايام فلايل ما تريد حله انشاء الله تعالى
ابواب المحلول باب صفة حل الزبل بهذا الحل تحفر له في موضع لا تحرق فيه
الريح حفرتين عمق كل واحد منهما ذراعان وعرض ان يك گز وطول ان
به پنجال كبوتر معجون كرده شده بشپليده اسپ وتاخذ من زبل الخيل المحض
الذي راث يومه جزوا ومن ورق الحام الاهل مثله فتعجنها بماء القت
عجنا غير رقيق وتكبس ذراعا من احدهما من هذا الخلط وتجعل ما يراد حله في
قارورة مبسوطة الاسفل مستوية لحيطان والاعلى والاسفل ويكون
معك قالب على هيئة القارورة التي فيه الدواء فتغيره في ذلك المكبوس
وتحركه فيه ثم تقلعه وتجعل مكانه القارورة بعدما توثق من الراس بصاروج

يحل وليس قشر اذا اردت ان يحل
كلس قشر فان سبع شده عقاب
وحله في بير الندا اوه فان هو
جاريا في مدة يسير فيحل به الصبا
كل شئ وبه زيبق المصعد وادفنه
فانه ينحل قايما على النار لا يفر
منها وهو سر عظيم فادخله في
الا عمالك وان انت عقدت
هذا الزيبق المحلول القايم و
سقيت به زرنيخا مبيضا
وشمعته به والقيت منه على
النحاس صبغ درهمه على مائة
درهم من النحاس جعله
فضة بيضا لا غله لها
الا في الروباس فاعرف
تم ٥ الاسرار ٥
قاضي عبد الجبار

وتكب عليه سلة مليدة وتكبها بالزبل المتخذ الى اعلاها وتكب عليها اجانة ثم تاخذ
الوصل وترفع الاجانة كل يوم مرة وترش عليها ماء حارًا وتبدل له الزبل كل
اسبوع وذلك ان تكبس الحفرة الاخرى المطلبة بذرق الحمام الى نصفها واكثر
من الزبل المتخذ واغمر فيه القالب وكب عليه الدجانة وبيتة ليلة ولا تاخذ الوصل
فاذا اصبحت كشفت عنه القارورة المدفونة ونزعت القالب واخرجت
القارورة بالعجلة ودفنتها وكببت عليه السلة وكبستها بالزبل ورددت
عليه الدجانة واخذت الوصل ودبرته بهذا التدبير الى ان ينحل وهذا الحل به
كل شيء صعب ان شاء الله تعالى **باب صفة حل النوره** هذه الحل ثلثة انواع نوع
منه ان تحفر في ارض مدينة التي لا تقع عليها الشمس حفرة عمقها ذراعين
وزيادة في عرض ذراع وتجعل من اسفلها الى ثلثيها موربا تسعيها منه ثم تحشوها
الى ثلثها رملاً مبلولا لا بلا ساقيا وتجعل فيه قارورة الدواء الى عنقها بعد ان
يتوثق من راسها بصاروج ويتركه فيها شيشه دم كيرنده بل لا يجعل في قارورة
من الدواء اكثر من نصفها وبپوش بروي اسبغور دچسپیده وتكبس حواليها
وفوقها بالزبل المبلول بالزبل منخول الى ان تملأها وتكب عليها اجانة وتجعل
فوق الاجانة كتان تر مبلولا وكل ثلثة ايام بنوشان از سوراخهاي كه خمسه
ارطال ماء وترش على الخيش كل يوم مرارًا في ايام الصيف ومرة في الشتاء فيحل
فيه كل ما اردت كه انداخته شده بدين حل بعد خوب تشميع دادن **باب الثاني من
حل النورة** وهو اردت ان تحفر لها في موضع در موضعيكه واقع بود آفتاب حفره

كه عمق

(margin:) اليه مركم اورا

(margin:) خيش كاهي كه از آن كنند [illegible]
پاك كردن از آن جدا شود و از
خوشه علاحده شود و آن كار
خيش خوانند واحد [illegible]

كه عمق او دو گز است في عرض يك گز وتصبر جهاد وبكن براي او مكبه من صاروج
وبگردان در وآب مقدار سيوم حصه او وبكن براي او مكبه كنده ودر ميانه او
آر د و بياويز دران قاروره التي فيها الدواء بعد ما توثق من راسها بصاروج
بخيط كتان صلب ثم تغرقها في الماء تا گردن او ومكبه كن بر دمكبه وبگير وصل را وبياش
اورا هر روز وبكشا اورا هر سه روز وزياده كن آب اگر محتاج باشد الى الماء
فانه ينحل كل چيز را كه ميخواهد حال او ان شاء الله تعالى **النوع الثالث من حل النوره** و
آن اينست كه حفره كني در محل بر وافتاب چقره عمقها سه وجب است وبكن براي او مكبه
خشت وگچ كه براي او دست آويز باشد گوشه من دخل وتجعل ما تريد حله بعد جودة
التشميع در مثانه گاو پاك شسته وبياويز او را از عروه بعد محكم كردن سر او
برشته كتان تا آنكه فرو شود در آب ثلث مثانه وزياده ولا كن غرق بكن او را
وببين او را هر روز پس تحقيق آفت سوي او شتابست پس تحقيق حل ميشود باين
طريق هر چيز را كه ميخواهي وان حل يك قسم است وآن اينست بگير تو ظرفي فراخ
دهن گشاده باشد كم تراوسي دورق باشد وداده شود در وسركه تا دو ثلث او
واحد كرده شود براي او مكبه از آجر يا خشت مر او را در ميان او از داخل وآويخته
شود در و قنديل برشته پنبه وگردانيده شود دولا اگر اراده كرده حل او را در
پارچه كتان بعد چيزيكه نم دهي او را بآب عقاب ودر بوتلي كند او را است
وبياويز او را بر قنديل از تكمه مكبه ويكون بين القنديل والخل فرق دو انگشت
زبون است بايد كه در ميان قنديل وسره وفرق قدر قبضه بكند بر و مكبه بر چيزيكه
اگر ته داري وبگيري وصل وبپوش اطراف خم بسرگين چهارپايه وزبل حمام
معجون بآب جرز البري او البستان والخرنوب وترش عليه كل يوم ماء حارا

في طريقة التهار فان هذا الحل يحل كل كلس صلب **صفت حل المرجل** هذا اين حل دو قسمي است

احدهما ان تاخذ مرجلاً كبير اله مكبة اجر في وسطها عروة من اسفل فتجعل

فيه قشارة ارز و آب تا دو ثلث او ثم تعلق فيه قارورة الدواء المشمع جيداً

بعد التوثق من راسها في العروة بخيط كتان وتسوي عليها المكبة و تاخذ الوصل

و تغرق القارورة في الماء والقشارة الى نصفها و تنصب على مستوقد و توقد تحته

بقصبه قصة فكلما حمي المستوقد وخفت برآب در ديگ جوش ون نگهدار او تا آنکه

راه يافته شود يعني تمام شود ثم تعيد و يكون على المكبة ثقب له قالب من خشب متهندم

براو قده فتشده به و يكون له ملعقة سعققة الرأس يخرج بها كل ساعة از چيزيكه

در مرجل است از قشارة و نظر كن بسوي او ايا فرو رفته است آب و خشك است

و باشد نزديك موقد قمقم فيه ماء حار بدو كرده شود از ان در كم برسيدن چيزيكه

در ديگ است و هر سه روز بدل كرده ميشود مراد آب و پوست برنج كه در او

قوت نمانده است بعد چيزي گردانيده شود آب و قشاره در مرجل ديگر كه گرم كرده

شده است او را در او كه اخته شود او را حرارة المرجل الذي فيه القارورة

حتى آرام يابد او برابر تو آن شيشه را وزند او را هوا انشكنند فافهم هذا و عمل كن

بروي باشد سلامت آن شيشه ان شاء الله تعالى **باب الصفة الثاني حل المرجل** و ان حل

اينست كه بگيري توپشم يعني بره خورد او ريزه ريزه كني او را باريك تر از چيزي

كه قادر باشي برو و بيامیز با او مثله زبل الحام و بزن او را با آب و بكن او را

در ديگ بر ديگدان و تدبره على التدبير الاول فانه يحل كل جسد صعب الحل

بعد تشم

بعد تشميه و هو الحمام الرطب اشارة كرده شده است براو در كتابهاي

حكما پس بشناس او را ان شاء الله تعالى **باب صفة حل العميا** و آن حل عميا

اينست كه بگيري شيء مشمع را و نداوت ده او را به بعض آبهاي تيز و بكن او را

بعميا و بكن تا نيمه قرع از آب آنكه نداوت كرده با آن آب بعد اينكه فرو رو

در ديگ آب بگير و وصل و آتش كن زير او نرم نرم و بگشا او را هر سه روز

و بگير چيزي كه حل شده است از و شمع كن ثقل را و نداوت ده او را ابتدا بر

تا آنكه حل شود تمامي او **باب حل الكرفس والسرداب** گرفته شود سرداب بزرگ و ميان او

از اسفل و بگير قنينه كه فراخ باشد و گنجايش كند دو چند دوا تركيب كن برو

پارچه قمع از شيشه و بكن در ان قنينه يك ته سبوس اجود و يكته

دوا تا آنكه بيايد بر آخر او ثم تعلقها بخيط كتان من المكبة في السرداب و تاخذ

الوصل و بپوشي او را بكتان تروش عليه في كل يوم مرارا في الصيف

و در سرما مرة واحد و يكون السرداب و چاه در موضع نم زود شود حل

ان شاء الله تعالى **باب صفة حل التقطير** و هذا حل يصلح للاملاح والزاجات مخصوص

و هو ان تاخذ ايها شئت فتنديه نزديك شام و بگذار او شب زير آسمان

پس وقتيكه صبح شود مقطر كن او را و سحق كن و نقل با آب كم يكساعت تا كه

خشك شود پس نداوت ده او را دو بار و سه بار بريز برو مقطر

از و و تسحقه به ساعة و تتركه ليلة تحت السماء ثم تقطره اذا اصبحت افعل

به مرارا وزن كن او را هر مرتبه پس تا وقتيكه زياده شود وزن او بتقطير

ف
قمع قنينه
شيشه

پس مقطر کن او را پس وقتیکه شروع کند به نقصان پس نگهدار از تقطیر
پس این تمامی چیز نیست که تدبیر کرده اند حکما از تدبیر حل بنویشیا از آن حل
هیچ شی مگر یک آب که پاکیزه است فی باب النوادر بسر الاسرار قد انقضی
الآن ابواب التحلیل و ابتداء الآن بیان مزاج بر ترتیب آنکه مقدم کردیم
اول و آن مزاج سه قسم است یکی از آن مزاج سحق و تشویه و الثانی مزاج
سحق و تشمیع و هما غیر کاملین و الثالث الذي بعد التحلیل و هو المزاج الکامل
و اما مزاج السحق و التشویة پس مانند چیز نیست که بیان کرده ایم ما سابق
از تسقیه ارواح مبیض و الاجساد المکلسة المحلولة الارواح المبیضة
بالارواح و تشویتها في القواریر في قدر الرماد بعد اخذ ندوتها و التوثیق
من رسها و کبس الرماد فوقها و اشعال دقاق فوق الرماد لیکون نارها من
جمیع الجانبین نارا واحدا و زمان آتش تا آنکه بسته شود پس بسته شود عقد
غیر چیز یکه خواسته شده است و اما المزاج الذي یکون بالسحق و التشمیع
فمثل الزیبق و العقاب مصعدین وقتیکه مزاج داده شود آن هر دو را سحق
کرده شود آن هر دو را و نصب علی نار جمر مکشوفة الرأس پس هر گاه عرق کند
و شروع دود کند نجات داده شود و سرد کرده شود پستر اعاده کرده شود
با و النمل ده بار پستر سحق کرده شود و تسقیه کرده شود و یسحق علی الصلابة
حتی یجف و ترد الی القدح و نار الجمر و یعرقه مثل ذلک عشر مرات ثم یسحق

ولیسقی ماء النوشادر الی ان یصیر ملحا گاید و یسے علی طرف زبان پس همچنین بکن
بکلسها دانا و آگاه باش تحقیق کلسها را تسقیه دهد بآب نوشادر و
لیسحق حتی یجف پستر بکند در کلایدان یعنی شیشه که در و کلابست و یجعل
نار جمر الی ان یعرق و ینقطع دخانه و الفرق بین تشمیع الارواح و الاکلاس
ان الارواح اذا عرق وجهه و بدأ الدخان یجي و الاکلا نترک حتی یخرج دخانه
و منقطع شود و الارواح تشمیع بالاقراح و الاکلاس في الماء و ردیات

باب فافهم و اما المزاج الثالث الذي بعد التحلیل و هو المزاج الکامل و
ذلک ان تشمع الروح علی حده و تحله و النفس علی حده و تحلها و الجسد علی
حدة و حل کن او را پستر کرده شود در میان آبها و سه برابر و تدفنها اربعین
یوما حتی یصفو و بهمدیگر داخل شود و جدا نشود و تحقیق گذشت عقد بتشویه است
و القدر و عقد بالقارورة بالیبوسة و عقد بالدفن و عقد بالعمیا فاما النوع
الاول منها فهو العقد بالتشویة و هو عقد عقاقیر الترابیة و آن اینست
که تسقیه کرده شود مانند خود با آبهای عقد کننده و تسقیه علی صلابة حتی یجف
ثم یصیر في قارورة مطینة بملح مقلو و دقیق الشعیر مستوثق من رأسها ان
لم یکن فیها نداوه و یجعل مکبوسة في نار زبل و ان کان فیها نداوة اخذ النداوة
و توثق من رسها و تترک حتی یجف و یحمی و تکبس اعلاه بالنار و تترک

ذکر مزاج بمن الله و توفیقه و الان ابتداء بذکر العقود و ابواب العقود و هی اربعة ابواب

حاشیه
مثل زیت القطر ونفط القطر
ودهن التیبیج الاعیر وکالک لبن العذرا
وامثال ذلک ١٢

باب النوع الثاني من العقد وهو عقد القارورة والقدر وهما نوعان احدهما ان
یسقی الارواح ماء برید سقیه بقدر چیزیک جمع کند اجزاء او را البته سحق کن
تا وقتیکه خشک شود وتجعله في قارورة غیر مطینة ثم تجعلها في قدر فیها رماد
بعد ان یکون تحتها من الرماد کمتر از شش انگشت چسپیده مضمومة و
تکبس حوالیه برماد کثیر کبسا مستویا الی عنقها وتلقمها صوفة بعد صوفة تا انکه
بگیري ندوتها ومتی ترطبت واحدة ابدلت اخری وعصرتها وترکتها حتی تجف
الی ان ترطب وهي صوفة انعمتها تاخذها ورد کرده شود براي خشک او حتی
ینقطع الندوة وخشک شود صوف وظاهر شود درو سوختگي ثم تجعل بالاي
پشم نمک برشته وآرد جو معجون بماء حار و بگذارد تا وقتی که وسرخ شود ثم
تطین فوقه بطین الحکمة معجون کرده شده بآب گرم تا انکه تنگ کند قارورة و
یترک حتی یجف ویحمی ویحمر جیدا ثم تکبس فوقه برماد وتکبس فوق ذلک
برقاق الفحم ویشعل فیه و زماني بگذرد تا انکه منجمد شود وجهد بکن در انکه
باشد آتش از طرف آتش یکسان فانه ینعقد نقرة صابرة خاک وار
بآتش نفوذ کننده بآن آتش باب النوع الثالث من العقد وهو ان تجعل الدواء
في قارورة مطینة مستوثق من رأسها لعد اخذ ندوتها واخذ ندوتها

ان تغمض القارورة الی نصفها في نار زبل وتلقمها صوفة بعد صوفة وتاخذ
ندوتها حتی یصفر الصوف وظاهر شود درو اثر الاحتراق ثم توثق از
سر او بنمک برشته ودقیق شعیر معجون بماء حار ویترک حتی یجف ویحمر ثم بگیر
دیگ مطین بلند از شیشه شش انگشت وبکن در دیگ دو انگشت یعني پیوسته
مضمومتین خاکستر پخته بپوش او را البتة وباشد هر دیگ را زه مانند قلقي
یا مثل قطي لب بلب مي نشیند یکی داخل زیرین را بسی براي بند شدن و پوشش
دیگر طرف معکوس را بر چین طرف کردن پس استاده کرد قارورة را بر خاکستر
في المستوقد وتطبق الغطاء علی الترقوة وتاخذ الوصل بحرقة واسراش وتطین فوق
ذلک الغطاء وما یلیه بعد ما تنصبها علی المستوقد وتوقد تحته بنار لینة حتی
یجف الکل وکرده شود بالاي پرده کوفته انگشت را وبسوزاند در وآتش را وکوشش
اینکه باشد آتش از هر دو طرف یکسان انعقد الدواء بالنار و قوي شود
برو واین هر دو عقد مکرر کن بر او تدبیر تا وقتی که عقد شود وتنقر ویقوم علی النار
ولا یدخن النوع الثالث من العقد وهو عقد الدفن وهو عقد المحلولات وذلک ان
تجعل الدواء المحلول في قارورة مطینة مستوثق من رأسها وتحفر لها علی
قدرها وتجعل فیها وتکبسها بالتراب کبسا جیدا وترش علی التراب ماء ان خاک را
بر پاي جیدا وتجعل فوقها زنبیل او زنبیلتین زبل یابس علی قدر قلة الدواء
وکثرته ویشعل فیه النار ویترکه حتی یخمد ثم تخرجه وتجربه فان لم یتدخن وجري

ويتقرر والا قاعد عليه التدبير حتى ينعقد جيدا **باب العقد الرابع** وهذا العقد بالعميا
وان دو قسم است يكي ازان هردو اينست كه بكيتي شئ را كه خواهي عقد او في قرعة
وتركب عليها القدح العميا وتاخذ الوصل نصب كند اورا علي ستو قد لطيف
واثر كون على القرعة وتجعل تحته قنديلا شعله زده يا آتش با چك يعني سركين اوبله
ميسازند حتى لا تنطفي وتنظر اليه حتى ينعقد ويكون اسفل القرعة مطين بطين جيد
واثق عليه ولا تغلظ الفتيلة فيغلي ما في القرعة وتنكسر **والنوع الآخر** آنكه بر پا كن
اين عميا را بر ريگ گرم ميان گرمي ونو كن براي او خاكستر را حتى ينعقد وهذه
جميع انواع عقدها كذشت صفت آن عقود الآن نذكر تصعيد الاجساد و
الاحجارة وجسد كردن آنها وياري دهنده وتوفيق دهنده برا و براي منفعت او
براي ارواح ونعمت دهنده است بر ما بمعرفت او تعالى **ابواب تصعيد الارواح**
والاجساد والاحجار والارواح وتجسيدها وگاه مي باشد تصعيد الاجساد والاحجا
چنانچه باشد قوام الارواح بالاجساد والاحجار وان بر دو وجه است يكي ازان
هر دو اينست اي جسد بياميزي بارواح ثلثه اي جوهر وتسقيه كني وكرده شود
اورا در ميان دو قدح وپائين آن مطين باشد وبكير د وصل را و باشد در اسفل
قدح بالاسوراخي بمقدار يك چيزي داخل شود اورا انگشت خنصر ولقمه داده
شود صوف چنانچه دم نبر آيد وانشكند وديده شود چون بك مصعد شود بس وقتيكه
منقطع شود دود بگذارد اورا تا كه سرد شود مكان او و بر آر اورا ورد الاعلى على
الاسفل وسقه عقابا محلولا واسحقه به حتى يجف ورده الى القدحين وشمعه

قال الجابر الارواح التي تصعيد الاجسام معها وهو الزيبق والعقاب والكبريت والزرنيخ ينبغي ان يكونا مطهرين والاحراق الجسم وينبغي ان يكونا متصعدين غير متشبثين فاعرفه نافذين النار وان صورت الاجسام بتناتج الارواح كان اجود من ان تصعيدها وصدها ثم تخلطها بالروح فاعرفه

واتركه حتى ينقطع الدخان افعل به ذلك ابدا حتى لا يبقى منه شئ اسفل فهذا احد التصاعد
والنوع الآخر وهو ان تمازجه بارواح هر طوري كه خواهد وديدي تو وتسحقه على
صلاية بماء عقاب سحقا ناعما واقل ما يسحق يوما ثم يجعله في اثال جديدا او
برام او من طين بوطقها هر كدام آن كه باشد ومطين كن اورا مطين كردن و
نصب كن اورا بر آتشدان وتوقد تحته بنار قوية از اول آغاز تا وقتيكه تصعد و
تاخذ نداوته فهذا الفرق بين تصعيد الارواح والاجساد وان يوخذ نداوة الارواح
ولا تاخذ نداوة الاجساد وترد الاعلى على الاسفل بالسحق وتصعده ابدا حتى
يصعد كله واما ان تنصبه على كور مثل هيئة النافخ نفخ وتنفخ عليها بدو دمه وبگذار
اورا بانگشت يصعد كله وينقطع الدخان وترد الاعلى على الاسفل حتى يصعد كله ان شاء الله
تعالى **باب تصعيد الشمس** وهو صلاحيت دارد براي عمل حمره فقط وان اينست كه
ملغمه كند براده اورا بچهار مانند آنكه ومثل الآبق كبريت اصفر ومانند او زاج وتسقيه كن
اورا بآب عقاب وسحق كن اورا ثم تصاعده كما وصفناه قبل هذا وترد الاعلى على
الاسفل ابدا حتى يصعد پس تسقيه كن اورا بمحلول زاج پانچ وشويه في قارورة
في قدر رماد افعل ذلك به ابدا حتى يصير كله زنجفرا احمرا يصبغ درهمه ثلثين قمرا
فان شمعت هذا وحللته صبغ واحده مايه اي جسد ششيت پس اگر بكني تو درو
سرخي موي مانند او رنگ سيد هر مرّرا مثقاله سبع مائة مثقال من اي جسد ششيت
ان شاء الله تعالى **باب تصعيد القمر** تلغم واحد من براده او بچهار مانند او سيماب و
يشوي بين شيحون ببياض البيض له قارورة مطينة مستوثق نيمه سيماب

فالسر فيه ان تنويه مرة او مرتين او ثلثة حتى لا يبقى فيه شئ تسحقه كل مرة قال الجابر من الرطوبة البتة الاثال لتصعيد الارواح والانفاس هي الزجاجية فاما الاجساد والاحجارات فالآلات الفخارية المطينة لان الزجاج ينكسر بها قال جابر الصادق رضي الله عنه اذا اردت ان تصعد من الارواح شيا وفاترضه عليه في كتاب الزهرة اولا في ارض الاثال لئلا يحترق الروح اذا اصابته حرارة النار وافلط معه الروح من الادوية العاطفة عند تصعيده المذكورة ابواب التصاعيد فانه ينقى ثم يثبت اذا صعدت مرارا كثيرة

لاسواد فيه بماء عقاب على صلاية يوما كاملا ثم تصاعده بنار قوية من مبداء الامر
وترد الاعلى على الاسفل وسيحق ويسقى ماء عقاب حتى يصعد كله ثم شمعه مرارا
وحله واعقده يصبغ واحد خمسماية نحاس فضة انشاء الله تعالى

وهو يصاعد للحمرة والبياض فاذا اردت للحمرة فتدبره تدبير الذهب فاذا اردت
للبياض فتدبره تدبير القمر فانه اقرب فعله من فعلها خذ برادة حديد و
اغسله بماء وملح مرارا ونظفه من سواده واغسله من الملح بماء عذب حتى يذهب
عنه ملوحته ثم اسحق بمثله زرنيخ وزيبق مصاعدين سحقا ناعما بماء عقاب
وتجعل في الاثال وتصاعد بالنفخ وبرد الاعلى على الاسفل ويسحق كل مرة بماء
عقاب يوما حتى يصعد ويزداد في كل مرة بماء عقاب يوما حتى يصعد او
يزداد في كل مرة ما ينقص من الارواح ثم شمعه وحله واعقده يقيم درهمه ماية
من الرصاصين والزيبق **باب تصعيد الرصاصين** وتصعيدهما مثل تصعيد القمر
وعمل القلعي ابلغ من عمل القمر فاعمل بحسب ما وصفت لك **باب تصعيد المرقيشا**
والمغنيسيا والدوص تصعيد هذه ... مثل تصعيد حديد ... بعينه وفعلها كفعله
لا يغادر منه شيأ وان سقيت هذه المصاعدات كلها ماء نشادر او كبريت محلولا
ومثل الكبريت زيبق محلول وعقدته صبغ واحد من سبعماية الى خمسماية
اي جسد شئت **باب تصعيد التوتيا** وغيره والدهنج واللاژورد والشادنج ...
تحقيق كه اينها سزاوارست ان يسحق بثلاثة امثالها زيبق مصعد زاج وكبريت

تقيه باب زاج هاء سرخ پنجگانه وصاعدها على ما صاعدت الذهب فانه يقرب
فعلها من فعله **باب تصعيد الطلق** الجبسين هذان لا يصعدان البتة ولا عمل فيهما
في هذا المعنى ولا تشتغل بهما **باب تصعيد الزجاج** وهو راس خذ منه ما شئت ويكون جوهرا
صافيا ابيضا وسقه محلول العقاب وغرقه في ماء وردية مطينة حتى ينقطع دخانه
افعل به ذلك عشر مرات ثم اجعله في اثال حديد مطين والصب على نار قوية
او مستوقد على هيئة نافخ نفسه وصاعده ورد الاعلى على الاسفل وسقه ماء عقاب
عند كل تصعيد نداوت بكيراز وقدري مي بيندازد واسحقه على صلاية بقهر حتى يجف
ولا تغير عنه فانه يصعد كله ثم امزجه بثلثة امثاله آبق محلول ومثله كبريت مبيض
محلول مقطرين ومثله زرنيخ مبيض محلول مقطر ويدفن اربعين يوما فانه يصير ماء
رايقا اصفى من الدمعة والزمرد يعقد درهمه ستماية او سبعماية اي جسد شئت
وهذا باب ابراهيم بن جعفر الهمداني ولي معه خبر عجيب عظيم بيان ميكنم نزديك ذكر خود
تدابير الحيوانية قد انقضى تصعيد الاجساد والاحجار والتدبير المحمود على الاحوال كلها
باب تدبير تجسيد الاجساد والاحجار تجسيد الاجساد والاحجار الذهب والفضة اجساد
نقية ولا يحتاجان الى تدبير والنحاس والرصاصان اگرچه هستند جسدها پس نيست
دران هريك بسيار از عمل ونيست وتجسيد مگر للحديد وحده من بين الاجساد ومن
الاحجار فالمرقيشا والمغنيسيا والدوص والطلق والجبسين والزجاج فقط و
تدبير الكل تدبير الواحد فتاخذ الطلق والجبسين والزجاج فاما الحديد فيؤخذ
برادته واما الدوص فتؤخذ الاصطخري منه الدقيق سبك پس تافته ميشود في ماء
وملح مرارا حتى يتفتت ويسحق واما المغنيسيا والمرقيشا فانهما يسحقان
ويخلط كل واحد منهما قدر ربعه زرنيخ احمر واقل ويبند او ويسحق به سحقا ناعما

ثم خرقه صرة که استوار و بریده شود زیادتی را و یطین الحکمه و یجفف تجفیفا جیدا
و یشوی لیلة فی تنور تیز بنار صلبه ثم یخرج و یغسل بماء و ملح مرارا حتی
یصفوا ثم بآب شیرین حتی یعذب و من العلماء کسی که میکند عوض زرنیخ سرخ
انکه مانند زرنیخ سرخ سفید کرد یا گوگرد سفید و یشویه فی کوز مطین و گداخته
نمیشود در و نفس متنفس بستر مخلوط بمانند شش حصه او نطرون و تعجن بزیت
قدر یکه جمع گشته دستنزل کن بوط بر بوط و بریزد در راط خشک بستر گداخته
شود و خورانده شود زجاجا و عقابا بالسویه تر کرده شده بزیت و خورنده
شود هر ده را از ان یکدرم از زجاج و النوشادر و بریز بر زمین بکنند اینچنین
تا انکه سپید شود و نرم شود بستر حملان کرده شود از ان یکی برده قلعی و خورانده شود
برده درم و ان نیم دانق و بیست هر کدام اکسیر بیاض است از هر کدام که میخواهی
تو پس تحقیق آن میگردد نقره سپید بعد انیکه باشد در اکسیر سیماب و گوگرد و کرده
شود در اجساد و الاحجار سخت خواهی تو تکلیس آنها را پس بکن مثلها زرنیخا
احمرا فاذا اردت تجسیدها پس ما تند ربع او فاعرف هذا الفرق پس تحقیق
که واقع میشود در و خطاء بسیار و اما الطلق و الجبین و الزجاج پس تجسید ان
یک قسم است و آن اینست تصعید کن از و کبریت و زرنیخ مبیض چند مرتبه بستر
سحق کرده شود بآب نطرون ابدا مرارا حتی یشرب سبعة امثاله ثم بماء التنکار
مثل ذلک ثم تطعمه المرتک المبیض فی الذوب برای ده یک فانه
یذوب مثل الماء و تصبه فی راط یابس و یخرج مثل العاج سبیکه و یکون الطلق

و الجبین

و الجبین الذین تدبیرهما محلولین بآب قلی و الزجاج تکلیسه بماء القلی بان
تحمیه و ببیند از دروی و بیامیزی با او ده چند او سیماب تصعید کرده شده و تعجنه
ببیاض بیض مقطر الذی فیه کلس قشر و ملح قلی و تشویه ابدا تا انکه بسته شود نقره
و ار بیضاء و یقیم در رهمه ثلثین رصاص قمرا باذن الله تعالی رأس و ان شمعته عشر
مرات و حللته بریزی بر مانند او زیبق مصعد و دفنته بالحل ثم عقدته صبغ
واحده رطل من ای جسد شئت تحقیق گذشت ذکر تجسید الاجساد و الاحجار
و هو آخر قسم ششم است من کتابنا هذا باب آخر نبتداء الآن بالقسم السابع
و هو الاقسام الذی ستون تدبیرها ست و تدابیر آبهاء صابغه سرد از سپیداب
انکه تقدم ذکرها الی هذا الغایت من کتابنا باب تدبیر ماء احمر بگیر سرکه انگوری
مقطر فاجعل فیه ربعه زاجا مصفی و اترکه ایاما و صفه ثم اجعل فیه مثل ربعه عقابا و
اترکه ایاما ثم صفه و تنقیه کن از و و تشویه ده تا که سرخ شود و اجل منه ان
تاخذ خل خمر مقطر فیه ربعه زاج مصفی و تغلیه غلیات ثم صفه بستر بگردان او را
صاف پس بکن در ان ربع او عقاب و تغلیه غلیات و صفه ثم تجعل در ان
مصفا زود قدر ربع او زنگار اگرفته شده بعقاب و سرکه انگوری از براده مس
مغسول بعد آن که جوش داده شود جوش دادن و صاف کن او را پس استعمال
کن او را باب آخر و اجل منه ان تاخذ خل خمر مقطر و تجعل فیه مثل ربعه عقابا
و یغلیه غلیات و تصفیه ثم تجعل فی المصفا مثل ربعه زاجا اصفر مصفی ثم
تصفیه و تجعل فی المصفی مثل ربعه زنجارا متخذ من روسختج و یغلی غلیات و
یصفی و تجعل فی المصفا ربعه زعفران الحدید و یغلیه و تصفیه و تستعمله باب آخر

واجل منه ان تاخذ قلقطار او قلقديس وقلقند وسوري وزعفران الحديد ومثل
الجميع عقاب مصعد وتركني اورا بحل وتسحقه وكلما جف تنديه تفعل به كذلك
ثلثة ايام وكل ثلثة ايام تشويه بنار وسط حتي يحمر ثم تحله وتستعمله باب اخر
واجل منه خذ زاجًا مصفي فحله واجعل فيه مثله حمرة كبريت ودهن الصفرة وادفنه
اياما فانه ينحل وتستعمله تجده شافيا باب اخر واجل منه خذ زاجًا اصفر الذي
له عيون تبرق في تبرق مثل الذهب ومثله قلقديس فحلهما برطوبة وصفه
ثم اجعل فيه ربعهما مرقيشا ذهبانية مشمعة وتشميع كند اورا چند روز
وقطره ثم اجعل فيه مثل ربعه زعفران الحديد واتركه اياما وقطره ثم اجعل
فيه دهن صفرة مثل ربع الجميع وادوعه الحل چند روز استعمال کن در
عمل که براي تست بيابي ان شاء الله تعالى باب اخر واجل منه خذ رطل كبريت
اصفر ومثله صفرة بيض جوش داده ثم يسحقهما على صلاية يوما تاما و
قطرهما وخذ ماءه ودهنه فاجمع بينهما بالضرب وبيامیزان هردو را به زنگار
وزاج مقطرين مانندان هر دو و تشميع كن اورا روزها پس استعمال كن اورا بيابي
اورا عجب ان شاء الله تعالى باب واجل منه خذ زاجًا محلولًا ومرداسنج وزرنيخ احمر
ومرقيشا ذهبانية وقلقند سواء ويسحق ابدا حتى يجف ثم شمعه بآب نوشادر
مصعد بزاج پنج بار وخمس مرات بماء قلقنديس وحله برطوبة فانه حل ميشود
ماء احمر صابغًا ان شاء الله تعالى باب واجل منه قطره صفرة بيض وخذ ماءه
ودهنه اجمع بينه بين الزاجات الحمرة المحلولة بالرطوبة وهي القلقند

والقلقطار والزاج الذهباني وقلقنديس وسوري پس تر بسيار زيل را
ثلثة اسابيع حل ميشود آب زرد ميباشد ثقل او باب اخر بگير شهدراو
زاج وكبريت اصفر من كل واحد يكرطل دو استار رشك اصفر وصب عليه خل مقطر
واغمره بغوطاند وبپوش اورا مقدار چهار انگشت في قدر برام بر شكل ديگ و
اغلبه به غليان وصفه وبريز بروي نيم رطل آب زردي ونيم رطل دهنه مشمع كن
اورا چهارده روز وقطره واعزله ثم خذ زعفران حديد وشك اصفر وصبغ كبريت
وصبغ صفرت وقلقند ومرقيشا ذهبانية فشمعها بعقاب محلول عشر مرات
وادفنه حتي ينحل وقطره وجمع كن درميان او و درميان معزول شده سه هفته
فانه ينحل ماء احمر وقتي كه بغوطاني درو ريز كهاي نقره كرم مخبته تركه قايم ميشود
طلائي خالص آبريز باب اخر اجل منه خذ قلقند فحله برطوبته واخرجه
بعد وقطره ماءه واعزل القاطر ثم خذ من زعفران حديد ومثله كبريت اصفر
واسحقه واسقه من الماء المعزول واسحقها يوما تاما وجففه واشوه في قارورة مطينة
مسدودة الراس يفعل به ذلك اربع مرات وكل مرة تستقيه منه انكه قايم
شود نرم پس تر سحق كن اورا حتي يجف ويكسو دار ثم خذ زرنيخ واسحقه بربعه عقاب
واشوه تفعل كذلك اربع مرات وتجدد له العقاب في كل مرة ثم خذ منه جزوا
ومن المعزول مثله وبريز بروي خل خمر مقطرًا پوشيده دار اورا در آفتاب يصير
كالدم واستعمله عند الحاجة تجده محمودًا فهذه مياه يحمره الروس التي فيها الزيبق
والكبريت والاجساد فاما انكه هست در سيماب فيها پس تحقيق كه ان سرخ ميشود
زيبق سرخ محلول الممزوج بسرخي كبريت يا ممزوج بماء صفرة او ممزوج بماء دهن بيضًا

علی العبد یقطر رطلا من العبد فیقطر منه درهمین فرد ما قطر علی عالم یقطر وقطره ثانیاً فیقطر اربعة دراهم فرد ما قطر علی عالم یقطر وقطره ثالثا فیقطر ثمانیة دراهم وکرر علیه ذلک حتی یقطر العبد کله فخذ عشرة دراهم قمر واعمر ها بمایته درهم عبد مقطر وقطره وتردد ما قطر علی ما یقطر حتی ینعقد الجمیع فی القرع والمر یقطر منه شیء فالق واحداً منه علی مایة من ای جسد شئت یقیمه قمرا علی الخلاص از کتاب دارا اسکندریه نوشته شده بود نقل کرفته شد

باب صفة الزیبق احمر المحلول وهو ان تاخذ زیبقاً مصاعد اللحمرة ومثله کبریت اصفر فاسحقهما زاجا محلولاً یوما خشک کن اورا وتصعید کن اورا فی ماء وردیة فانه یصعد کالدم فتاخذ منه جزو وشمع کن اورا وماننداو زعفران حدید وتسحقها وتنصب علیه الزنجار والزاج والعقاب المحلول ویسحقها بها وتدفنها حتی ینحل ماء احمر ثم قطره وتشمع اشغل بماء زاج وزنجار وعقاب محلولة وتحله وقطره حتی یقطر کله ثم شمه اربعة عشر ان شاء الله تعالی قد ذکر من المیاه الحادة الترابیة والحمرة چیزی در وکفایت است وهو آخر تدبیر البرانیة ونبتداء الان بعون الله ومنه فی لغت تدبیر النباتیة وقد قلنا فیما تقدم من کتابنا هذا انه قد قل خوض العلماء فی النباتیة وقل استعمالهم لها وانقضی تدبیر الاجساد والارواح والمیاه الصابغة ونبتداء الآن فی لغت النباتیة ان شاء الله تعالی باب فی تدبیر النباتیة وبهتر چیزیکه استعمال کرده شد ازو شنان است دراز تر ومرطوب است یعنی سبز است وان سبجی است که مشهور است به پنج انگشت بکیر ازو چیزیکه خواهی تو پس مقطر کن آب اورا پس وقتیکه تغیر یابد وبدبو شود نفس پس تحقیق جزاو را نفس است مانند نفس احجار الحیوانیة پس بکیر برای قرع قابله وبکذار اورا دیگر تا که مقطر شود تمام کرفته شد ازو حدید وقطره ماؤه ومصعد کن باقی را ازو فی قرع بالآثال وتاخذ الصاعد الابیض وتکلس الثفل بهتر ازو یکی جزوا ومن زیبق مصعد بکیر وتعجنه بمانند او از آب مقطر وتعقده فی قارورة مطینة

وتوثق من راسها بنار لینة فانه ینعقد نقره کاملة یصبغ درهمه مایة ای جسد شئت فضة باب اجل منه ان تاخذ من کلسه جزوا ومن الماء مثله ومن الزیبق المصعد مثله فیسحق ویشوی فی قارورة مطینة مستوثق من راسها علی ما تقدم یخرج لک جوهره بیضاء تقع درهمه علی مایة وخمسین ای جسد شئت تترکه فضة باب آخر واجل منه ان یسقی بهذا من الزیبق المحلول فی اربع دفعات وتشویه عند کل سقیه یقع درهمه علی ثلث مایة ای جسد شئت یقیمه فضة بیضاء ان شاء الله تعالی باب واجل منه ان یسحق ویشمعه عشر مرات وتحله وتعقده تعقده یقع واحده علی خمسمایة ای جسد شئت باب بهتر ازو آنست منعقد کن نفس را انکه مقطر کرده اورا اول بار در عمیا با آتش قندیل تا آنکه بکردد مانند شهد بستر بریز بروی از آب ازو بپوش وبکیر وصل راور دکن اورا بسوی آن آتش وبکذار اورا کرو وشب بستر بکن اورا وصاف کن ازو آب سرخ ونو کن مر اورا آب وتدبیر تا انکه کرفته شود تمام رنگ او وبکیر باقی را از نفس وجوش داده شود با بقلی هفت بار تا که براید ازو سیاهی باب صفة ماء القلی الملین وهو ان تاخذ من القلی رطلا فتکلس حتی تبیض وتصب علیه اربعة ارطال ماء وتترکه یوما ولیلة ثم تغلیه غلیات وتصفیه ثم بر چیزیکه باقیست ازو چهار رطل آب دیگر وتترکه یوماً ولیلةً ثم تغلیه غلیات ثم صفه ثم افعل کذلک ثم اجمع بین المیاه

الثلثة در سبوی سبز وبکمیو کن او را واستعمال کن او را وقتیکه محتاج الیه است بگیر
از شمع باقی از نفس سپید یکجز ومن الکلس جزء او اسقهامن الماء المقطر منه
یکجز وسحق کن بالنهار جمع کن وتشویه کن بشب در قاروره مطینة حتی یصیر
نقره بیضاء یصبغ واحده ثلثمایة من ای جسد شئت فضة بیضاء ان شاء الله
آخر واجل منه ان یسقی الکلس من ماء المقطر ثلث مرات بقدر چیزیکه قایم
شود مانند حمو یسحقه بالنهار ویشویه باللیل حتی یصیر هباءً ابیض ثم
تندیه وتجمع در میان او ودر میان شمع وتسحقه یوماً کاملاً وبریز برو
از آب وتدفنه اربعین یوما ینحل ماء لا ثفل له وتعقده بعمیا ینعقد جوهره
بیضا یقیم واحده ستمایة ای جسد شئت فضة بیضا یرجع بالخلاص وان طرحت
واحداً علی عشر ارطال جوهر زجاجة ابیض مسحوقا قایم میکند او را بلورا صافیاً
بعد چیزیکه بکنی او را در دیک مطین وتدخله الآتون وتخرجه اذا برد فهذا افضل
ما فی النباتیة من عمل البیاض **اعمال الحمرة** من النباتیة خذ من الماء القاطر
المحلول که در و حمره است ثمانیة اجزاء ومن زیبق احمر جزءً او کبریت ابیض
قایم نصف جزو ان اینست که بگیری از سیماب سرخ یکجز ومن الکبریت المبیض
القایم نصف جزو وسحقه علی صلایة وتصب علیه من الماء مثلها وسحق کن
آن هر دو را تا که خشک شود وتسحقها بعد جفاف یکساعت کامل حتی ملغمه
سحق کن او را وتشویه کن او را بشب در قاروره مطینة بنار لینة افعل به
کذلک حتی تشویه کله ویصیر نقره حمراء تقع واحده علی مایة فضة و

فی العشرة ثلثة یخرج ذهب احمره **آخر** واجل منه تاخذ من کل الاثنتان
جزءً من الکبریت المبیض قایم ربع جزو ومن الماء الاحمر عشرة اجزاء
سقه وتشویه کن او را بر چیزیکه گذشت میکردد نقره سرخ یقع واحده علی خمسین
فضة یصبغه ذهباً ابریز **باب** واجل منه ان تاخذ من کلسه جزءً ومن شمعه
نصف جزءً سحق کرده شود هر دو را نرم وتسقیه کن او را چهار بار یا تند او یعنی
چهار چند او آب سرخ فی اربعه مرات وتشویه کن او را نزد هر تسقیه تا که
بگردد نقره حمرا یقع واحده علی مائتین ای جسد شئت وهو یرجع فی الخلاص
باب واجل منه ان تصب علیه اربعة امثاله من الماء المحلول فیه الحمرة و
تدفنه اربعین یوماً ینحل ماء لا ثقل له فاعقده بالعمیا یصبغ واحده مایة
ای جسد شئت یرجع بالخلاص **باب** اتخاذ جوهره فان اخذت رطل بلور و
عشره دراهم براده ذهب ودرهم کلس صفرة البیض ودرهم من هذا الاکسیر و
تسحقه علی صلایة وتجعله فی قارورة ملطخة بخبث الحدید معجون ببیاض البیض
مطینة بطین الحکمه فوق ذلک مستوثق من رأسها واترکه فی الآتون لیلة واخرجه
اذا برد یخرج جوهره حمرا ولا یقادر من الیاقوت شیئا فی شیء من الاحوال ولا
یعمل السنبا ذج فیه تساوی مثقاله پنجاه دینارا فهذا ما کان که بود نزد ما از
تدابیر نباتی و در وکفایت است برای آموزنده زیرا که کم کرده کرده اند خوض علمای ان
وما اکنون الآن نبتداء یعنی شروع میکنم در تدابیر احجار حیوانی وتحقیق کفم

ما در چیزیکه گذشت اینک آن احجار حیوانی ده اند و آن موی موی ایست و حرام مغز
است و دماغ است و تلخه است و خون است و شیر است و بیضه است و بول است و صدف
است و شاخ است و بهترین او موی است بعد ازان دماغ است پستر حرام مغز بعد
ازان خون و شاخ پستر صدف پستر تلخه پستر شیر و نحن الآن نعد نصف
تدابیر اجلها خوف اطالة الکتاب بسبب الناظر فیه **ابواب الشعر** تاخذ
من شعور الناس شعرا اسود طریا من شعر البالغین فیغسل بطین خوزی غسلا
نظیفا ثم یصفا بماء صابون و اشنان ثم تجففه و تحرزه ادق باریکتر چیزیکه قدرت
داشته شود ببر و وی پر کن باو قرع تا نصف او و ترکب علیه الانبیق و تقطره حتی یقطر الماء
کله ثم شدد النار حتی یخرج منه جمیع الدهن و تعزل کل واحد یعنی هر یک را جدا علی حدة
ثم اقطع النار و اخرج الثفل بعد ما یبرد و القرعه و اسحقه سحقا ناعما و صاعده در
اثال و یکپر چیزیکه تصعید کرده ازو سپید پس اگر مصعد نشود اول بار سپید اعاده
کن برو تصعید را همیشه تا آنکه برآید ذرور سپید و چیزیکه باقی ماند در اسفل دیگ
پس بگذار او را و یکسو نگاه دار پستر بکن ذرور را بر صلایه و بنوشان او را
یعنی تسقیه کن او را از آب و اسحقه حتی یشرب مانند او و تشویه کن او را در شیشه
مطینه با آتش زبل بشب ثم سحق کن او را و تسقیه کن او را از آب مانند و باز سحق کن
او را با آن تا که خشک شود پستر تشویه ده بکن باو التعمل را تا که بگردد نقره و ار سپید
مانند هیا قایم میکند درم او چهار صد درم را هر جسد که خواهی تو شیئت فضة بیضاء
ما یرجع بالخلاص **باب صبغ جوهره** و چیزیکه باقی مانده زیر اثال پس تکلیس کن او را

و آن باین طریق که از آب او بخوران او را و سحق کن باو تا آنکه خشک شود پستر داخل
کن در آتون پستر برار او را وقتیکه سرد شود و اعادت کن برو تدبیر را همیشه تا که بگردد
کلس مهیا پستر بگیر ازین کلس یکجزء و از براده طلا یک جزو و از مینای سرخ مصری
صد جزو و سحق کن کرده شود همه و طرح کن در وا ازین اکسیر ربع جزو و از قلقند یکجزو
پس سحق کن او را با سرکه انگوری مقطر در و مانند ربع او نطرون احمر یکساعت نیک
پستر بکن او را در دیگ مطین و داخل کن او را در آتون و برار او را وقتیکه سرد شود
بر می آید مروارید نیک **آخر** و اجل منه ان تسحق هذا الاکسیر و تسقیه بنوشادر
محلول الذی فیه مثل ربعه کلقتشر و تدفنه حتی ینحل ثم تعقده بعمیا بالتش
افکر ریزه پس تحقیق آن قایم میکند درم او ستمایة از هر جسد که خواهی تو **آخر**
و اجل منه ان تاخذ صفرة بیض مسلوق و تقطر ماء و دهنه و یسقی هذا الاکسیر از
هر واحد ازو مانند او و سحق کن بر صلایه و امساک مکن از سحق تا که خشک شود پستر
تشویه کن او را نزد فراغ خود از یک تسقیه ازو پستر تسقیه کن او را نیز تسقیه دیگر
از قلقند محلول و شوه فانه یصیر نقره حمراء باقی رنگ رنگ میدهد درهم خمس مایة
من ای جسد شیئت ذهبا ابریزا **باب جوهر** بگیر خورده زمرد صاف و العقیق
الصافی جزو و جزو عشره اجزاء بلور صافی و عشر جزء من هذا الاکسیر و جزء
نطرون احمر اسحقه بماء شعر مقطر ساعة جیدة حتی یجف ثم اجعله فی
قدر مطینة و ادخله الآتون و اخرجه اذا برد یخرج لک یاقوتا احمر ایقوم
مثقاله خمسمایة مثقال ذهب **باب آخر** و اجل منه ان تاخذ الشعر و
تنظفه علی ما تقدم و تقطر ماءه و دهنه علی ما وصفنا ثم رد کن آب را در تقطیر

تا وقتيكه صاف شود ونكه دارا ورا وعقد كن ذهن را در عميا بر آتش نار
لطيف يعني بآتش قنديل يا بانكشت سيزها يا خاكستر كرم يا بآتش آفتاب
روزها كرما تا كه منعقد شود پستر كرده شود اورا در عميا وصب عليه من الماء
المعزول آنمقدار كه بپوشد ديكر وصل وبكذار اورا بر خاكستر كرم بكير وزرو
شب پستر نكهدار ازو مي يابي سرخ ارجوانيا وجد دله الماء والتدبير
حتى تا خذ جميع صبغه واعزله وهو حمره الشعر ثم خذ الذهب المكلس بالزيبق
والزاج والكبريت واسقه من هذا الماء عشره اضعافه في عشرين كرة اي القه
في كل كرة منه واسحقه سقيه حتى يجف واشوه في قاروره مطينه بنار زبل فانه
يقيم درهمه ستماية من اي جسد شئت ذهبا ابريزا ان شاء الله تعالى باب
صبغ جوهره خذ برادة ذهب وبرادة نحاس وكلس الصفره جزء جزء وعشرة
اجزاء نخاتة عقيق يماني ومثل الجميع مسا [مياه] احمر مصري وماية جزء نخاتة
بلور صافي وعشر الجميع نطرون كلس الشعر اسحق هذه كلها سحقا نعما واطرح
على كل ماية مثقال من الجميع من هذا الاكسير مثقالا واسحقه ساعة واجعله في
قدر مطينة وادخله الاتون واخرجه اذا برد تجده ياقوتة حمراء يقوم مثقاله
خمسمائة مثقال ذهب ان شاء الله تعالى باب جوهر واجل منه ان تاخذ من حمره
الشعر المحلول مائة عشرة اجزاء ومن كلس الشعر خمسه اجزاء ومن الكبريت
المبيض القايم خمسة اجزايه ليسحق الكبريت والكلس معا على صلاية حجر
او زجاج ليسقيها من حمرة الشعر المحلول بمائة مثلها ويسحقها به حتى

يجف ثم تشويه ليلة بنار لينة في قارورة مطينة مستوثق من رأسها
وتعيد عليه التدبير حتى يشرب الحمرة المحلولة بمائه كله ويصير نقرة ياقوتية
ثم شمعه مع مثله نوشادر موي وعرق كن اورا سه نوبت ثم تدفنه اربعين
يوما وچيزيك زياده باشد تا كه حل شود ماء احمر مثل الدم ثم يعقده في عميا
مستوقد لطيف بنار نفاط ينعقد نقره حمراء اشد حمرة از زنك ارغوان
وصاف تر من المياه يصبغ درهمه الف مثقال من اي جسد شئت ذهبا
ابريزا باب واجل منه ان يسحق هذا الاكسير مع مثله نوشادر الشعراع النوشادر
الثالث مما تذكره في باب النوادر وغرق كن اورا بآن چند بار وحل كن اورا
ويكن اورا در وما نند او از سرخي موي مقطر از وآب او ثم تدفنه ثلثة اشهر
حتى ينحل ماء صافيا روشن ميشود با وتاريكي بآن براي تو ويعقد في عميا
بنار لطيفة ينعقد نقرة حمراء اصفى من الشمس يقيم مثقاله الفي مثقال
من اي جسد شئت ذهبا ابريزا يرجع في الخلاص باب صبغ جوهره خذ بلور صافي
اربعة ارطال وبراده ذهب عشرة مثاقيل ومن نخاتة العقيق اليماني عشر
مثاقيل ومن ياقوت سپيد اربعه مثاقيل ومن الماس الدون نصف مثقال
ونطرون عشره مثاقيل ومثله تنكار سحق كلها سحقاً نعما في هاون زجاج
اسبوعا حتى يتهبا ثم يلقي عليه ثلثه مثاقيل من هذا الاكسير وسحقه به
يوماً كاملاً وتدخله الاتون بعد ما تجعله في قدر مطينة وتوثق من رأسها

جيداً وتترك فيه ثلاثة ايام ثم تخرجه اذا برد تجده ياقوتة حمراء تجذب
الذهب والفضه بسوي ذات خود جذب المقناطيس الحديد الى نفسه تقوم
مثقاله بالف مثقال ذهبا ان شاء الله تعالى باب واجل منه ان تاخذ
شعرا فينظف على ما قلنا ومقراض كن اورا وتقطر ماوه ونفه وهو حمرته د منه
ونكهدار هر رنك را جدا جدا على حدة ورد كن آب را در تقطير تا كه بكردد مانند آب
صاف ولا تحس به في شيشها وزن كن اورا ونكهدار اورا ثم تعقد الحمرة
في عميا بنار لينه واثق عليه ان لا يغلي فينكسر العميا وزن كن اورا وفتيله عقد
كردي وبريز بر واز آب معزول بپوش در قرع ومركب كن بر وعميا وبر پاكن
اورا بر آتشدان ملايم لطيف وروشن كن زير او ريزهاي انكشت يوما وليلة
فانه يجمر الماء فصيه ولو كن براي او آب واعد عليه التدبير حتى بكيري سرخي او در آن
ووزن كن باقي آب را بشناس چيز يكه نقص منه وجمع كن آبهاي سرخ ووزن
كن آن را ونكهدار اورا پستر سفيد كن چيز يكه باقي مانده است از روغن سياه
يا آب قلي لين انكه ذكر كرديم ما اورا در باب نبات وآن اينست كه بريزي برو
ازان در عميا وبكير وصل وبر پا كن وبر خاكستر كرم بكير روز وشب وتكون العميا
مطينة تا كه سياه شود آب پس صاف اورا ازان ولو كن براي او آب هميشه
تا انكه سپيد وبيقى الماء بر حالت خود تغير نيايد پس درين وقت نكاه دار
اورا پس بكير ثقل را فيسحق بماء الشعر المقطر يكساعت خوب حتى يجف

وتجعله

وتجعله في كوز مطين مستوثق من راسه وداخل كن اورا در نافخ ذات او روز
وشب بكن ان عمل را هميشه تا كه بكردد مانند ريزه درخت باز سبک کرند
پس نكهدار اورا از موم سپيد جزوا ودم الكلس المهبا جزوا وليسحقهما بعد
ساعة جيدة على صلاية زجاج بقعر زجاج حتى يصير شيئاً واحدا ثم تنديه
بقليل من الماء المعزول وتسحقه به ساعة وتعرقه في قدح مطين مرارا ونكذار
اورا اينك دود كند پستر جاروب كن حتى ينحل ماء الانقل له وردي پستر
بيامير مانند او از آب حل شده كه در وسرخي است وادفنه اربعين يوما حتى يصفوا
ثم اعقده تجده نقره حمراء يصبغ مثقاله الف مثقال اي جسد شئت ذهبا ابريزا
قائما على الخلاص وان حللت هذا الاكسير بعد چيز يک سحق كرده اورا بمثله
نوشادر الحاس ما پيان ميكفم اورا وعرق كني تو اورا چند بار وحل كني تو اورا
وبكيني در و مانند ربع همه از موم ومانند عشر او كلس موي ومانند همه سرخي
موي محلول بمائه ثم عقده في عميا بنار نفاط العقد در هفت روز نقره حمراء
پس سحق كن اورا وسقيه كن اورا مانند ربع او آب زردي بيضه وسحق كن اورا
بآن حتى يجف وتشويه بنار لينه ثم ليسحقه وسقيه من دهنه الصفرة مثل نصف
الجميع وتسحقه به حتى يجف ثم تشويه بنار لينة في قارورة مطينة ينعقد نقرة
حمراء يقيم مثقاله عشرين الف مثقال اي جسد شئت ويدب به دبيب
سم الافاعي في اجساد الحيوان باب في النباتية خذ الاشنان السبجي الطوال

المعروف بخمسة اصابع فقطره واعزله ماوه ودهنه وكلس ثفله واعزل ماؤه
ودهنه وكلس ثفله واعزله پستر ردكن آب را تا كه صاف شود وبكن در وعا مانند
ده كلس قشر ودفن كن اورا تا كه حل شود در وونكهدار اورا وعقد كن دهن را در عم
مطينه ثم اجعل في خرقة كتان وصره صرا مستر خيا واقطع چيزيك بالاء بنداست
وبپنداورا در جام بر صورت قدحهاي عطاران مراورا طبق واز كوته آست
مراورا عروه بر رشته كتان در ميان بول مقطر ونصب كن يعني برپا كن
اورا على مستوقد لطيف واوقد تحته بنار ريزهاي انكشت وپستر صاف كن ازو
بول ونكهدار ونوكن براورا بول واعد عليه التدبير حتى تاخذ جميع ما فيها من الحمرة
ولا يبقى فيه شيء ثم اجمع الابوال والحمرة كلها في قرعه وقطره فانه يقطر البول
ابيض ويبقى الحمرة في القرعة فاعزلها ثم خذ ما في الصرة مثل الشمع السواد و
اجعله في قرعه وصب عليه ماء قلي اللبين انكه ذكر كرده ايم وشمعه واتركه ليله
ثم صب عنه وجدد له ماء القلي واعد عليه التدبير حتى يبيض ولا يسود الفضة
واعزله ثم خذ من الماء الابيض المعزول نصفه وبريز برو نيمه او كلس وسحق
كن اورا بآن در هاون زجاج يكساعت نيك و دفن كن اورا در زبل حتى ينحل
پستر بكن در ه واز موم مانند آب وبزن اورا زدن سخت وما شد موم از
سرخي ورد كن اورا بسوي دفن واتركه اربعين يوما فانه ينحل ويصفو فاعقده
ينعقد نقرة حمراء يقيم مثقاله اربع مايه مثقال اي جسد شيت وللباقي خذ

نصف الماء الباقي وصب عليه مثله من الكلس واسحقه به ساعة جيدة
في هاون زجاج وادفنه حتى ينحل واجعل فيه من الشمع البيضاء مثل
الماء واضربه ضربا جيدا ورده الى الدفن حتى ينحل ويصفو ثم اعقده
ينعقد نقرة بيضاء يقيم درهمه اربعماية اي جسد شيئت فضة بيضاء

خبر ظريف كفت ابوبكر پسر ذكريا و نيستم من كه خالي باشم من ازين اكسير سرشت
بودم من ازده مثقال وسخت مرا حاجت التجا آورد بسوي بر آمده بجانب بغداد
پس هر كاه كه خرج كردم آن اكسير را رسيد خبر من به حكيم چيزي بالحكيم الهمداني فاتاني
هو وياران او در دوكان بعضي بزازان بالكرخ مسلما خوش شدم باو وقبول كردم
بروي تجارب خود را يكساعت وارتقى بنا الحديث الى ذكر الصنعة وطال خوضنا
فيها ثم سالني از من رفتن را بسوي خانه خود پس برخاستيم ما همه طرف خانه
او خورديم ونوشيديم وسخن كفتيم وباهم بحث كرديم پس نبود ان حكيم كه مي آورد
هيچ شيء برو انكه من كه شكستم حجت او را و باطل ميكرديم او را پس هر كاه كه منقطع شد
آن حديث بآن ابطال كفت غلام خود را كه اي غلام الصدرة والآلة پس بيار او را
پس كرفت بوته وانداخت دران بوته از قلعي وكداخت او را وطرح كرد بران قلعي
يكدرم اكسير كه بود باو پس كرد آن قلعي را فضه سپيد پس كفت ان حكيم تميد انم
چيز يكه ميكويي تو يقين كن مرا بمانند او وبسيار عجب كردن او ذات خود وعمل او
پس زدم دست خود را بسوي آستين خود وبرآوردم منديل وكشادم او را و
كرفتم از ان حكيم درم خوب وبود در واز اكسير مثل بلوط پستر كردم در هم را وسودم
من اندام را بآن منديل وفكر كردم آن درم را پس رنك آبريز او در آمد اكسير دراندم

پس بسیار شد تعجب وازان عمل پس گفتم من غلام او را یکدانه نقره را آنکه عمل استاد تست
پس گداخت آن غلام نقره را پس طرح کردم دران نقو آن درم را پس گشت همه ازو
طلا پس فراموش کرد آن حکیم وقوم و واقف شد و پس گفتم مرا او را این دراز کند الله
تعالی بقاء تو عمل حکماء که مهارت داشتند والعمل میتدیا نست وآموزند کا نست
پس یاد دار این اکسیر را پس نیست در حیوانی بهتر ازو **باب جوهر صبغ** تاخذ نحاته
عقیق وبسد وحصا ومینا اخضر ده پنج من کل واحد رطلا نحاتة زمردا وفیه
فاسحق الجمیع سحقا ناعما وتخلط به مثقالا من هذا الاکسیر ویسقی حمرة الشعر المحلول
بمائه قدر یک جمع کند او را با و داخل کرده شود اتون بعد سحق کردن او بآن چیز
حتی تجف فی قدر مطینه وبرار او را سرد شود نقره حمراء روشن تر از آفتاب نیست
بعد او هیچ چیز از یاقوتهای کانی ونمی رسد او را قیمة ان شاء الله تعالی **باب خمر مثله**
خذ شعرا احمر پاکیزه پنج ارطال وموی سیاه خوب خمسة وعشرین رطلا وتصب علیها
من ماء الشعر المقطر سبعة ارطال وادفنه حتی ینحل ماء اسود مثل القطران فقطره
ونگهدار آب سپید وزرد وسرخ هر یک آب رنگین جدا جدا فاذا انقطع القطره
فاقطع النار وبردار از وا این انبیق وطین بدل او انبیق کلان سوراخ جدا و سخت کن آتش
فانه یقطر منه آب سیاه سخت مانند قطران پس وقتیکه منقطع شود پس بیند از او را
پس نیست چیز در و پس بدل کن قابله را و بیفزا آتش پس تحقیق که صعود شود بخار
خشک و بیاپی در قابله وانبیق مانند نوشادر سپید الطرز دا ابیض مثل برف پس نگهدار
او را پس تر کن آب سپید در تقطیر تا آنکه بگردد مانند صاف تر و داخل کن ثقل را
در کوزه مطین و داخل کن او را در آتون تا که بسوزد چیزیک برو است از سیاهی
در روغن و پستر برار او را وقتیکه سرد شود از آتون و سحق کن او را و بکن در هر رطل

ازو عشره درهم من هذا النوشادر وصب علیه خمسة درهم من الماء الابیض
فاسحقه به ساعة جیدة ورده الی الآتون واخرجه اذا برد افعل به ذلک
ابدا حتی یصیر نقره بیضاء واسحقه ولینه بمثل نصفه من الماء ابیض وحله ینحل
ماء ابیضا وهو الزیبق الشرقی واجعله فی قارورة مطینة مستوثق من رأسها
واحفر لها حفرة علی قدرها واجعلها فیها واکبسها بالتراب واجعل فوقه زبنیل سرجین
یابس واشعل فیه النار واترکه یبرد فانه ینعقد مثل البلور وهو الورق الذی یصبغ
مثقاله خمسه الف مثقال من ای جسد شئت **باب** واجل منه ان تسحقه وتلیته
بمثل نصفه من الماء الابیض وتسحقه به حتی یجف وتشویه لیله بنار لینة فی قارورة
مطینة ینعقد نقره بیضاء یقیم درهمه عشر الف مثقال من ای جسد شئت یخرج
فضه بیضاء **باب** واجل منه ان تاخذ من الماء الابیض اربعة اجزاء ومن الاصفر
جزوا ومن الاحمر جزوین فتخلط الجمیع وتضربه جیدا ویسقی ازو باین اکسیر سپید
بعد ما تسحقه بقدر ما یجمعه وتسحقه به ایضا ساعة جیدة حتی یجف ثم تشویه
بنار لینة افعل به ذلک حتی ینعقد نقره حمراء ثم اسحقه واسحق مع کل رطل منه
اوقیه من هذا النوشادر واوقیه من الماء الاحمر وادفنه فی ندوة حتی ینحل ثم
اجعل فی کل رطل منه من الماء الابیض مقدار دو اوقیه ومن الاصفر اربع اواق و
من الاحمر ثمان آواق ورد کن او را بسوی دفن واترکه چهل روز دیگر تا که حل شود
وصاف شود ورقیق شود پستر عقد کن او را فانه ینعقد نقرة حمراء یقیم درهمه
عشرین الف مثقال من ای جسد شئت ذهبا ابریزا **باب جوهر صبغ** خذ میناء اصفر
واخضر ومیناء احمر من کل واحد رطل وحصاء ابیض رطل ونصف وبلور صافی
رطل وبراده نحاس اوقیه ومثله براده ذهب وفضه محرقة بکبریت اوقیتین یسحق الجمیع

واعلم ان الروح فی العدنیات
هو الزیبق لا غیر فانا فی التدبیر
الحیوانیة وهو الماء الذی اذا قد
صارت له الزیبق وصدق علیه

ويجعل في كل ماية مثقال من الجميع مثقالاً من هذا النوشادر وعلى الجميع مثقال من الاكسير
وسقه ماء الصفرة واسحقه حتى يجف ثم اجعله في قدر مطينة واودعه الاتون و
اخرجه اذا برد وتجده نقره حمراء يقوم مقام السراج في الليلة الظلماء اجود
من اليواقيت المعدنية يساوي مثقاله عشرة الف مثقال ذهب انشاء الله تعالى

باب البيض يكبر بيضه صحاح وكن اورا در جام زجاج كه مراورست طبق منهدم برو
وصب عليه بياض البيض بپوش اورا وبسپار اورا در حل چاه چهل روز تاكه
حل شود بستر مقطر كن اورا ونكهدار آب را كه سپيد است پس وقتيكه شروع
شد بسرخي فابدل القابلة حتى يقطر منه الماء الاصفر فاذا بداء الحمرة فابدل
له القابلة فاذا انقطع فاقطع النار وارفع الانبيق وبكردان مكان اورا
انبيقا گوسيع سوراخ وقطره فانه يقطر منه قطراته واحتراقه وسخت كن
بر وآتش حتى لا يبقى منه شيء ثم خذ التفل فاسحقه واجعله في كوز مطين
بعد ما تعجنه بعشرة من الماء الابيض وادخله آتون الفخارين واخرجه
اذا برد واعد عليه التدبير حتى يبيض ثم خذ من الماء الابيض واعجن به الزيبق
المصعد واشوه بنار لينة في قارورة مطينة افعل به ذالك ثلث مرات
وليكن كل مرة من الماء قدر ما يجمع اجزاءه فينعقد اكسيرا يقيم درهمه شيئين
اي جسد شئت فضة بيضا **باب اخر** واجل منه ان يسقى هذه النقرة من
ماء الشعر المردد ومثله في اربع مرات تسحقه وتشويه فانه ينعقد نقرة بيضاء
لم تر مثلها يقيم درهمه عشرة الف درهم من اي جسد شئت فضة بيضاء

باب اخر

(في الهامش:) ار بيضه ابيض مقطر بكر را حل بايد

باب اخر واجل منه تاخذ التفل يبيض مكلس جزو ومن الماء الابيض جزو ويسحق
الكلس ليسقيه من الماء الابيض ساعة جيدة حتى يجف ثم صب عليه الباقي
منه وادفنه حتى ينحل ثم اجعل فيه من الماء الاصفر جزوا ومن الاحمر جزوا ورده
الى الدفن اربعين يوما اخر حتى يصفو واعقده في عمياء يقيم درهمه الفي مثقال اي
جسد شئت يتركه ذهبا ابريزا **باب اخر** واجل منه بيوشان اورا نوشادر
از آب سپيد بقدر چيز يكه قايم كند اورا مثل الحسو الرقيق وترده الى الحل ينحل
ماء صافيا مثل الدم وتجعل فيه من الماء الاحمر مثله وتعقده على ما تعلم يقيم درهم
عشرة الف مثقال اي جسد شئت **باب اخر** اجل منه خذ البيض فكسره في قرعة
طواها شير وتركب عليها قدحا آخر وخذ الوصل آهك آميخته با خاكستر وادفنه
اربعين يوما فانه ينحل ثم قطر واعزل ماوه ودهنه كل واحد عليحده وكلس
تفل او با آب نمك در آتون در آر حتى يبيض ثم تسقيه كن تفل اورا از دهن
او مثله بالسحق حتى تجعله مثل الحسو ثم اسحقه به ايضا حتى يجف ثم اشوه في
قارورة مطينة بنار لينة ينعقد نقره حمراء كبريتية يصبغ مثقاله ماية مثقال
فضة ذهبا ابريزا انشاء الله تعالى **باب اخر** واجل منه ان يسحق هذا الكلس جزوا
ويسحقه بمثله من الماء الابيض حتى تقارب خشك را وقودعه حتى ينحل ويجعل
فيه جزوا ومن دهنه جزوا وترده الى الحل فانه ينحل ماء صافيا احمر فتعقده
في عمياء ينعقد احمر مثل الياقوت الاحمر وتسحقه وتسقيه من ماء الصفرة
المقطر مثله في اربع مرات تسحقه وتشويه به حتى ينعقد ثم تسحقه و
تسقيه من الماء الابيض شربة يتركه مثل الحسو ثم تودعه الحل اربعين يوما

اخرج حتى ينحل ويصفو ثم يعقده بالعميا بنار قنديل فانه ينعقد في سبعة ايام
ياقوتة حمراء يقيم درهمه مائة رطل اي جسد شئت ذهبا ابريزا ان شاء الله
تعالى **باب صبغ الجوهر الجواهر** خذ مائة مثقال زجاج شامي ومثله حصاء ابيض و
مثله نخالة بلور وثلث مثاقيل كلس الصفرة وعشرين مثقالا نطرون ومن
هذا الاكسير مثقال بعد ما يسحق الاخلاط ويحله ويعجنه بمرارة القرون ويسحقه
به حتى يجف و داخل كن اورا در ديك مطين و داخل كن اورا در اتون ويخرجه اذا
برد تجده قطعة واحدة ياقوتة حمراء نيست پيش او و نيست بعد او خوبي و رنگيني
و رنگيني لا يعمل فيه شيء البتة الا الالماس الجيد **باب آخر** بگير بيضه تازه و جوش
ده اورا در آب انكه جوش داده باو كم شب يماني و نمك بسيار نگهدار قشر را جدا
و پاك كن از و غرفي سپيد را جدا و زردي جدا و مكلس كن ثقل بعد سحق كردن
اورا و خشك كردن سحق نرم بسيار مكلس كن ثقل سپيد را با آب نمك مقطر
بمقدار انچه معجون كرده شود با آن در ساعت خوب تا خشك شود وتجعله في
قدر مطينة في الآتون و آن در سه نوبت دفعات بسيار نگهدار اورا و بگير
سفيدي تخم مرغ فقطر ماؤه و دهنه و كلس ثقل اورا سحق كردن بماء قلي و عقاب
و تشقيه كن اورا از ان قايم ميشود مثل الحنو و سحق كرده شود با و تا كه خشك
شود و مدخله الآتون في قدر مطينة افعل به ذلك ابدا حتى يتكلس وتتهيا
مثل دقاق غبار و تعزله واقحل بالصفرة مثل ذلك ثم خذ من كل القشر
جزوا و من ماء البيض مانند او و اسحقها على صلاية عميق يكساعت خوب

و بسيار

و بسيار آن هر دو را بحل چهل روز فانه ينحل بيشتر مكن در و بگير و از آب بياض
بيضه و بگير از كلس او و دفن كن اورا در زبل اربعين يوما روز ديگر
ينحل ماء صافي ابيضا ثم اعقده بعميا بنار ريزه انگشت ينعقد نقرة
بيضا يقيم واحده اربعة الف مثقال فضة بيضا من اي جسد شئت
ان شاء الله تعالى **باب آخر** واجل منه خذ جزو كلس الصفرة واسقه مثله من
من ماء الصفرة وادفنه فانه ينحل في اربعين يوما ماء احمر واجعل فيه مثلها
دهن الصفرة ورده الى الدفن اربعين يوما اخر حتى ينحل ويصفو واعقده
في عميا بنار نفاطة ينعقد نقرة حمراء ياقوتيه يقيم مثقاله خمسمائة مثقال
اي جسد شئت ذهبا ابريزا ان شاء الله تعالى **باب آخر** واجل منه بگير كلس الصفرة
و تشقيه كن اورا مانند او از آب زردي و سبزي و سرخي چيز يك شبانه تشقيه
آن و دفن كن اورا پس او في اربعين يوما ماء احمر واجعل در و مانند آن
هر دو زردي دهن صفرة البيض و رد كن اورا بسوي دفن اربعين يوما اخر
حتى ينحل ويصفو فاعقده في عميا ينعقد نقرة حمراء ياقوتية يقيم مثقاله خمسة
آلاف اي جسد شئت ابريزا **باب جوهر الصبغ اللطيف** تاخذ من الحصاء
الابيض والبلور والمغنيسيا الحديد جزوا و مثل الجميع ميناء احمر مصري
و مثل الميناء سبناذج ازرق و مثل عشر الجميع نطرون احمر و سحق الجميع
سحقا ناعما واطرح عليه من الاكسير مثقالين فاسحقه به ناعما وادخله
الآتون في قدر مطينة واخرجه اذا برد تجده قطعة ياقوتة حمراء اجود

مايكون من اليواقيت انشاء الله تعالى **ابواب الدم** خذ من دم الحجامين تازه
فاجعله في قرعه وقطر ماؤه و دهنه و مكلس كن ثقل او را باب نمك في الاتون
فانه ينكلس في ثلث دفعات حتى يصفو ثم خذ من مائه ومن كلس البيض
مثله انكه مكلس كرده تو مانند او و دفن كن او را در زبل اسپ بتحقيق حل مى شود
در شصت روز و بكن در روز بيق مانند همه و دفن كن او را چهل روز تا كه حل
شود نيست حر او را ثقلى بستر عقد كن او را بسته مي شود نقره وار صاف تر
از مهبا يقيم مثقاله ثلثمائة اي جسد شئت فضة بيضاء **باب خمر** واجل منه
اينك يكبري از آب او يكجزو از كلس او مانند او و سحق كرده شود در هاون زجاج
ساعت خوب و تدفنه حتى ينحل و يصفوا ثم تعقده يعقد مثقاله الف مثقال
اي جسد شئت فضة بيضاء انشاء الله تعالى **باب خمر** واجل منه ان تاخذ من
مائه جزوا ومن كلسه مثل الماء ومن نفسه النصف فيسحقها في هاون زجاج يوما
وتطمره في الزبل حتى ينحل ويصفو ثم تعقده ينعقد لك نقره حمراء صافيه
يقيم مثقاله اربع الف مثقال من اي جسد شئت انشاء الله تعالى وتدبير
المراره والاقحاف والقرون وغير ذلك من الاحجار الحيوانية على هذا التدبير فاعرفه
واعمل عليه تنجح انشاء الله تعالى قد انقضى ذكر تدبير ابواب المعدنيه
والنباتيه والحيوانيه بعون الله عز وجل وتوفيقه ونبتداء بابواب النوادر
وهو اجعل باب في كتابنا هذا واعلم **باب النوادر** وانما نام نهاديم ان

وتدبير ماء بان ينقع الملح في الماء
ويكون الملح مثل ربع الماء
ويجعل في القدر ويركبه على المستوقد
ويوقد عليه حتى يبقى من الماء النصف
ثم يصفو ويستعمل وهكذا في
جميع ما ذكرنا من ماء الملح وماء
العقاب فاعرف ذلك وقد
ينقع الملح او العقاب او النشادر
في الماء او في الخل ويوقد
عليه حتى يغلي غليتين

بلغ ... ١٢٣٨

بابا

باب را نوادر الجمع دران نوادر چيزي كه قاصرست ازان چيز همه كتابها
و هر بابي كه ذكر كرديم ما او را در كتاب ما اين تصعيد در ماء الورديات
تجعل الادوية التي تريد اصعادها في الماء ورديات ثم تاخذ لها قدرا كبيرا
مطينة تطيينا جيدا اي يريد ارتفاعها في الماء ورديات التي تريد نصب كني او را
دران يك قبضه و بستر كن در زير ان ماء ورديات خاكستر بيخته مقدار قبضه
وتكبس فيها جيدا ثم ينصب فيها الماء ورديات على الرماد وتكبس حواليها
بالرماد والى افواه القوارير والقم القوارير ان كان فيها نداوة بصوفة وخذ
نداوتها حتى اذا جفت الصوفة وزرد شود و بسوز د ببند كن دهنهاي آن قوارير
قوارير و آتش كن زير او تا شام بستر ثم اسكت وتركته يبرد مكانه انشاء الله
تعالى **البورق المصفى** خذ رطلا از بوره كنان سپيد از و و پنج استار نمك معجون كنند
و سحق كن آن هر دو را كه نرم و زياده تى كن پس عقد كن هر دو را بعد ساكن شدن
چيز يك ساكن شوند آن هر دو و بريز بر و آب را انشاء الله تعالى **خمر** خذ
جزو من البورق الابيض و جزوا من بورق الخبز وتسحقها وتضولها وتدعها
يسكنان ويصب عنهما ماصفى من الماء وعقد بكن باقي را پس آن بوره مصفات
بگير بگير از قليا سپيد و مانند او نوره وتصب عليها سبعة امثالها ماء وتغليها
حتي يرجع الى النصف وتصفيه عشر مرات و كرده شود او را در كوزه هاي باريك
چكان باشد و بپا و بزير جايها و رد كن چيز يك بسته است بر او اول مرة بسويا
كوزها وتمسح ماينبت عليها بعد ان اول رفع كن او را اولا اولا و بپوش انچه

مقطر شده از و لجامات از غبار و يعقده ان شاء الله تعالى **ماء القلى حاد** تاخذ
من القلى الابيض رطلا و تصب عليه اثنا عشر رطلا ماء و يتركه يوما و ليلة ثم
تغليه غلية و تصفيه و تصبه على رطل آخر قلى و تتركه يوما و ليلة و تغليه و تصفيه
افعل به ذلك سبع مرات ثم قطره و ارفعه فانه الذي يحل به الطلق و الجبين
فيما تقدم لنا من كتابنا **تقطير الزيت** خذ من الزيت الحديث ما شئت و امجه
بمثله ماء مع قليل طين حر ابيض حتى يذهب ثلثا الماء و يبقى ثلثه ثم صفه عن
بقية الماء و الطين و جدد له الماء و الطين و التدابير افعل به كذلك ثلث
مرات ثم اجعله في قرعة و انبيق و پر اكن بروي نورة قدر ما تجعله مثل الحسو
الرقيق فقطره افعل به ذلك مرارا تا و فتيله جاري كني او را شعله نمي كند در آتش
ان شاء الله تعالى **آخر** خذ من الزيت المطبوخ بالماء و الطين الابيض
و اجعل فيه نوره و ملح مر بقدر ما تتركه مثل الحسو و قطره افعل به ذلك مرارا حتى
اذا جربته لم تشتعل فيه النار ان شاء الله تعالى **تقطير النفط** خذ النفط
الاسود فاعجنه بمثله نوشادر و قطره افعل به ذلك حتى يقطر مثل الماء لا تشتعل
فيه النار **آخر** خذ النفط الاسود فاعجنه بمثله نوشادر و قطره افعل
به ذلك حتى يقطر مثل الماء لا تشتعل فيه النار **آخر** خذ النفط الاسود
فاعجنه بطين الحر الابيض حتى تتركه مثل الحسو و قطره افعل به ذلك حتى يقطر
مثل الماء و لا تشتعل فيه النار ان شاء الله تعالى **الاسرب المحرق بالزاج**
تاخذ من الاسرب ما شئت فتجعله في مغرفة حديد و تطرح عليه مثل ربعه زاجا
اصفرا و تدخله الطاجن ان و تحركه حتى يحترق و يصير رمادا ثم سقه ماء الزاج

في طريق تقطير الدهن الزيت

يوخذ النفط المطهر ليت بدهن لا يشعل بالنار و تشميع بين قرصين تفعل به ذلك مرارا حتى يرجع فيه لذوبة عيري و تذوب و اني لك بذه الذوب بكفك الله الى ذلك شريفا ١٢ ه

و شوه حتى يحمر ان شاء الله تعالى **تكليس** القلى تاخذ من قطع القلى الجيد فيجعله
في قدر مطينة و تدخله الاتون و اخرجه اذا برد افعل به ذلك از غير اينك سحق
كرده شود او را تا كه سپيد شود ان شاء الله تعالى **اتخاذ القلقند** تاخذ من الزاج
الاصفر الجيد ما شئت و طبخ بكن او را با مثل او زنجار در ديگ مس به چهار چند او
آب تا كه برود سيوم حصه بستر صاف كني او را و عقد كني او را در آفتاب و باشد هر جام
بجام حتى ينعقد بستر سحق كن او را و فرش كني از و بقعر زجاج بعد چيزي كه كرده شود
في اثفله بر سوراخ پاره پر و يزن موي صاف از كرفس و يك ته از و تا اينكه باقي
على آخره و تعلقه في السرداب من عروة العظا بعد ما تركب القدح على قنينة بخيط كتان
فانه ينحل و يصير الى القنينة ماء اخضر فتعقده في الجامات في الشمس فينعقد كالزاج
ان شاء الله تعالى **تقطير** بياض البيض الذي فيه الكلس و ملح القلى خذ من بياض البيض
رطلا و تجعل فيه اوقيه من كلس قشر البيض و مثله ملح القلى و اضربه جيدا ساعة جيدة
ثم قطره و ارفعه **حل فيثاغورس** تجعل الشئ الذي تريد حله بعد ما تجعله ملحا يذوب
بالندة و بعد تر كردن به بعض تيزابها في كوز جديد اسفله اضيق من اعلاه مثقوب
الاثقل ثقبا داخل ميشود در و انگشت خنصر و پوشيدن كوزه تا كه سيراب شود
از و ليسه شود بر سر او پوست بستر بكن بالاء او اي عذاب تر و مركب كن او را
بر قدح ديگر و صل با يک و يجففه و يعلقه بخيط كتان في حفرة مخروطة اعلاها
او تنگ اني اسفل او و عمقها ذراعان و عرض اسفلها ذراع و اعلاها و يكون حيث آب
تا نصف او آب است و عليها خندق عمقه قبضتين مملوا ماء و مرا و راست غلطهاي
ديگر عروة من از زير او بيا و يزد در كوزه و قدح و يكر وصل و نگهدار در خندق چهر

مددكن اورا هركاه كه چيزي كم شود آب او حتي ينحل ماء في الكوزه سيل جاري
بسوي قدح انشاء الله تعالى **تحليل الاملاح** تحلل الاملاح بعد ما تندي در ايام
سرهور شكم ترنج بريده شده بالاي او و پايين او سوراخ كرده شده و در سوراخ
ليف ست مركب بر قدح قايم كرده شده ست در باطن او آب ست مراو را برد
است بر تكيه خزف درخانه نسوزد يا دو بعد ان غطا كني باطن او را نخش
تر كرده شده در كرما في قرعه انشاء الله تعالى **ابواب في المعدنيه باب باول**
تاخذ بر نام الله تعالى و ياري او از زرنيخ الاصفر الجيد لمسحوق رطلا پس
دور كن دود او را و كشاده شود سياهي از روي او و تر كني او را با آب و نمك
وشوه ثم اغسله وجففه واسحقه واعد عليه التدبير حتى تبيض ولا يسود
الفضه ثم شمعه وحله واعزله وخذ من الزيبق المصعد للبياض وشمعه
وحله واعزله وخذ من الكلس البيض المحرق المهيا وشمعه وحله ثم اجمع بين
اين ابهاسه كانه بالسويه و بسيار او را بحل تا كه صاف شود و رفتن
كردد ثم اعقده فانه ينعقد نقره مثل الرصاص يصبغ درهمه رطلا من
نحاس يرجع في الخلاص انشاء الله تعالى قال ابو الحسن رايت ابا سهل
كاتب ابيضا هر را طرح كرد ازين باب يك بر صد پس بر آمد نقره سپيد
فروخت او را بحضور من در بازار ده راينه **واجل منه** ان تاخذ رطلا من
الزرنيخ الاصفر دور كرده شده دود او معجون كني او را بدو اوقيه شهد و
وتشويه في قارورة مطينة بنار زبل ليلة وتسحقه وتعد عليه التدبير ثلث

مرات ثم تسقيه ماء الملح وتشويه ابدا حتى يبيض وتغسله عند كل تشوية
بعد ما تسحقه وتجففه وتعيد عليه التدبير ثم تسحقه بملح وتصاعده حتى
لا يسود ثم تعجنه ببياض البيض المقطر بالكلس والملح القلي وتسحقه به
حتى يجف واجعله في قارورة مطينة مستوثق من راسها واد فنه
في نار زبل سبعة ايام وتعاهد النار لا يجمد فانه يخرج نقرة بيضاء مثل
المهيا فاعزله ثم خذ الزيبق المصاعد فاسحقه مع مثله زاج وثلثه
امثاله ملح مقلو وشوه ليلة بنار لينة ثم اجعله في اثال وركب عليه
انبيقا وخذ الوصل ونشف نداوته ثم ارفع الانبيق واجعل مكانه المكبه و
صاعده ثلث مرات ترد الاعلى على الاسفل كل مرة ثم صاعده ثلث
مرات آخر بعد ما يختلط به مثله ملحا مرا پس مرتبه ديگر آخر عن عظام
مكلسه ثم اعزله ثم خذ الفضة المكلسه على ما تقدم مهيا وحلها وشمع كن زرنيخ
مدبر سپيد وحله ثم اجمع هذه كلها بالسويه ورده الى الحل فانه يصفو و
يرقا في اربعين يوما ثم اعقده ينعقد نقره بيضا يصبغ درهمه خمسماية درهم
نحاس يرجع بالخلاص **اجل من هذا** مقطر كرده شود آبها را پس تر جمع كن
او را و تعقدها فينعقد نقره كاملها يصبغ درهمه الفا وخمسماية من النحاس
ما يرجع بالخلاص **باب في الشمس** خذ الكبريت الاصفر فاسحقه ناعما وشمعه
بالنوشادر مرارا وحله وقطره نگهدار روغن او را و ثفل او را ثم اطبخه دهنه
بماء القلي اللين مرارا حتى تصفو ويذهب احتراقه واعزله وخذ الثفل ودبره

ساعته على ماء بياض البيض
على وصب اخرج العلم المخزون
ليلتها البيض سلطيفه خفيفة
حتى التريح صلبا بل خواليكلا
ويلقى على كل عشرة دراهم دهين
نوشادر مسحوق وان كان
نوشادر الشوكان ابلغ ثم اسحقه
على صلايه زجاج او يقوم مقامها
ثم يقطر على نار لينة جدا و
كلما لانت النار وارتفعت
القرعة كان ابلغ فيقطر ماء ابيض
صاف نافع في الاعمال ويعين
على جميع المولف وتعريق
المختلف واعمل بوجه ترشد
فاحفظ وفيه اسرار فافهمه
ان شاء الله تعالى

علی تدبیر الزرنیخ ما تقدم ذکره من الابواب حتی لا یسود ثم خذ من کلس الذهب الذي
ذکرنا في باب الزنجار وشمعه وحله ثم خذ من الزیبق الاحمر المخنق الذي ذکرناه
في باب تدبیر الارواح وشمعه وحله ثم خذ من الکبریت المبیض وشمعه وحله و
اجمع بینهم وردهم الی الحل والدفن حتی یرق وتصفو ثم اعقده ینعقد نقرة
حمراء یقیم مثقاله خمسمایة مثقالا من اي جسد شئت ذهبا ابریزا ما یرجع
في الخلاص **واجل منه** ان یقطر این آبها بیش جمع کردن آبها بستر مزاج ده
برابر او وعقد کن تا که عقد شود نقره حمراء مثل الیاقوت یقیم مثقاله از یعنی
الف مثقال من اي جسد شئت ذهبا ابریزا ما یرجع في الخلاص ان شاء الله
تعالی وحده **واجل منه** دبر الکبریت والزیبق علی هذا التدبیر واغزله ثم خذ
صفایح النحاس واحرقها بالکبریت الاصفر حتی یتهیا ثم سقه ماء الزاج و
اشوه حتی یحمر ثم شمعه بماء عقاب الشب یصیر ملحا یذوب وحله واعمل به ما
عملت بباب الذهب فانه یفعل فعله باذن الله تعالی **باب في الحیواني** نوشادر
الشعر الاول تاخذ من الشعر الاسود المغسول وتجعله در ظرف آهن له مکبة
وتاخذ الوصل وتکبه بدقاق الفحم وتشعل فیه النار وتترکه بیرد وبر زیر برو
در دیگ آهن عشرة اضعافه ماء الشعر وتطبخه به ساعة ثم تصفیه وتعقده
به الارواح المبیضه بالسویة متی اردته وان اردته نوشادر عقدته في عمیا
ینعقد نوشادر گاان شاء الله تعالی وخذه **اخر الثاني** واگر مقطر کنی تو موی
را ونگهداري تو آب اورا وروغن اورا بستر مرکب کني تو بروي انبیق که فراخ سوراخ
بود ودو بیفروز اورا با آتش وبکنی زیر او قابله بپیچیده در نمد تر منعقد میشود درو

عقاب خوب ان شاء الله تعالی **آخر الثالث** مقطر کن موی شسته را فینطوفان
واجعل تحت الانبیق قابله سوراخ پائین در زیر اون قابلهٔ دیگر حتی ینزل
الماء الی القابله السفلی ویبقی النوشادر في القابلة العلو کطبرزد ان شاء الله
تعالی **اخر الرابع** وان حللت الشعر وقطرت ماؤه الابیض والاصفر
والاحمر مرکب کني تو انبیق دیگر را بر او کشاده سوراخ مقطر کنی تو نقطه وسیاهی
او وبدل کنی تو او را وبیفروزي آتش مصعد شود برای تو عقاب چنانچه
دوست میداري ان شاء الله تعالی **ابواب دهن الصفرة** خذ صفرة البیض
التي واجعلها في مغرفه حدید وضعها علی نار لینه وحرکها حتی یحترق ویسود
ویعرق کند روغن ازان سرخ وسیاه صاف کن اورا وارفعه لحاجتک
اخر انکه بگیري زردی بیضه جوش کرده وسوراخ کن اورا وبکن اورا
در قنینه مطین ولقمه ده اورا بصوف مر اورا پا بهاست درمیان سوراخ
بقدر چیز یک داخل شود دران قنینه تا سینه او وبکیر وصل را وبیفروز برو
از بالاي او بعد نهادن زیر دهن قنینه قدح که جاري شود درو روغن سرخ
مانند اشک صاف تا که وقتیکه منقطع شود بردار اورا براي مطلب خود ان شاء الله
تعالی **اخر** خذ صفرة البیض خام یا جوش داده وتقطره وتعزل آب او
جدا وروغن او جدا علی حدة فهذه الادهان المستعمله في اعمال الحکمة لیس
بتناسی اورا راه یافته میشود **في الشعر** خذ الشعر الاسود پاکیزه مغسول
مقطر کن آب ادرا و روغن ادرا و کلس زیرین اورا بر چیز یک گذشت و
نگهدار هر واحد را جدا جدا بستر رد کن آب را تا صاف شود و معقود شود

روغن في عميا على رماد حار وصره في خرقة كتان وعلقه في قرعه مطينه
من عروة العميا في بول مقطر وانصبه على ستوقد لطيف تحته واتش انگشت
ریزها واتركه يوماً وليلة حتى يحمر البول نصفه عنه وجدد له البول واعد عليه التدبير
حتى يتحصل جميع صبغه ثم اجمع الجميع وقطره تقطير البول ابيض ويحصل الحمره
على حده بستر سپیده کن چیزیکه باقی مانده است از روغن در صره بتر شی
ترخ مقطر ومدبر کن اورا بتدبير سرخي بول حتى يخرج منه جميع سواده ويبقى
الشمعه بيضاء اصفراء واعزله ثم خذ پس بگیر کلس پس قسمت او را بدو نصف
وبریز بر وآب سپید مانند او وسحق کن ملایم در صلایه زجاج وادفنه حتى
ينحل بستر بكن در واز موم بوزن كلس وترن اورا نیک ور دکن اورا
بسوي دفن حتى ينحل ورقيق شود وصاف شود بستر عقد کن اورا در
عميا منعقد میشود نقره وار سپید مانند غبار قایم میکند برای تو یکدرم
او هزار وسیصد از هر جسد که خواهي تو نقره سپید روشن رجوع میکند
در خلاص فان اردت للحمرة پس بکن در وبیش از عقد کردن مانند کلس سرخی
ور دکن اورا بسوي دفن تا که حل شود وصاف گردد ورقيق شود پس
تو عقد کنی تو تا که عقد شود سرخ قایم میکند درم او هزار وششصد درم از هر جسد
که باشد خواهي تو طلاي خالص ان شاء الله تعالى واين قول ايشان است که
عمل کردیم ما اورا یکبار از چهار جوهر بگیر جوهر بوزن مثقال بلور مسحوق مغسولا

بماء وملح ثم بماء عذب خشک وسحق کرده شود اورا یک حبه از اکسیر در هاون
زجاج ساعة جيدة وتجعله بين بوطقين ستوثق من وصلهما وطينه
بطين الحكمة ويجففه ثم تدخله نار في نفسه ثلثة ايام وتتركه ايا ما ينعقد لك
ياقوتة حمراء ضرام المعدني ان شاء الله تعالى الخماير اعلم خميرها مذكوره
در کتابها ان خماير ارکان است از ترابي ونباتي وحيواني فارغ شده ازان
خماير چیز نیست مي باشد تیار کننده نزدیک حکیم تا که جفت شود برای عمل
هرگاه که قصد کرد بنوعي از نوعها پس رفع میشود برای حکیم بادنی گوشش
ونزدیک مدت ان شاء الله تعالى هذه يعني اين ابواب مرکب است از ترابي
ونباتي وحيواني وهي ثلثة ابواب باب اول منها مركب من الترابيه والنباتيه خذ من الكبريت
القايم واز موم اشنان برابر یکجز یکجزو اوز کلس الذهب نصف جزو
واز کلس اشنان مانند او واز سرخي قلي مانند همه بریز زيبق سرخ محلول
ماء الاشنان سپید على كلس الذهب وكلس الاشنان واسحقه
في هاون زجاج ساعة جيدة وادفنه اربعين يوماً فانه ينحل ويصفو
ثم اجعل در و کبریت سپید قایم مشمع کن اورا با اشنان سپید ورده
الى الحل حتى ينحل ورقيق گردد وصاف شود بستر بكن در و سرخی اشنان
ور دکن اورا الى الحل حتى ينحل ويرق ويصفو ثم اعقده ينعقد نقره حمراء
ياقوتيه يقيم مثقاله الف مثقال من اي جسد شئت ذهبا ابريزا ان شاء الله تعالى
وعمل میکند در شیشه سپید عمل اکسیر انکه نوشته میشود از قبل بالقوه بیشتر في البلور

وان قول ایشان است که عمل کردم اورا از دو واز هفت پس شناس اورا راه
یافته میشود ان شاء الله تعالی **باب الثاني** مرکب من ترابي ونباتي وحیواني تاخذ
مبیضا الکبریت المقطر وحمرة الاشنان وحمرة الشعر بالسویة جزء اجزاءً
واعزله وخذ کبریتا قایم مشمع کن با اشنان ومشمع کن موي برابر وجزء اجزاء
اواعزله وخذ الاشنان الابیض وماء الشعر الابیض والزیبق المصعد للحمرة
المحلول جزء اجزاءً واعزله وخذ کلس الذهب وکلس الاشنان وکلس الشعر
بالسویة جزء جزء ثم صب الزیبق المحلول وماء الاشنان وماء الشعر بر کلسهای
سه کانه واسحقها وسحق الجمیع فی هاون زجاج ساعة جیدة وادخله الدفن
حتی ینحل ثم اجعل فیه من الکبریت المبیض وشمع الاشنان وشمع الشعر
واضربه جیدا ورده الی الحل حتی ینحل ویصفو اوبرق ثم اعقده ینعقد
لک نقرة حمراء یاقوتیه یقیم مثقاله اربعة الف درهم من ای جسد شئت
ذهبا ابریزا ان شاء الله تعالی **باب الثالث** وهی مرکبة اربعة احجار حیوانیه
تاخذ من الشعر الاسود المنظف فنقطره فنعمل ماؤه بعد رد کن اوو
نفس او وجدا کردن درمیان سرخي نفس وسپید کن موم را بنابر چیزیکه
ذکر کرده ایم ما اورا از سپید کردن موي در ابتدا واین باب ومکلس کردن ثقل
بستر که دفع کردم ازو آب نگاه داشتن بر این بستر میل کن بر ین تدبیر نیز
بستر تدبیر مرارة الغنم علی هذا التدبیر ایضا وجمع بین المیاه بالسویة و
تصبها علی مثلها من الاکلاس بالسویة وسحقه فی هاون زجاج بقهر زجاج

یوما الی اللیل ثم تدفنه حتی ینحل ویصفوا ثم تجعل در موم های چهارگانه
وترده الی الحل واجعل کلیهما فی الدفن حتی برق ویصفو ثم تعقده في عمیاء
ینعقد نقرة حمراء یاقوتیه یقیم مثقاله عشره الف مثقال من ای جسد شئت ذهبا
ابریزا ان شاء الله تعالی وهو قولهم عملنا من اربعة ومن ستة عشر ویقیم
مثقاله مائتی مثقال بلور یاقوتا احمر اذا دبرته علی التدبیر المقدم ذکره ان شاء الله
تعالی فهذه اقصی اعمال الحکماء فاتق الله وبپوش اورا از جهال وکسی که
نیست اهل و واظب علی الطاعات تکمل لک اعمالک ویوفقک لما
توصله ان شاء الله تعالی به الحول والقوة نختم الکتاب والحمد لله کما اهله
وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین تم الکتاب سر الاسرار بعون الله تعالی

کتبه فقیر حقیر پر تقصیر میرزا صالح حکیم

تحریر نمود

نام اوزان اوقیه دو نیم دام وکسري زیاده ١٢ از ابو الفتح خان
ومن شصت دام هر دام چهار دماش این دام عالمگیري است ١٢ امیر

شنگرف توله هرتال [illegible] توله کف دریا توله اینها را در نیم آثار آب [illegible]
نمایند بعد از آن [illegible] برگ بیر را در آن کهل نمایند بعد از آن [illegible] موافق [illegible]
کف دریا توله [illegible] [illegible] بدهد [illegible] [illegible] [illegible]
گلاب [illegible] از انگل حکمت گرفته [illegible] دوازده [illegible]
چوب [illegible] نمایند هرگاه سرد شود [illegible] ایک [illegible] ماشه علاوه
که در کاغذ [illegible] پس هر ده ماشه [illegible] [illegible]
یک ماشه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دو توله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعد از آن [illegible]
در کرای [illegible] بگذارند بالای آن جام [illegible] [illegible] [illegible]
کوفته [illegible] تا [illegible] [illegible] سنگ بگذارند [illegible] [illegible]
آتش کنند تا آب [illegible] گرم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ده ماشه زرنیخ ورقیه ماشه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بالای [illegible] [illegible] [illegible] آفتاب خشک [illegible]
[illegible] در کرای انداخته [illegible] [illegible] در میان تیل [illegible]
دوازده پهر آتش [illegible] آتش نرم بسیار نرم تا تیل [illegible] [illegible]
برآورده [illegible] در میان روغن [illegible] انداخته [illegible] تیل [illegible] [illegible]
از تیل [illegible] انداخته [illegible] [illegible] [illegible] در میان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پر کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و آب پر کنند [illegible] آتش [illegible] [illegible]

[illegible]

اُخَيتُكَ فِي اللهِ وَصَافَيتُكَ فِي اللهِ وَصَافَحتُكَ
فِي اللهِ وَعَاهَدتُ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَكُتُبَهُ
وَاَنبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَالاَئِمَّةِ المَعصُومِينَ
عَلَيهِمُ السَّلَامُ عَلَى اَنِّي اِن كُنتُ مِن اَهلِ الجَنَّةِ
وَالشَّفَاعَةِ وَاُذِنَ لِيَ الدُّخُولُ فِيهَا لَا اَدخُلُهَا
اِلَّا اَنتَ وَمَعِي بعد خاطب بگوید قَبِلتُ
وَاَسقَطتُ عَنكَ جَمِيعَ حُقُوقِ الاُخُوَّةِ
مَا خَلَا الدُّعَاءِ وَالزِّيَارَةِ وَالشَّفَاعَةِ

